लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

جهانی برای فتح

۱۳٦٤/٤

کارزار جهانی حمایت
از انقلاب پرو



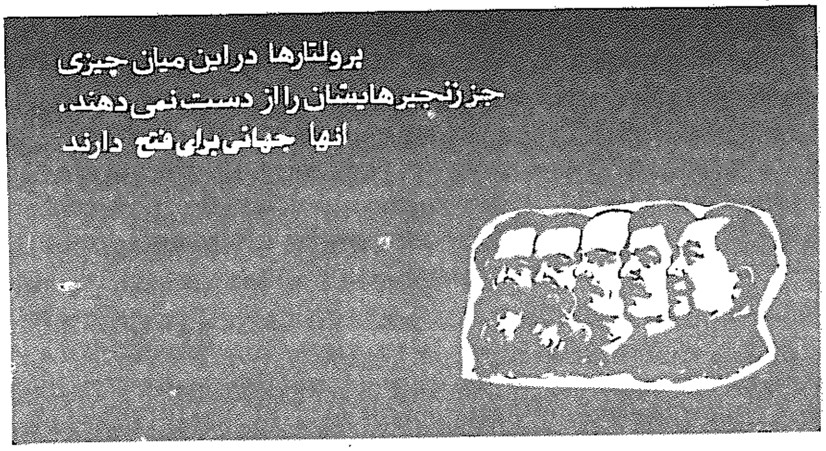
MONDE A GAGNER

KAZANILACAK DÜNYA

UN MUNDO QUE GANAR

他們獲得的將是全世界

МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE



آفریقای جنوبی



نه ارعاب شریرانه ونه زفرمهـــای فریبنده شورشگرانی که آفریقــای جنوبی رابه لرزه درآورده اند،متوقف نکرده است. این مقاله نگاهی دارد برتنگناهای مهلك دولت مهاجر ان سفیدوشرکاءامپریالیستی غربی آن ،و وحشت آنهاازاینکه بحران می رودتا به یك برخوردتمام عیارباتوده هــای آزانیاجهش پیداکند.

صفحه ۲۲

مارکسیست ـلنینیستهای ایـــران مسئله زیررامطرح کرده وبررســی می کنند:"چراارتش کمونیستهــای ایران قادرنگردیدندبه یك یــورش جدی برای کسب قدرت سیاسی دست زده واعمال رهبری نمایند؟" ایـــن تحلیلی ازتجارب مثبت ومنفی بدست آمده دردوران پرتلاطم سالهای انقلاب ازجمله قیام آمل ،وگامی درپروراندن وآبدیده کردن خطی درجهت بــه پیروزی رساندن انقلاب است .

صفحه ۴۴

مقاله ای ازپ ـ بکر،تزمرکـــزی استراتژی تروریستی "چریك شهری " اروپای غربی رامورد انتقاد سخـــت قرارمی دهد.اوبطورقانع کننــــده استدلال می کندکه چراتروریسم مــی بایدنهایتا"باسیاست رفرمیستـــی و ایدئولوژی بورژوائی صلح کند.

صفحه ۷۲

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درمارس ۱۹۸۴ بتصویب نمایندگـــان و ناظران احزاب وسازمان‌های شرکت کننده دردومین کنفرانس بین المللی که به ایجاد ج.ا.ا. انجامید، رسیده است . این احزاب وسازمان‌ها عبارتند از:

اتحادیه کمونیست انقلابی(جمهوری دمینیکن)
اتحادیه کمونیستهای ایران(سربـــداران)
حزب کمونیست بنگلادش(م.ل) (ب . س . د. / م.ل.)
حزب کمونیست پـرو
حزب کمونیست ترکیه/م.ل.
حزب کمونیست انقلابـــی آمریکا
حزب کمونیست کلمبیا(م.ل.) کمیته منطقه ای مائوتسه دون
حزب کمونیست سیلان
حزب کمونیست نپـــال
حزب کمونیست انقلابـــی هنـد
سازمان کمونیست پرولتری (م.ل.) ایتالیا
کلکتیوتبلیغ و ترویج کمونیستـــی ایتالیـــا
کمیته بازسازی حزب کمونیست (م.ل.) هـنـــد
گروه پرچم سرخ (نیوزلانـــد)
گروه های کمونیستی ناتینگهام و استاکپورت (بریتانیـــا)
گروه کمونیست انقلابی کلمبیـــا
کمیته کمونیستی ترنتو(ایتـالیـــــا)
گروه انترناسیونال انقلابـــی هـائیتـــی
حزب پرولتری پورا بنگلا(ح.پ.ب.س.)ـ بنگلادش

بیانیه به زبانهای زیرموجوداست :

عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ،انگلیسی، فارسی ،فرانسوی، آلمانـــی کوجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ،کانادا ، مالایالام ، نپالی، پنجابی ، اسپانیائـــی، تامیل ، ترکی

برای اطلاعات بیشتر: بادفتراطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس زیرمکاتبه کنیـــد :

BCM RIM
London, WC1N 3XX
U.K.

جهانی برای فتح

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

МИР ВЫИГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

KAZANILACAK DÜNYA

MONDE A GAGNER

کمونیستهاعاردارندکه مقاصدونظریات خویش راپنهان سازند. آنهاآشکارااعلام میکنندکه تنهاازطریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، ازراه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذارطبقات حاکمه درمقابل انقلاب کمونیستی برخودبلرزند. پرولتارهادراین میان چیزی جزنجیرهایشان راازدست نمیدهند، آنهاجهانی برای فتح دارند.

پــرولتـــارهــای ســـراســرجهـــــان ،متحــدشـــویــد!

ـ مانیفست کمونیست ۱۸۴۸

این چهارمین شمارهٔ جهانی برای فتح است که بدست شمامی رسد. فصلنامه ای نوین مختص به ایده ای "کهن": وظیفه بیرون کشیدن جهان ازچنگال غاصبان کنونی آن، ازچنگال زشت منظرکنندگان دنیای امروز، ازچنگال تهدیدکنندگان جهان به نابودی، بدوش پرولتاریای همه کشورهاست. آنان که تاکنون قربانی تاریخ بوده اندبایدبه صاحبان آن بدل شوند. استثمار، ستم وجامعه تقسیم شده به طبقات نظم طبیعی امورنبوده که هیچ، بلکه خودبمثابه مانعــی در برابرپیشرفت بشریت قرارگرفته است.

این مسلماً ایده ای "کهن" است، ایده ای که میلیونهاشهیدازرمان صدورفراخـــوان مشهورمارکس وانگلس، درجبهه های نبردی بوسعت تمامی جهان، جان خودرادرراهش فـــدا کرده اند. امااز نیروی حیات وضرورت عاجل آن کاسته نشده وکماکان درانطباق باواقعیت جهان امروز قراردارد.

جهانی برای فتح باتجزیه وتحلیل وتفسیرتحولات حیاتی جهان وجنبش انقلابی، درپروسه انقلابی شرکت خواهدجست. این نشریه هیچ سهمی برای ارتجاع وامپریالیسم قائل نبوده وغرب وشرق، همسان، هدف افشاگریش خواهندبود. جهانی برای فتح ازمبارزه کلیدی بــرای بازسازی اتحاداستثمارشدگان وستمدیدگان، جهت فائق آمدن بربحران جنبش کمونیستی بین المللی که باکودتای ارتجاعی درچین بعدازمرگ مائوباوج خودرسید، وازکارخلق بیان سیاسی این اتحاد، برکنارنخواهدبود. ازاین بیان سیاسی، بین الملل کمونیستی نوینی برپایهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم، اندیشه مائوتسه تونگ درنظراست. دراین مفهوم جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴، که بسیاری ازاحزاب وگروه های مارکسیست لنینیست راازسراسرجهان گردآورد، الهام گرفته است. جهانی برای فتح ازتحولات این جنبش واحزاب وگروه های شرکت کننده درآن گزارش داده وبدیـــن جنبش جهت تبدیل شدن به نیروی قدرتمندتری درعرصه جهان یاری خواهدرساند.

اماجهانی برای فتح ارگان رسمی ج. ا. ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبردعلیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگرهستند، بازخواهدبود. این نشریه انعکاسی ازاتحادرشدیابنده نیروهای مارکسیست ـ لنینیست است، ولی بااین اعتقادکه تحکیم چنین اتحادی درگروبحث ومبارزه ای جدیست. این نشریه مبارزه برعلیه تاجیان شرمگینـــی است که پشت نقاب "سوسیالیسم"یا"کمونیسم"به آمال ستمدیدگان خیانت کرده ودرجهـــت سرکوب مبارزاتشان تلاش می نمایند(بااین مبارزات رابه ابزاررخنه وجایگزینی یـــک دسته استثمارگربجای دیگری تبدیل میکنند)، اگرچه می دانیم که نمیتوان براحتی ازاپورتونیسم دوری جست، میدانیم که بایدبه تشخیص، تحلیل وسرانجام افشاآن اقدام کرد.

جهانی برای فتح میراث وایدئولوژی خودراجسورانه اعلام میکند: مارکس، انگلـــس، لنین، استالین ومائورهبران کبیرانقلاب جهانی پرولتری میباشند. مارکسیسم ـ لنینیســـم ـ اندیشه مائوتسه تونگ، همچنان ابزارمادرکارتحلیل وتغییرجهان است. ولی این نشریـــه هرگزبه اعلام ساده لحظات باشکوه جنبش مایاتنهابه تحلیل ازاشتباهات گذشته بسنده نمی ـ کند، هرقدرهم که این وظایف بااهمیت باشند. تحولات جهانی مرتباً مشکلات نوینی راپیش میآوردکه خودنیازبه تحلیلها، بحث هاوازهمه مهمترراه حل های نوین دارند. جهانی بـــرای فتح می کوشدتاوسیله ای ضروری دراختیاردست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد.

جــهانی بــرای فتـح درحال حاضربه چنـــد زبــــان مختـلف منـتشـــــــر شده ومطابق طرح مامی بایددرآینده ای نزدیک به دیگرزبانهای ممکن انتشاریابد. شبکه دست اندرکاران نشریه درتمامی ۴ قاره گسترده است وکمبودهای بسیارجهانی برای فتح در زمینه مالی، کانال های پخش قانونی واموزتکنیکی باارزشمندترین سرمایه هائی که تاکنـون بکارگرفته شده اند ـ یعنی همکاری مشتاقانه وفعال زنان ومردانی که دراشکال متنوعی از مبارزه انقلابی درگیرند، ازمناطق چریکی پروگرفته تامبارزه درراه گسترش جنبش هــای توده ای علیه تدارکات جنگ امپریالیستی درغرب وجهت دادن آن علیه خودسیستم، وباتلاش برای سودجستن ازوضعیت تکامل یابنده درهندوتدارك برای شروع جنگ خلق که می تواند بازتابی جهانی داشته باشد ـ جبران خواهندشد.

جهانی برای فتح تنهابه توده هامتکی است: بنابراین ماکارگران آگاه، دهقانان، روشن ـ فکران انقلابی ـ همه کسانی که درسراسرجهان ازپذیرش نظم کهن سرباززده ودرکـــار ساختن نظمی نوین شرکت میجویند ـ رافرامی خوانیم تاقدم پیش نهاده وبه امربرساختن وبکارگیری این اسلحه نوین یاری رسانند.

جنگ خلق در پرو به پیش می رود

ارتجاع همیشگی

درقالب رژیم جدید

رئیس جمهورجدیدپرو،آلن کارسیا باوعدهٔ بنیانگذاری"یك دولت ملی،دمکراتیك وخلقی برای همهٔ پروئی ها"برسر کارآمد،حتی وقتیکه دولت قدیم وقدرت انقلابی سیاسی جدیدکه ازروستاهابسر می خیزد درگیرجنگ بایکدیگربودند. سرکارآمدن کارسیادر۲۸ژوئیه۱۹۸۵پس ازیکسال تمام مبارزهٔ انتخاباتی با مخارج بیسابقه وملهم ازتجربهٔ کارسیا باحزب سوسیالیست فرانسه وراهنمائی یك آژانس تبلیغاتی آمریکائی انجام شد.درکمترانتخاباتی آنقدروعده به این همه ازمردم داده شده بود.

ازهمه مهمتر،انتخابات بعنوان آلترناتیوی درمقابل آشوب تصویرشده بود.حتی ازافشاشدن قتل عام های انجام شده توسط ارتش وبی اعتباری ای که برای دولت درحال برکنارشدن بلانده ببارآورد،سوء استفاده شدتایك تصویر عمومی ازخشونت بی ثمرازهردوجانب را، که ازطریق شرکت درانتخابات برای حل مسالمت آمیزمسائل پرو می توان از آن جلوگیری نمود،نشان دهند.

کارسیا خود باوعده های آتشین ، محکوم کردن "فقرناشی ازسیستم اجتماعی غیرعادلانه"و"وابستگی پروبقدرت های خارجی"وحتی اخراج ژنرال ها وبرکناری وزرای حکومت قدیم دریك مبارزهٔ آتشین برای"پرهیزکارنمودن دوباره" پروسرکارآمد.

بدون چنین اقداماتی، بدون برخی اصلاحات در جو سیاسی که تحت حکومت بلانده برای ارتجاع مسئله‌ای جدی شده بود، نمیشد که انتظار موفقیت زیادی برای کوششهای نظامی برعلیه مبارزه انقلابی که در روستاها پایگاه دارد، داشت. با انتخاب یك کاندید مخالف، ارتجاع امید داشت که حتی بسیاری از انهائی راکه عمیقاً از حکومت بیزار شده بودند در زیر پرچم انتخابات دمکراتیك گرد آورد.

ولی سر این عوامفریبی فورا به دیوار واقعیت، یا به "بحران اقتصادی و انهدام"، آنگونه که گارسیا این دو مسئله مقابل پای حکومت جدید را تعریف کرد، خورد. در مورد مسئله اول، حتی برای آن اقشار میانی که حکومت وی امید داشت بعنوان پایگاه اجتماعی ارتجاع محکم کند، او تنها میتوانست اقدامات ناچیز و محدودی ارائه دهد. در مورد "انهدام"، حکومت گارسیا فورا دست به حملات خونخوارانه عریان برعلیه انقلاب زد، از جمله قتل عامهائی که در مقایسه با آنهائیکه تحت حکومت بلانده انجام شد، از نظر سیاسی برای حکومت زیانبارتر بود. این قتل‌عامها حکومت گارسیا را بعنوان جانشین وفادار بلانده در خدمت به امپریالیسم، بورژوازی بزرگ و زمینداران فئودال تائید کرد.

در طول زمان این بحران انتخاباتی، حزب کمونیست پرو (ح.ك.پ) مشغول رهبری یك سری عملیات سیاسی و نظامی با هدف مقابله با تهاجم انتخاباتی ارتجاع بود. این مبارزات بخشی از برنامه عمومی در این دوره برای انجام "جهش بزرگ" در ساختمان مناطق پایگاهی انقلابی در روستاها از طریق بهم مرتبط کردن کمیته‌های خلق در سطح ده (ارگان‌های قدرت انقلابی جدید دولتی که تحت رهبری حزب، اساساً بر دهقانان فقیر و همچنین سایر طبقات در روستاها پایه گذاری شده) بود. اولین عملیات ح.ك.پ. در ارتباط با انتخابات، "بدست گرفتن جو سیاسی" از طریق نیروی اسلحه، نشان دادن تضاد بین قدرت دولتی قدیم و جدید و قدرت انقلابی دولتی برخاسته از روستاها بر پایه جنگ خلق در این مناطق، و پیش گذاردن یك آلترناتیو روشن در مقابل سیرك انتخاباتی طبقات حاکمه بود. مبارزه مسلحانه در زندگی سیاسی کشور مسئله مرکزی شد و تمام احزاب ناچار به روشن نمودن موضع خود در قبال آن شدند. در ژانویه ۸۵ حزب فراخوان تحریم انتخابات را داد و حملات نظامی علیه دستگاه انتخاباتی را آغاز کرد. حکومت جدید گارسیا، به نوبه خود، هدف حملات انقلابی قرار گرفت.

از اینطریق، هم ارتجاع و هم انقلاب، هرکدام به طریق خود، دو راه مخالف یکدیگر برای اینده پرو به توده‌های مردم ارائه کرده‌اند.

مبارزات انتخاباتی و مبارزه مسلحانه

در طول بخش اول امسال که منتهی به اغاز کار گارسیا شد، ارتش توده‌ای پارتیزانی برهبری ح.ك.پ. چندین هزار عملیات انجام داد، از جمله درگیری بین نیروهای برتر پارتیزان و گروههای کوچك نیروهای نظامی، به کمین انداختن گروههای بزرگتر نیروهای نظامی توسط پارتیزانها، دیگر عملیات پارتیزانی، اعدام مستبدین محلی و سران دسته ارتجاعی مسنادا Mesnada که تحت رهبری نیروهای نظامی است، تیراندازی به صدر هیئت کشوری انتخابات و غیره.

در این مدت ارتجاع نیروهای نظامی خود را که با پارتیزانها میجنگند از ۲۹۰۰۰ به ۴۵۰۰۰ نفر افزایش داد وشروع به انجام عملیاتی حتی وحشیانه‌تر از قبل کرد؛ وسیاست کوچ دادن اجباری دهقانان ساکن در مناطقی که توسط انقلاب ملتهب گشته‌اند به درون "دهکده‌های استراتژیك" تحت کنترل نظامی را بعمل اورد. هدف این عملیات داغان کردن کمیته‌های خلقی تحت رهبری حزب و دوباره برقرار کردن قدرت سیاسی ارتجاع بود.

در منطقه اضطراری مرکزی (ایالات آیاکوچو، آپوریماك، و هوانکاولیکا) این عملیات منجر به موقعیتی شد که قدرت انقلابی سیاسی جدید، در شکل کمیته‌های خلقی، در سراسر منطقه که قادر به مقاومت در مقابل تاخت و تاز نیروهای نظامی ارتجاعی بود ماند و برای جنگهای بزرگتر اماده میشوند گسترده شود. در عین حال نیروهای انقلابی فعالیت برای دست یافتن بد مناطق جدید عملیات پارتیزانی و برقراری کمیته‌های خلقی جدید در منطقه‌ای در امتداد بخش کوهستانی کشور از کاخامارکا Cajamarca در شمال تا پونو Puno در جنوب را تشدید میکنند. گسترش اینگونه جنگ توده‌ای، تمرکز نیروهائی که ارتجاع تا کنون توانسته بخشاً متمرکز کند را هرچه مشکلتر مینماید. این تمرکز نیروهای نظامی ارتجاعی در آیاکوچو، آپوریماك و هوانکاولیکا، جائیکه از آغاز مبارزه مسلحانه تاکنون انقلاب توانسته است پیشرفتهای روزافزونی نماید، ارتجاع را هرچه بیشتر در مقابل چنین گسترشی صدمه پذیر میسازد.

در همین حال ح.ك.پ. برای بالا بردن کیفیت عملیات خود در شهرهائی که از اهمیت ویژه‌ای در استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات برخوردارند، در تلاش بوده است.

چندین مورد شگفت انگیز قطع برق و بمب گذاری در ماه ژوئن و درزمان سر کارآمدن گارسیا در اخر ژوئیه انجام شدند. لیما بمدت ۴ روز در تاریکی بود که تا کنون طولانی ترین مدت بوده است. کاخ ریاست جمهوری، فرماندهی مشترك نیروهای نظامی و اداره پلیس بوسیله بمبهائی که در ماشین کار گذاشته شده بودند مورد حمله قرار گرفتند. آغاز کار گارسیا آنچنان با تشنج همراه بود که آنروز تمام مرکز شهر لیما بروی افراد غیر نظامی بدون مجوز بسته شد، در حالیکه ۲۰۰۰۰ نفر مسلح مشغول حفاظت از منطقه بودند. این در واقع یك مراسم آغاز کار بود که توده‌های مردم بهیچوجه در آن شرکت نداشتند.

ارتجاع سعی کرده بود که پرچم انتخابات را حیله گرانه در مقابل پرچم حزب برافرازد، تا خط تمایز را مسئله تغییر مسالمت آمیز ویا قهری قرار دهد و نه مسئله انقلاب یا ضد انقلاب تا بتواند حتی بخشهایی از توده‌ها را که از حکومت عمیقاً تنفرپیدا کرده بودند به دور خود جمع کند. ح.ك.پ باین بمبارزه طلبی انتخاباتی پاسخ گفته و برای استفاده ازآن بر علیه دشمن کوشید. حزب بهمراه عملیات نظامی، وسیعاً اعلامیه و اطلاعیه‌های غیر قانونی در افشاء انتخابات و برای تأثیر گذاشتن بر بخشهای وسیعتری از توده‌ها برای بی اعتبار نمودن نظم کهن پخش کرد. تعداد آراء انتخاباتی نشانگر این استکه کوششهای ارتجاع بهیچ وجد

موفقیت‌آمیز نبود. علاوه بر این بخاطر قدرت حزب در مناطق روستائی، بویژه در منطقه اضطراری مرکزی، حکومت قادر به انجام انتخابات در برخی از ناحیه‌ها (در سطح منطقه‌ای) نبود، در عوض امکان یافت که حوزه‌های انتخاباتی تحت محافظت نیروهای نظامی را در شهرهایی به وسعت مراکز ایالات برپا کند.

در روز ۱۴ اوریل، روز انتخابات، ۱۵۰ هزار نظامی و پلیس یعنی تقریبا هر مرد و زن مسلحی که حکومت در اختیار داشت بسیج شده بودند. ولی در خیلی جاها انتخابات ناچارا تا روز بعد به تعویق افتاد. گزارشاتی از تقلب وسیع در آراء موجود هستند. بعنوان مثال، این داستان که پارتیزانها انگشت سبابه رای دهندگان را قطع می کنند تا نتوانند با مهر انگشت رای بدهند، بهانه‌ای بود تا به اثر انگشت رای دهندگان برای ثبت در مدارکشان مبنی براینکه رای داده‌اند نیاز نباشد. این بدین معنی بود که یك فرد می‌توانست تعداد بیشماری رای به صندوق بیاندازد و یا تعداد بیشماری رای به صندوق ریخته شود بدون اینکه کسی رای داده باشد.

حتی با این دوز و کلکهای رذیلانه، حکومت بدون اشکارا زیرپا گذاشتن قانون اساسی خود، قادر به اجرای انتخابات نشد و، خصوصیت دولت بعنوان دیکتاتوری یك طبقه که در آن انتخابات ممکن است باین‌یا آن نیاز سیاسی خدمت کند ولی هرگز قدرت تعیین کردن چیز مهمی‌را ندارد، که قرار بود این انتخابات پنهان کند، حتی بیشتر افشاء کرد.

تحلیل از انتخابات

یك بررسی از خود انتخابات، بحد کافی "نظام قانونی" پرو وهمچنین پیشرفتهای جنگ تودهای را که‌بطور روزافزونی این نظام را از پایه می لرزاند، نشان می دهد. این تجزیه و تحلیل نشان می‌دهد که‌در حدود نیمی از آنانکه حق رای‌داشتند یارای ندادند و یا کارت سفید یا ضایع شده بصندوق انداختند (بطور مثال: روی کارتها شعارهای انقلابی بجای اسم کاندیدها نوشتند).

باید بخاطر داشت که رای دادن در پرو اجباری است.همه انها که به سن بلوغ می رسند در زمان ثبت‌آن یك دفترچه رای دریافت می کنند که با رای دادن اعتبار می یابد. بدون این دفترچه که بعنوان یك کارت شناسایی است نقد کردن چك، دریافت کمك هزینه دولتی و غیره غیرممکن است؛ بدتر از این،رای ندادن ممکن است بعنوان علامتی از هوادار "تروریست" بودن ارزیابی شود، با تمام عواقب‌آن.

با این همه، تنها ۸۲۹۲۸٤٦نفر برای، رای ثبت نام کردند. ازآنجا که طبق اطار سال ۱۹۸۱ حدود ۱۰ میلیون نفر درانسال حق رای‌داشتند وازانجاکه این تعداد احتمالادر سال ۱۹۸۵ به بیش‌از ۱۱/۲ میلیون نفر افزایش یافته بود (این تخمین هفته‌نامه ارتجاعی لیما، کارتاس Caretas بود) بنابراین تنها سه چهارم ازانها که قانونا باید رای میدادند ثبت نام‌کردند. واین علیرغم این‌واقعیت بود که وقتی تعداد نازل ثبت نام شدگان معلوم شد، مهلت ثبت نام بمدت یکماه تمدید گردید.

بنا بر گفته کارتاس، در پنج ایالت کشور، یعنی کایاطراك، آپوریماك، ایاکوچو، پیورا و آمازوناس فقط یك سوم افرادیکه قرار بود ثبت نامکنند اینکار را کردند. در هوانکاولیکا و چهار ایالت دیگر کمتر از یك چهارم افراد و در سه ایالت کمتر از یك پنجم ثبت نام کردند.

بنا به گفته کارتاس، ۱۵ درصد از آنها که ثبت نام کردند رای ندادند و ۲۰ درصد دیگر کارت سفید یا ضایع شده به صندوق ریختند. بزبان دیگر، جمع آراء معتبری که ثبت شده یعنی ۵٦۳۷۷۷۵ رای، فقط حدود نیمی از ۱۱ میلیون نفر دارای حق رای را نمایندگی می کند.

در سه ایالت در منطقه اضطراری مرکزی. جائیکه انقلاب بیشترین‌قدرت را داشته است، نتایج حتی تکان دهنده‌تر است. بر طبق نتایج رسمی هیئت انتخاباتی حوزه‌ها، منتشرشده در خبرنامه اکسپرسو Expreso، در آیاکوچو از ۱۸۷ هزار نفر که ثبت نام کردند ۳۰/۱ درصد رای ندادند، ۳۷/٦ درصد کارتهای به صندوق ریخته شده سفید یا ضایع بود و حزب اپرای APRA گارسیا ۱۳/۸ درصد را بخود اختصاص داد. معهذا، وقتی‌هیئت کشوری انتخابات نتایج را منتشرکرد، ادعا شد که در آیاکوچو ٦۱/۸ درصد به‌آپرا رای دادند، ۳۹ درصد افراد کارت سفید یا ضایع به صندوق ریختند و فقط ۱/٤ درصد رای ندادند. در آپوریماك بنا به گفته اکسپرسو، مدارك حوزه‌های نشان‌میدهد که ۲۵/۱ درصد رای ندادند، ۳٦/٦ درصد رای سفید و یا ضایع دادند و کمتر از ۲۷ درصد به‌آپرا رای دادند. معذالك، هیئت کشوری انتخابات بعدا ادعا کرد که بیش‌از ۵۰ درصد افراد در اپوریماك به آپرا رای دادند. در هوانکاولیکا بر طبق اسناد رسمی که درکومرسیو Comercio بچاپ رسیده ۳۹/۸ درصد رای دهندگان رای سفید یا ضایع به صندوق ریختند، ۲۹/۵ درصد رای ندادند و ۲۲ درصد به چپ‌متحد وکمتر از ۲۲ درصد به آپرا رای دادند.

معهذا هیئت کشوری انتخابات اعلام کرد که چپ‌متحد ٤۳ درصد وآپرا تعداد قلیلی کمتر از آن درهوانکاولیکا رای آورده‌اند.

پیچاندن قانون اساسی

ازآنجا که قانون اساسی پروتصریح می کند که رئیس جمهور باید با نصف بعلاوه یك اراء انتخاب شود، عدم شرکت‌توده‌ای (تحریم توده‌ای) انتخابات مشکل "کوچکی" بوجود آورد. علیرغم تمام شیادیها وپشتیبانی از جانب نیروهای نظامی، گارسیا فقط ٤۵/۷٤ درصد اراء رابدست آورد. قانون اساسی می گوید اگر هیچیك از کاندیداها اکثریت بدست نیاورد انتخابات دیگری تا ۳۰ روز پس‌از انتخابات‌اول باید انجام شود، ولی ادامه دادن پروسه ایکه درحال فرو ریختن است مطابق میل طبقات حاکمه نبود. هیئت کشوری انتخابات با بشمار نیاوردن آراء سفید یا ضایع و کاهش امار خود اعلام کرد کەحداقل گارسیا اکثریت اراء معتبر را داراست. اپوزیسیون پارلمانی "چپ متحد"، یکی ازاجزاء اصلی این سیرك، از این تقلبها سود برده و در این هدف طبقات حاکمه یعنی لزوم استفاده از انتخابات برای کشیدن خط فاصلی بین "دمکراسی" و مبارزه‌مسلحانه شریك بود. این تشکیلات ثبات وضعیت را تضمین کرد. کاندیدای چپ‌متحد، الفونسو بارانتس Alfonso Barrantes شهردار لیما و نفر دوم در انتخابات از مسابقه



"پرولتاریای جهان متحد شوید ! پنجسال جنگ خلق !! حزب کمونیست پرو ۱۹۸۵ – ۱۹۸۰ "
تصویر صدر حزب کمونیست پرو رفیق گونزالو بر زمینه این پوستر جدید ترسیم شده است.

کنار کشیده و بنابراین در انتخابات دوم کسی در مقابل گارسیا نبود . نمایش تمام شده بود .

برنامه آپرا

آپرای گارسیا (اتحاد انقلابی توده‌ای آمریکائی) پیشرفته‌ترین حزب بورژوائی پرو از زاویه ارتباطش با بخشهای مختلف کشور و اقشار مردم است، حزبی‌که بدلیل پنجاه سال در اپوزیسیون،بودنش شهرت سزایی پیدا کرده زیرا که هرگز مجبور به اجرای وعده‌های مردم پسند خود نبوده است . وقتی گارسیا در ۲۸ ژوئیه سر کار آمد ، اعلام کرد که " امور کشور را در تمام زمینه‌ها بدست خواهم گرفت و ضمناً از جان مردم محافظت کرده و آلام مردم را تخفیف خواهم داد" . در مقابل آنچه که وی بعنوان "جو" ترس و مرگ" که‌توسط "دیکتاتورهای دگم" (مثلاً ح.ك.پ که بر لزوم قهر انقلابی اصرار می‌کند)، گارسیا قول یك انقلاب مسالمت‌آمیز داد : "پرهیزکار نمودن و بهبود حکومتی که در آن رشوه خواری و به دنبال منافع شخصی بودن غیر قابل جلوگیری شده بود ، "توسعه اقتصادی" در روستاها از طریق وامها و اعتبارت دولتی ، ودفاع از "استقلال اقتصادی" پرو . بالاتر از همه ، وی قول "بازگشت بهاصول حاکمیت" را داد .

مضمون بیانیه آغاز کار وی مبنی بر اینکه حکومت وی یك "دولت ملی ، دمکراتیك و توده‌ای برای همه پروئی‌ها" خواهد بود ،قابل تجزیه‌وتحلیل است . او توضیح داد که این دولت دیگر "۳۰ درصد از جمعیت ممتاز در مقابل ۷۰ درصد جمعیت محرومیت‌کشیده" را نمایندگی نخواهد کرد . در اینجا باید توجه کرد که او تنها یك ادعای کلی نمی کند که حکومت وی بر عکس حکومت قبلی ـ وهر حکومت دیگری در تاریخ ـ ستمدیدگان و ستمگران را یکسان خواهد کرد . گارسیا وقتی به ۳۰ درصد "ممتاز" اشاره می کند ، طبقه کارگر و خرده ـ بورژوازی شهری را نیز با طبقه حاکمه یکجا می کند .

این مخدوش سازی عمدی دو دلیل دارد . اول اینکه‌طبقه کارگرشهری و بخشهائی‌ازخرده‌بورژوازی‌را در مقابل بدهی های خارجی پرو ، از طریق "اقدامات ریاضت کشی" دولت در معرض حمله قرار داده و آنان را مجبور به تحمل بیشتر بار این مسئولیت نماید . اقدامات اولیه انجام شده توسط حکومت گارسیا نقداً ضربه سختی بدانها که پس‌انداز مختصری دارند و در جستجوی پناهی از تورم وحشتناك پرو پول خود را تبدیل بدلار آمریکائی کرده‌اند ، زده است ـ (حساب پس‌انداز به دلار تبدیل شده آنها بلوکه شده و فقط زمانی که با نرخ پائین به پول پرو تبدیل شد ، یعنی مصادره شدن بخشی از پس‌انداز ، قابل پرداخت گشت . در حالیکه در مورد کنسرن های بزرگ مالی هیچ محدودیتی وجود نداشت) . افزایش حداقل دستمزد (از ۲۵ دلار به ۳۹ دلار در هفته بر مبنای نرخ تبدیل ارز در هر زمان) که وسیعاً تبلیغ شد به قیمت کم کردن حقوق بازنشستگی و مقدار پول بازخرید انجام شد در حالیکه کنترل قیمتها که قرار بود به این حداقل دستمزد ارزشی بدهد در بسیاری موارد نادیده گرفته شده ودر دیگر موارد منجر به ناپدید شدن بسیاری از مواد مورد نیاز از بازار گردیده است .

هدف دوم گارسیا از این "۳۰ درصد ـ ۷۰ درصد کردن" این است که آن بخشهایی از شهرنشینان که‌وضع زندگیشان به بدی وضع زندگی اکثریت دهقانان و زاغه نشینان نیست را از انقلاب ارضی تحت رهبری حزب پرولتری ، که سعی در تحقق شرکت فعال این بخشها در انقلاب درکنار فقیرترین توده‌ها که از آغاز به صفوف انقلاب‌سرازیر شده‌اند دائماً از نظرسیاسی

"سنگر درخشان رزم"

پس از اینکه یك عملیات موفقیت‌آمیز نظامی حزب کمونیست پرو صدها نفر از انقلابیون را که در زندان محلی آیاکوچو محبوس بودند آزاد کرد، رئیس جمهور سابق پرو،بلاند ه،در سال ۱۹۸۲ صدها نفر از رزمندگان انقلابی اسیر را به سه زندان اصلی لیما منتقل کرد . بدینوسیله وی سعی نمود که به سیاست "فرار از زندان" حزب کمونیست پرو که باعث فرار بسیاری از رزمندگان و بازگشتشان به خطوط مقدم نبرد شده بود ، خاتمه بخشد .

سیاست حزب کمونیست پرو این است که انقلابیون باید هر جائی که خود را در آن می یابند به خط مقدم مبارزه تبدیل کنند . زندانیان از این دخمه‌ها بعنوان "سنگر درخشان نبرد لوریگانچو" (یا کالائو و یا فرونتون) یاد می کنند . اینها جاهایی هستند که پرچم سرخ واقعاً در اهتزاز است . بطور نمونه برنامه روزمره زندانیان زندان فرونتون درزیر منظور آنها را نشان می‌دهد :

دو ساعت نرمش های بدنی که‌ساعت ۶ صبح آغاز می شود ،

صبحانه (که بصورت نوبتی توسط یك تیم از زندانیان آماده می شود)،

کار تولیدی صبح (بصورت تیمی . با گردش کارها در میان تیمها ـ شستن لباسها ، اطو کردن ، پخت و پز ، نظافت و بزرگترین تیم که کار تولید بافتنی ها ونقاشی‌های انقلابی و غیره را انجام می دهد)،

ناهار

آموزش بعد از ظهر ـ آموزش سیاسی پایه‌ای برای همه ، از جمله خط نظامی (بطور مثال ، شش اثر نظامی مائو) ، و همچنین آموزش پیشرفته برای آنهایی که به ارتقاء سطح خود تمایل دارند ،

وقت آزاد (از جمله خواندن بریده های روزنامه که برایشان فرستاده شده و تماشای اخبار تلویزیون که توسط بستگانشان اهداء شده است) ،

خواب .

این رفقا بطور وضوح از وقت خود در اسارت استفاده پر باری می کنند . درست است که آنها توانسته اند حداقل‌تا کنون زندگی روزانه خود را در بند های مختلف زندان سازماندهی کنند ، ولی نباید جنبه دیگر موقعیت این زندانیان را که همواره با مسمومیت ها ، ضرب و شتم ها ، گاز اشك آور و تیر اندازی ، و همچنین اذیت دائمی بطورنمونه‌قطع آب که‌هر دفعه‌هفته‌ها طول میکشد، وشرایط زندگی بسیار ملالت‌آور روبرو هستند فراموش کرد . در بین‌سال ۱۹۸۲ و برسر کار آمدن گارسیا ، ۱۸ نفر در زندان توسط مقامات به قتل رسیدند ـ و این رقم در بر گیرنده قتل عام زندان لوریگانچو که بمناسبت قدرت گیری گارسیا انجام گرفت نیست. ○

دور نماید .

سیاست جدید کشاورزی حکومت گارسیا ترکیب مشابهی از اقدامات موقتی و عوام فریبانه است که برای برخورد کردن فوری ، اگر نه درازمدت با دو خطر مرتبط بهم " بحران اقتصادی و انهدام " طرح ریزی شده است . مانند سیاست های شهری ، اهداف این برنامه حل کردن تضادهای زیر بنائی که پرو را در چنگال خود دارد و گارسیا خیال و توانائی حل آنرا ندارد نیست، بلکه برای اینستکه حکومت فضای سیاسی وسیعتری بخصوص از طریق جلب و یا محکم کردن اقشار نسبتاً مرفه تر بدست آورد .

در روستاهای کوهستانی ، حزب آپرا گارسیا انجام آنچه که یکی از مشاورانش تروتسکیست معروف هکتور بیخار Hector Bejar " یك انقلاب در انقلاب " می نامد را پیشنهاد می کند ، تا اقتصاد کشاورزی را که علیرغم " رفرم ارضی " (یا " انقلاب ") ولاسکو Velasco که در سال ۱۹٦۸ پس از کودتای نظامی انجام شد ، دچار بحران فزاینده ای گشته ، دوباره فعال نماید . خونتای ولاسکو برخی املاك وسیع فئودالی در کوهستان را به کئوپراتیوهای مرتبط با دولت که اغلب توسط عناصر فئودال اداره می شوند تبدیل کرد ، بنابر تحلیل ح . ك . پ این کئوپراتیوها عمدتاً بسود نفع برخی دهقانان مرفه بوده اند و تعداد بیشتری از خانواده های دهقانی را با قطعه کوچکی زمین و یا بدون زمین گذاشته و قادر به بریدن کندن ریشه های روابط فئودالی و اختناق نبوده است .

این " انقلاب در انقلاب " پیشنهادی به معنی افزایش وامها و امتیازات دولتی برای آنها که از اقدامات ولاسکو سود بردند و در عین حال ضمانت عدم هرگونه تغییرات در مالکیت زمین خواهد بود . هدف سیاسی این " برنامه " تقویت اقشار مرفه تر روستاهاست که بهمراه مالکین بخش کلیدی کوشش دولت در استفاده از باندهای مسلح تحت رهبری ارتش را تشکیل می دهند که به مثابه کمك مهمی در عملیات نیروهای نظامی در جنگ علیه پارتیزانها هستند . نقشه حکومت پولاریزه کردن طبقات و اقشار مختلف روستا ، ازجمله در میان خود دهقانان ، برای منافع سیاسی و نظامی خودش است .

در پاسخ به این کوشش و همچنین شرایط عمومی ، ح . ك . پ فراخوان بسیار مهمی برای گرفتن زمین از کئوپراتیو ها و مالکین از طریق نیروی اسلحه به جنبش های دهقانی داده است . تا کنون حزب سیاست کشت و برداشت جمعی را در زمینهائی که دهقانان در اختیار گرفته اند تشویق کرده است، ولی شرایط را برای باجراء در آوردن شعار " زمین از آن کشتگر " که برای انقلاب دمکراتیك نوین اساسی می داند ، مناسب ارزیابی نکرده است . جنبش مسلحانه توده ای برای گرفتن زمین، این مسئله که دولت پرو حامی رابطه خاصی از مالکیت و روابط اجتماعی برخاسته از آن است را هر چه عیان تر نموده و مسلماً جنگ خلق برای سرنگونی این دولت را تقویت می کند .

علیرغم اتخاذ عمومی موضعی ناروشن در خیلی از مسائل مهم، که خصوصیت مبارزه انتخاباتی گارسیا و شکست وی در ارائه یك برنامه رسمی بود ، جنبه خاصی از پیشنهاد گارسیا روشن شده است . تعدادی از اقدامات پیشنهاد شده، کارهائی را که خونتای ولاسکو آغاز کرده بود ادامه خواهد داد .

حکومت گارسیا تعدادی از عناصر شناخته شده حکومت ولاسکو را بکار گرفت که خواستار ایجاد سازمانهای توده ای بشیوه ولاسکو، تحت هژمونی حکومت و طبقه حاکمه ، شده اند — برای مثال مجامع ایالتی تمام اهالی که توسط مالکان ، کشیشها و مقامات محلی اداره می شوند . ح . ك . پ این اقدامات را فاشیستی و در رابطه با توسعه سرمایه بوروکراتیك تحلیل کرده است .

پروژه های ولاسکو متوقف شده و توسط یك خونتای دیگر در اواسط سالهای ۱۹۷۰ ، در زمان بحران اقتصادی جهانی که بخصوص شدیداً در پرو احساس و همچنین به ایجاد مخالفت در بین طبقات پائینی و جدال در میان طبقات بالائی دامن می زد بطور ناگهانی فسخ شدند .

مشاوران گارسیا برای فرموله کردن طرح خود مجبور شده اند که شدیداً به تغییر شرایط از سالهای ۱۹٦۰ تا کنون تن در دهند . بعنوان مثال در جائی که ولاسکو اعلام کرد که " استقلال اقتصادی " پرو از طریق تمرکز سرمایه گذاری دولتی در صنایع سنگین بدست می آید، حال کدوام — های سنگین برای سرمایه گذاری در چنین پروژه هائی بخاطر شرایط امروزی اقتصادی جهانی موجود نیستند . گارسیا پیشنهاد خاتمه دادن به " وابستگی به قدرتهای خارجی " از طریق توسعه صنایع سبك بخصوص مواد غذایی را می کند .

در هرحال وابستگی پرو به آنچه که گارسیا نمی خواهد امپریالیسم بنامد بر خلاف ادعای وی اصولاً نتیجه " مبادله نابرابر " ما بین تولیدات پرو و وارداتش نیست، بلکه نتیجه تسلیم کشور به سلطه آنچه که برای سرمایه امپریالیستی سودآور است و همچنین نقش سیاسی سرمایه پروسی که وابسته به امپریالیسم و فئودالهاست می باشد . توسعه صنایع غذایی به خودی خود ، که ممکن است در یك زمینه انقلابی نقش مهمی در رهائی کشور داشته باشد، در این زمینه فقط می تواند به رشد ارتجاع خدمت کند . (بطور مثال آرژانتین که صنایع غذائی پیشرفته ای دارد ، کمتر از پرو به امپریالیسم وابسته نیست) .

محدوده ای که این طرح ها قرار است در آن اجرا شود هنوز روشن نیست، هم به دلیل استعداد گارسیا برای وعده دادن همه چیز به هر کس و هم باین دلیل که برخی از این طرحها از جانب بخشهایی از درون طبقات حاکمه با مخالفت شدید روبرو شده است . در هر حال تغییر مهمی که در صورت اجرای طرحهای گارسیا صورت خواهد گرفت، تقویت آن بخشی از بورژوازی است که به بخش دولتی وابسته است، بخشی که بخصوص در زمان ولاسکو رشد سریع کرد .

مشاجرات شدید و فزاینده ای در میان طبقات حاکمه شعله ور شده است که هم افشاء پیوسته تعقیب جنگ ضد انقلابی از طرف دولت را تقویت نموده و هم خود ، توسط آن تشدید می شود . چیزی که گارسیا آن را " پرهیز کار نمودن دوباره پرو " نامیده، مثلاً اخراج و یا متهم کردن تعدادی از ژنرالها و سران سابق بجرم دست داشتن در بازار مواد مخدر، به این مجادله میان بورژوازی خدمت می کند . (گارسیا لغت " پوپولیسم مخدر " Narco Populism که اشاره ای است به " حزب آکسیون مردم " رئیس جمهور سابق بلاند ه را عامه

پسند کرده است ۰ جالب است کـــه همان کله گندههای حکومت بلانده که زمانی از "تروریسم مخدر" سخن می ـ گفتند ت ح ۰ك ۰ پ را بی اعتبار کننــد، امروز بعنوان سرد ستههای بازارخرید و فروش مواد مخدر شناخته شده اند ۰ برجستهترین آنان لوئی پرکویــــــچ Luis Percovitch اســـت که به دفعات نخست وزیر، وزیرداخله و وزیر امور خارجه دولت بلانده بوده است ۰)

پرداخت به صندوق بین المللی پول

اخطار تهدید آمیز گارسیا بــــه صندوق بین المللی پول و پیشنهـــاد وی مبنی بر اینکه کشور باز پرداخـــت وامهای خارجی خود را به ۱۰ درصد درآمد صادراتش محدود می کنـــد ، بویژه در خارج سر و صدای زیـــادی براه انداخته است ۰ اهمیت ایـــــن پیشنهاد نسبت معکوس با حجـــیم صفحاتی دارد که در روزنامه هابـــان اختصاص داده شده است ۰ نکتـــــه اساسی اینستکه در دورهای که فید ل کاسترو با طرح خود ، مبنی بر اینکــه کشورهای امریکا لاتن مهلتی قانونـــی در ارتباط با پرداخت وامها اعـــلام کنند ، توجه بخشهای خاصـــی در امریکای لاتن را جلب کرده اســـت ، گارسیا با اصرار و لافهای آتشیـــــن خود بر سر اینکه به پرداخت وامهـــا بعنوان مسئلهای اقتصادی ، و نــــه سیاسی برخورد شود برای خنثـــی کردن طرح کاسترو وارد میدان شــــده است ۰ اتخاذ این موضع تحسین آشکاری برای گارسیا حتی از جانب جرج شولتز وزیر کشور امریکا بارمغان آورده است ۰ گارسیا وقتی پیشنهاد می کند کهبجای اینکه همه درامد صادراتی پرو بــــه سرمایه مالی خارجی پرداخت شـــود ، بخشی از آن برای دوباره فعال کردن اقتصاد داخلی سرمایه گذاری شود به این طرح رنگی شدیداً ناسیونالیستی می زند ، ولی از جانب دولت آمریکـــا این طرح بعنوان مدبرانه ترین راه در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی آمریکا در میان ملیتهائی که تحت ستـــم آن هستند پذیرفته شده است ۰

بهترین مثال برای محتوای ارتجاعی جوانب این جدل مابین گارســـیا و کاسترو وقتی نمایان شد که دولـــت آمریکا موقتاً برنامه یك وام به پــــرو را باین دلیل که دولت پرو بمدت بیش از یکسال بهره آن را نپرداخته اســـت فسخ کرد ۰ کاسترو با نمایشی احساسی این عمل را در یك کنفرانس بین المللی در مورد بدهیهای امریکای لاتین کـــه

کارزار جهانی حمایت از انقلاب پرو

"پیشرفت مبارزه در پرو در موقعیـــت امروزی جنبش بین المللی کمونیستـــــی و جنبش انقلابی در کل ، نقش بسیـــار مهمی را ایفا می کند ۰۰۰

دومین کنفرانس احزاب و سازما ـ نهای مارکسیست ـ لنینیست ازتمامـــی شرکت کنندگان جنبش انقلابی انترنا ـ سیونالیستی ، تمام نیروهای اصیــــل کمونیستی دعوت می کند که فعالانــــه از انقلاب دمکراتیك نوین پرو ، تحـــت رهبری حزب کمونیست پرو و صـــــدر آن رفیق گونزالو ، حمایت نمایند ۰ تمامـــی نیروهای مارکسیست ـ لنینیست همـــه کشورها می باید کارگران آگاه وتوده ـ های انقلابی را برای حمایت از ایـــــن مبارزه در اشکال تبلیغی ، پشتیبانـــی معنوی و کمکهای مادی ، بسیج کنند ۰"

پیام دومین کنفرانس انترناسیونالیستی به حزب کمونیست پرو

در شماره گذشته ما فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را برای آکسیون جهانی برای دفاع از انقلاب پرو مجدداً به چاپ رساندیم ۰ ایـــــن فراخوان توسط احزاب و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترنـــا ـ سیونالیستی و همچنین دیگر نیروهای مترقی و انقلابی ، که در سازماندهـــی برنامهها ، جلسات ، تظاهرات و بسیاری فعالیتهای دیگر در شهرها ومناطـــق روستایی درگیرند ، بمورد اجرا گذاشته شد ۰ بخش مهمی از این اکسیـــون یك تور سخنرانی به زبانهای مختلف در زمینه " جمعبندی از پنج سال جنـــگ خلق در پرو " است ۰ متن اعلامیه ای که توسط آکسیون جهانی برای دفاع از جنگ خلق در پرو در رابطه با این برنامهها تهیه شده است در زیر می آید ۰

از جنگ خلق در پرو پشتیبانی کنید !

امروز در پرو دهقانان فقیر و دیگران که برای قرنها ستمدیدگان روی زمیـــن بوده اند ، در حال پیش بردن جنگی هستند که راهنمای طبقه کارگر وتودههای انقلابی در سراسر جهان است ۰ در حالیکه بسیاری از کشورهای دنیا درگیر کشمکشهایی هستند که تودهها را در مبارزهشان بر علیه ستمکاران منحــــرف می سازد ، تنها در پرو است که یك جنگ واقعی خلق ، با هدف روشن شکست دادن ارتجاع و امپریالیسم در کلیه اشکالش ، شرق و غرب ، در حال جوشـــش بوده و بعنوان بخشی از مبارزه جهانی برای ساختن یك جهان خالـــی از تبعیضات طبقاتی و ستم ، در حال تحقق بخشیدن به این هدف است ۰

این جنگ ، که پنج سال پیش آغاز گشت ، توسط حزب کمونیست پرو که غالبا مطبوعـــات از آن بعنوان " سندرو لومینوسو " (راه درخشان) نام می برند ، رهبری می شود ۰ امروز ده سال پس از اینکه میراث مائو در چین سرنگون شده و آموزشهـــای وی توسط حاکمین مرتجع جدید چین و تمام رویزیونیستها و اپورتونیستها ، دســـت در دست مقامات نظم کهن در همه جا نابود شده اعلام شدند ، حزب کمونیست پرو ، بدیل دفاع قاطعش از ، و بکار گرفتن ، چیزی که آن را مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم ، اندیشه راهنما می نامد (اندیشه راهنما یعنی بکار گرفتن ایـــــن ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی در شرایط خاص پرو) ، در رد سری برای کلیـــه این سگها شده است ۰ با تحلیل از اینکه مصائب مردم پرو ریشه در نیمـــه ـ

در همان زمان در هاوانا در جریان بود، بعنوان مداخله آمریکا در امور پرو محکوم کرد. رهبران چپ متحد که در این کنفرانس بودند در جا این اظهاریه را تائید کردند. گارسیا نیز وارد ماجرا شده اعلام کرد "ما برای یك مشت دلار بزانو در نخواهیم آمد". از قرار معلوم وام مورد بحث کمك مالی آمریکا به ارتش پرو بود. به هر حال، پس از یك ملاقات شتابزده با سفیر امریکا، گارسیا بهره وام مربوطه را پرداخت کرد، اگر چه اینکه آیا زانو زد یا نه باطلاع عموم نرسید. مقدار بهره فقط ۱۲۳۰۰۰ دلار بود، یك مشت دلار، با اهمیت سیاسی بسیار. امریکا از انوقت اعلام کرده که قصد قطع برنامه وامها و کمکهایی، که از طریق ان حکومت پرو را سرپا و کشور را در انقیاد نگهمیدارد ندارد.

اقدامات گارسیا

مقامات مربوطه سعی کرده اند که از طریق انتخابات توجه توده ها را به اکثریت و اقلیت معطوف کنند تا بلکه ماهیت طبقاتی دولت را بپوشانند - و حتی برای این، ناچار شدند یك اکثریت بتراشند. گارسیا ادعا کرده است که اختیاراتش از صندوقهای رای و رضای عمومی برخاسته است، ولی وقایع بعدی نقش مستقیم نیروهای خونخوار مسلح را که بقای دولت بدانها وابستگی دارد، بوضوح افشاء کرده است.

دو هفته قبل از قدرت گیری دولت گارسیا، زمانیکه ح.ك.پ یکسری حملات برای خوش آمد گوئی به حکومت جدید انجام می داد، انقلابیون در سه زندان لیما بقصد فشار اوردن به مقامات برای اینکه این زندانیان بعنوان زندانی سیاسی شناخته شوند و بآنان اجازه ادارهٔ امور خود در زمانیکه زندانی هستند داده شود، همزمان با هم شورش کردند. در لوریگانچو زندانیان یك زندانبان را گرفته و بعنوان گروگان نگهداشتند. زنان در کالائو (Callao) ٦ کارمند زندان را گرفته و موقتاً تمام زندان را اشغال کردند. در جزیره فرونتون Fronton در انسوی خلیج مردان زندانی توانستند یك سلاح اتوماتیك بگیرند. آنگاه زندانیان در هر سه زندان پشت سنگر قرار گرفتند. پس از ٤ روز مقامات زندان مجبور شدند که با لیست مشترك خواستهای زندانیان موافقت کنند.

پاسخ گارسیا در سپتامبر، اخراج رئیس کل زندانها بود که موافقتنامه را امضاء کرده بود. شخصی که از جانب گارسیا سر کار آمد این مدرك را باین خاطر که زندانیان برای گرفتن امضاء از مقامات به زور متوسل شده بودند غیر معتبر اعلام کرد. (بنظر می رسد سر زندانبان فراموش کرده بود که زندان یعنی نگهداشتن عده ای با توسل به زور!) سه روز قبل از مراسم ۷ اکتبر، سالروز بنیانگذاری ح.ك.پ گاردها به بندی از زندان لوریگانچو که حدود ۳۰۰ نفر به اتهام انقلابی بودن در آن هستند گسیل شدند.

طبق روایت مقامات از وقایع، گاردها توسط زندانیان که از سلاحهای خانگی استفاده می کردند بیرون نگاهداشته شده و چاره ای جز گشودن راه خود به درون ساختمان با مواد منفجره و سلاحهای اتوماتیك نداشتند؛ آنان پس از ورود ۳۰ زندانی را یافتند که بدست زندانیان دیگر زنده زنده سوزانده شده بودند. وکلای زندانیان بعداً حقیقت را بیان کردند: مقامات عامدانه زندان را به اتش کشیدند و سپس با استفاده از سلاحهای اتوماتیك از خروج زندانیان از بند جلوگیری کردند. ٤ تن از ۳٤ جسدی که بر طبق گزارش پیدا شدند بوسیله گلوله کشته شده بودند. در گزارشات دیگر تعداد انقلابیونی که کشته شده اند بسیار بیشتر است. در پی این قتل عام جبونانه، حدود ۶۰۰۰ زندانی عادی در بخش دیگری از لوریگانچو شورش کرده و با مقامات زندان به جنگ پرداختند. تا چند روز بعد از قتل عام، صدای گلوله و دود غلیظ از ساختمان بر می خاست. همچنین

فئودالیسم (چون دهقانان وابسته به زمینداران و زمینند)، نیمه مستعمرگی (بدلیل سلطه امپریالیسم بر اقتصاد کشور، بخصوص امریکا) و یك سرمایه داری بروکرات که با این هر دو عامل نظم کهن گره خورده است، حزب جنگی را آغاز و رهبری کرده است که بالاتر از همه جنگی است برای زمین، که اساسا ریشه در دهقانان فقیر دارد و هدفش محاصره شهرها از طریق روستاها، کسب قدرت دولتی و به سرانجام رساندن انقلاب دمکراتیك نوین برای از بین بردن این عوامل و گشودن راه برای انقلاب سوسیالیستی و کمونیسم است.

دولت با قصاوت بسیار زیادی عکس العمل نشان داده است. نیروهای نظامیش که توسط امریکا و اروپای غربی و همچنین شوروی تسلیح و راهنمائی می شوند، سعی کرده اند که جنگ پارتیزانی و حزب رهبری کننده ان و تعداد رشد یابنده مردم از طبقات مختلف را که صفوف انقلاب را گسترش داده اند نابود سازند. این اختناق با زجر و آزار، دستگیری ها و شکنجه ها آغاز شده و از آنموقع انچنان رشد کرده است که قتل عامهای تمام روستاء "گم شدن" بیش از ٤۰۰۰ نفر در دست نیروهای نظامی و دنباله روانشان، و اخیرا تمرکز اجباری ساکنین مناطق روستایی در "دهکده های استراتژیك" تحت نظر نیروهای نظامی، را در بر می گیرد. با این وجود بر خلاف خواست مقامات پرو و سراسر جهان، مبارزه مسلحانه رشد یافته و صفحه نوینی در تاریخ پرو باز کرده است. دستاورد های ان شامل ساختن ارتش پارتیزانی خلق، و کمیته های خلق که از طریق انها یك رژیم و جامعه نوین، متکی به قدرت مسلح توده های خلق و شرکت آنها در تغییر جامعه در حال بوجود امدن است، می باشد.

یك اکسیون بین المللی برای دفاع از جنگ خلق در پرو، برای شکستن دیوار سکوت و دروغهایی که از طریق انها مرتجعین سراسر جهان سعی در مخفی نمودن محتوا و اهداف واقعی این مبارزه مسلحانه می کنند، آغاز شده است. این اکسیون توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که حزب کمونیست پرو یکی از احزاب عضو ان است، طرح ریزی شد. در طول ماههای اخر سال ۱۹۸۵ و اوائل ۱۹۸٦، جلسات عمومی عمده و فعالیتهای دیگر برای دفاع از جنگ خلق در پرو در دهها شهر در چند قاره صورت خواهد گرفت. به پیش آیید، جنگ خلق در پرو را شناخته و از آن دفاع کنید! ○

گزارشاتی — که هنوز تائید نشده‌اند — از شورش در فرونتون حکایت دارند.

قتل عام در لوریکانچو بیانی روشن و اشتباه ناشدنی بود از اینکه تصمیم حکومت در چگونگی برخورد به جنگ خلق چیست - مهمترین مسئله‌ای که حکومت جدید با آن روبرو بوده، و گارسیا و حزب وی میل به ارائه برنامه روشنی در قبال آن نداشتند. گارسیا قول بوجود آوردن یک "کمیسیون صلح" را داده بود، که در ضمن دیگر کارها قرار بود به امور زندانیان منتظرمحاکمه، که هوادار اپوزیسیون پارلمانی هستند و نه‌هوادار ح.ک.پ رسیدگی کند. قتل عام لوریکانچو روشن کرد که برای بقیه زندانیان باید انتظار چه نوع‌رفتاری را داشت، و اینکه حکومت قصد دارد با آنان که در برابر پیشنهادات کمیسیون صلح مبنی بر "ساختن پل" — یعنی تسلیم — ایستادگی کنند، چه کند.

برنامه‌ای برای قتل عام

یکهفته پس از سر کار آمدن گارسیا هفت روستایی از جمله یک پسر بچه و یک زن حامله را با یک کامیون ارتشی از دهکده پوکایاکو (Pucayaco) در منطقه هوانتا (Huanta) بردند. اندکی پس از آن اقوام آنان یک گور مخفی یافتند که بدنهای تکه تکه شده این ۷ نفر در آن بود. اینگونه‌حوادث آنقدر در ۲۹ ایالت تحت حکومت نظامی شایع است که حتی روزنامه‌های رسمی لیما به "کشتار" در روستاها اشاره کرده است. حکومت گارسیا که در همان هفته، شرایط اضطراری که طبق آن این ایالات تحت‌حکومت‌نظامی قرار می گیرند را تجدید کرد، بدنبال راهی بود تا از رسوایی که پیدا شدن گورهای دسته جمعی در سال گذشته برای حکومت قبلی ببار آورده بود برحذر بماند. طی یک حرکت دراماتیک در شب قبل از حضور یافتن در برابر مجمع عمومی سازمان ملل متحد گارسیا سر فرمانده نیروهای مشترک، ژنرال انریکوپرائلی (E.Praeli) را اخراج کرد. گارسیا از این شکایت داشت که ژنرال پرائلی از وی "واقعیت مبارزات ضد سرنگونی را مخفی نگاه داشته بود". ولی این حرکت بیشتر از فقط یافتن یک سپر بلا خدمت کرد. پرائلی به انتخاب گارسیا بدلیل غیر قانونی بودن آن (که واقعا همبود) انتقاد کرده بود. در مجموع این ژنرال منتخب بلانده، در بین بقیه فرماندهی نیروهای‌مسلح، که عمدتا پشتیبان گارسیا بودند محبوب نبود. شاید پرائلی، وقتی کمی قبل از اخراجش از عملیات "تعلیماتی" **یونیتاس** (UNITAS) که در پرو مشترکا با نیروهای مسلح امریکا انجام می شود انتقاد کرد، سرنوشت خود را بطور قطع تعیین نمود. گارسیا کمی عجولانه عمل کرد، چراکه نیازمندی به سپرهای بلا تازه داشت آغاز میشد.

دهقانان دهکده لوکلاپامپا Llocllapampa در منطقه آکوسمارکا Acosmarca که پیوسته مورد تهاجم نیروهای‌نظامی قرار گرفته بودند، در مورد یک دسته گشتی ارتشی که در روز ۱۴ اوت با هلیکوپتر به منطقه آمده بودند با خبرنگاران صحبت کردند: بر دیوارهای دهکده آرم داس و چکش ح.ک.پ. و شعارهای "برای یک حکومت کارگری و دهقانی — زنده باد مبارزه مسلحانه" نقش شده بود. (بعدها پس از روشن شدن حقیقت، کامرسیو روزنامه ارتجاعی لیما با انتشار این گزارش که از ۸۹۵ نفری که در منطقه برای رای ثبت نام کرده بودند، فقط ۴۰ نفر و کمتر از نصف این عده به حزب آپرای گارسیا رای داده‌اند، از کار ارتش بطور ضمنی دفاع کرد). بیشتر دهقانان فرار کردند ولی‌حدود ۳۰ سرباز با سگهای پلیس توانستند مردان سالخورده و بسیاری از زنانی که حامله بودند یا بچه کوچک داشتند را بدام بیاندازند. سربازها اول به زنان و دختران تجاوز کرده و سپس زندانیانشان را بداخل چند ساختمان راندند. سربازها در حالیکه فریاد میزدند "تروریستها" نارنجک بداخل ساختمانها انداختند و آنها را به آتش کشیدند.

عده‌ای از دهقانان که فرار کرده و در جنگل پنهان شده بودند خود را به لیما رساندند. وقتی خبر قتل عام دهان به دهان گشت، گارسیا بجای اینکه با مسئله بطور مستقیم برخورد کند ترتیبی داد که پارلمان دو ژنرال را برای پاسخگوئی به گزارشات فرا—بخوانند: ژنرال ویلفرد موری، فرماندهٔ سیاسی — نظامی منطقهٔ آیاکوچو، تعلیم دیدهٔ مدرسهٔ ساندهرست Sandhurst (مدرسهٔ افسری انگلستان) و مافوق او ژنرال سینیسو یاراما S. Jarama. این ژنرالها مدارکی برای اثبات اینکه نیروهای نظامی در ۱۴ اوت با این منطقه نزدیک هم نشده‌اند ارائه دادند؛ آنها حتی انکار کردند که درآنجا قتل عامی صورت گرفته است. نمایندگان پارلمانی آپرا از شهادت این دو ژنرال اظهار رضایت کامل کردند. چند ساعت بعد، اخبار شب تلویزیون گورهای دسته‌جمعی در اکوسمارکا و ۶۹ جسد که ۲۲ تن آن بچه بودند را نشان داد. سپس سرفرماندهی جدید نیروهای نظامی طی انتشار یک اطلاعیه تصدیق کرد که یک دسته گشتی ارتشی واقعا ۴۰ روستائی را کشته‌اند. این اطلاعیه ستوان دوارتش تلمو هورتادو Telmo Hurtado را اولاً به خاطر صدور دستور قتل عام و دوماً بخاطر پنهان کردن آن از مافوقش متهم کرد. (ستوان دوم هورتادو که داوطلبانه همهٔ تقصیرات را بگردن گرفت، محصول تعلیمات ضد شورشی در امریکا در فورت گولیک در پاناما (Fort Gulick, Panama) است. بدون شک وی با ستوان کالی که نقشی مشابه در پوشاندن قتل عام کلاه سبزهای امریکا در مای لای My Lai ویتنام بازی کرد آشنائی دارد). برای خاتمه دادن به ماجرا، موری تقاضای بازنشستگی کرد و یاراما از کار خود منتقل شد.

آنطور که پرائلی عصبانی در یک مصاحبه اشاره کرد، گارسیا نه تنها از زاویه قانونی فرمانده کل قوای پرو است، بلکه همچنین تا کنون چندین بار با فرماندهی مشترک ملاقات کرده تا در این باره که چگونه باید مبارزه مسلحانه انقلابی را از میان برداشت گفتگو کند. درهرصورت گارسیا بهیچ—وجه نمیتوانست ادعا کند که سرفرمان—دهی مشترک منتخب خودش، او را در جریان وقایع نگذاشته بود. همچنین گفته شد که ستوان دوها نمیتوانند بدون اطلاع مافوقشان با هلیکوپتر به مناطق روستائی حمله کنند.

بعدا، گزارشاتی رسید حاکی از اینکه قتل عام اکوسمارکا فقط یکی از سری عملیات پیگرد و کشتار نوع‌ویتنامی بوده که در ماه اوت در منطقهٔ اضطراری آیاکوچو انجام شد. درهمان زمان، ۶ نفر از دهکده‌ای در نزدیکی للوکلاپامپا، احتمالا باین دلیل که شاهد قتل عام للوکلاپامپا بودند کشته



" زمین تصاحب کنید ! "

شدند. در دهکده دیگری در منطقه، جسد تیر خورده و تکه تکه شده یک زن و شوهر مسن، با اثر لاستیک ماشین ارتشی برزمین اطراف خانه‌شان پیدا شد (پارتیزانها از کامیون استفاده نمیکنند). این کشتارهای بی رویه، در هماهنگی با کوشش ارتش برای کوچ دادن اجباری جمعیت روستائی از مناطق انقلابی به دهکده‌های استراتژیک تحت نظارت نیروهای نظامی جائیکه از غروب تا صبح مقررات منع عبور و مرور برقرار بوده و

تمام حرکات شدیداً تحت کنترل است، انجام شد. اکوسمارکا که قبل از ورود نیروهای نظامی به ایاکوچو در پایان سال ۸۳، ۶۰۰۰ نفر جمعیت داشت اکنون تقریباً خالی از سکنه است. ویلکاشوامان، شهری که مقامات دولتی در سال ۸۲ از آن بیرون رانده شده و بجای آنان کمیتهٔ انقلابی توده‌ای مستقر شده بود، اکنون مقر ارتش است. اعمال مشابهی در ایالت مجاور یعنی هوانکاولیکا گزارش شده است، منجمله دستگیری و قتل یک معلم مدرسه که در مورد فجایع قبلی نیروهای نظامی، به یک کمیسیون اروپائی حقوق بشر شهادت داده بود. در ایالت سن مارتین ۷ پسر بچه که در یک باشگاه تمرین کاراته میکردند، بقتل رسیدند.

وزیر جنگ گارسیا خوزه فلورس Jose Flores در ۲۵ سپتامبر اعلام کرد که ۴۰۰ دهکده به دهکده‌های استراتژیک تبدیل شده‌اند که توسط "کمیته‌های دفاع غیر نظامی" نیروهای مسلح اداره میشوند. وی همچنین اعلام کرد که پس از انجام یک تور بازرسی از ایاکوچو "من خرسند و مطمئن بازگشتم چرا که علیرغم وقایع اکوسمارکا، ارتش از دیسیپلین و روحیهای بالا برخوردار است. من بمحض ورود، عشق عظیم اهالی به نیروهای مسلح را بچشم خود دیدم".

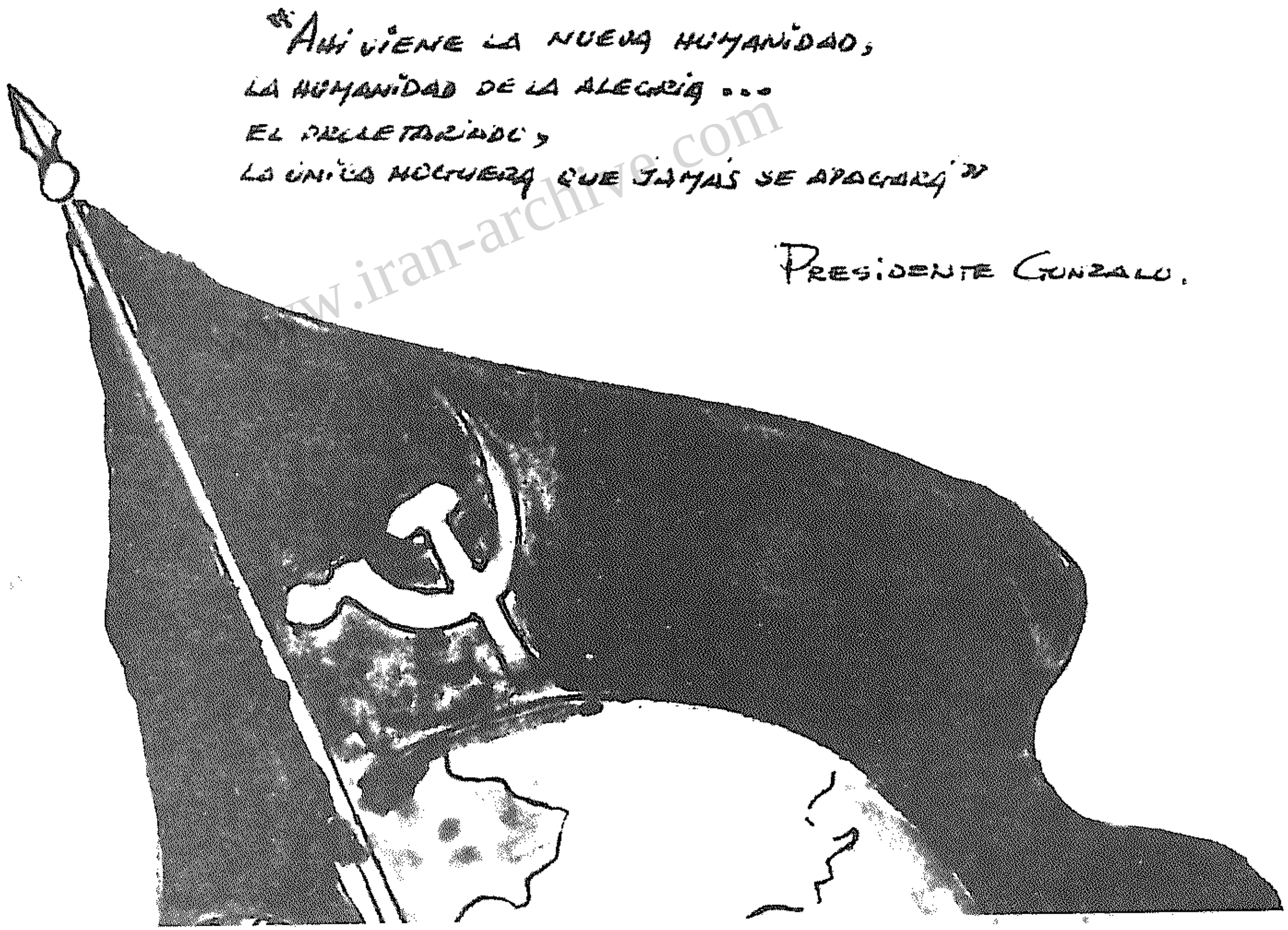
در پی وقایع اکوسمارکا، گارسیا، چنانکه انتظار میرفت، در مقابل هر استفادهٔ احتمالی از این وقایع برای بی اعتبار کردن نیروهای نظامی در مجموع، اخطار داد. رهبر اپوزیسیون پارلمانی چپ متحد و شهردار لیما "الفونسو بارانتس" اظهار کرد: "هیچ نیازی به غلو کردن یا سعی در صدمه زدن به موسسات پیشاهنگ کشور نیست" و در این اخطار با گارسیا همراه شد. سخنگوی پارلمانی حزب کمونیست پرو، هوادار شوروی "موافقت کامل خود با این موضع (گارسیا)" را اعلام کرد. پارلمان باتفاق آراء به تمجید از "تثبیت نظام قانونی" گارسیا و همچنین "رفتار منضبط" نیروهای مسلح لایحه‌ای تصویب کرد.

قتل عام در زندان لوریگانچو که در پی این وقایع صورت گرفت، دیگر نمیشد از این صریح تر باشد؛ سیاست حکومت زنده سوزاندن مردم است در حالیکه اپوزیسیون پارلمانی برای این "دفاع از نظام قانونی" هورا میکشد.

ولیکن هرچه این حکومت خود را بیشتر در این زمینه افشاء کند (ورفرمیستها و رویزیونیستها در مجموع، هرچه بیشتر در این مراسم خود افشاء کردن حکومت با او همراه شوند) شرایط سیاسی برای سرنگون کردن مسلحانه آن مهیاتر میشود. پوستر ح.ک.پ. که بلافاصله پس از سر کار آمدن گارسیا منتشر شد، گارسیا را در حالیکه توسط سران نیروهای نظامی پشتیبانی میشود، نشان میدهد. زیرنویس پوستر اینست: "ژوئیه ۱۹۸۵ — ؟) ۵

هنر انقلابی از زندانهای پرو

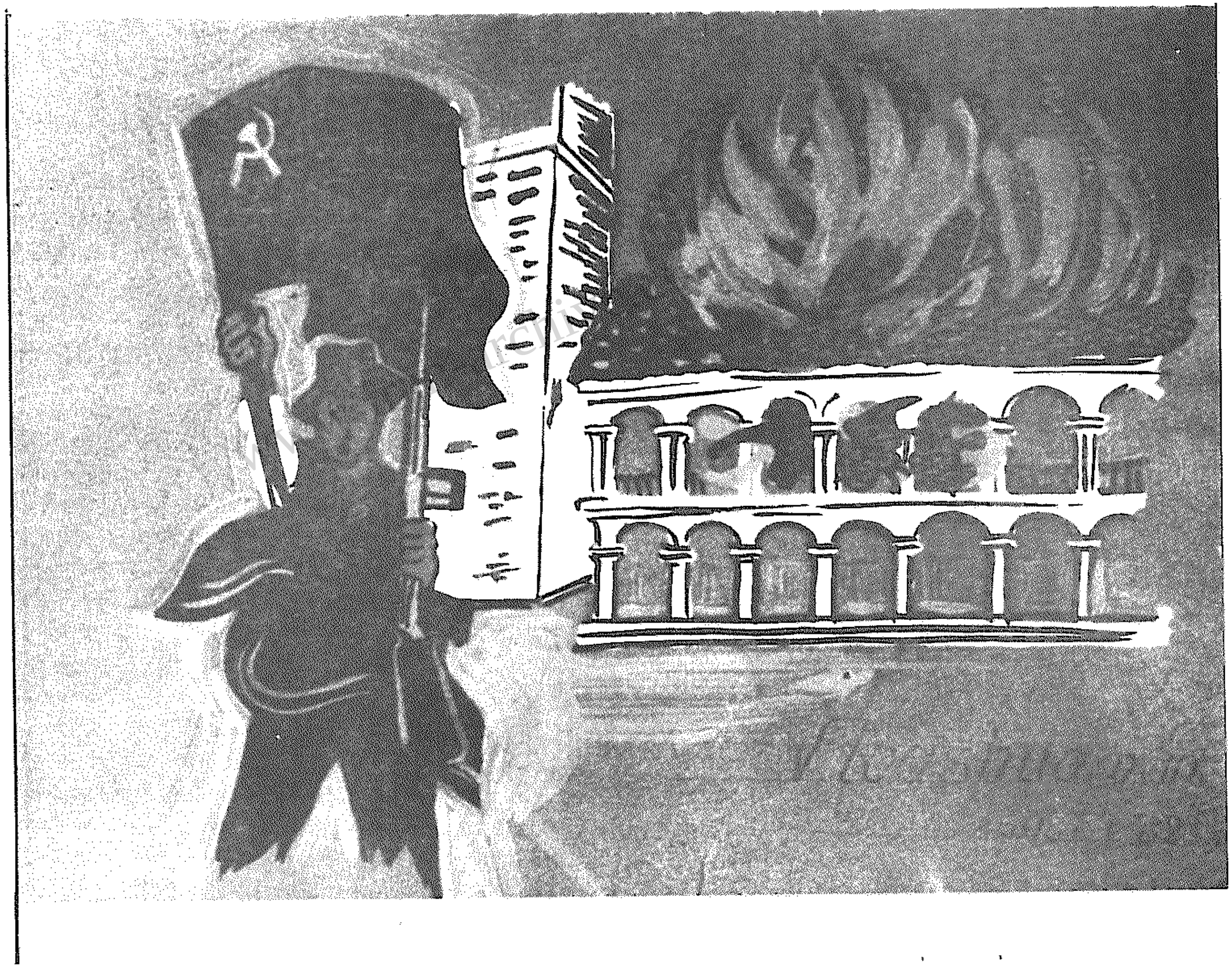
منتخبی از نمایش‌گاهی از دهها نقاشی که در زندانهای پرو انجام شده و به عنوان بخشی از آکسیون جهانی برای دفاع از جنگ خلق در پرو، در بسیاری از کشورها به نمایش گذاشته شد.





"این است
انسانیت نوین ،
انسانیتی سرشار
از شادی .....
پرولتاریا ، تنها
شعله‌ای که
خاموش نخواهد
شد —
صدر گونزالو"
(نقاشی کوچک با
آبرنگ)

در ماه اوت ۱۹۸۲
پارتیزانها در
شهر کوچک
ویلکاشوامان
در آیاکوچو،
پادگان پلیس محلی
را مورد حمله قرار
دادند . آنها
اسلحه ها را
مصادره کرده،
ساختمان را به
آتش کشیده



و جلسه‌های عمومی
برای برقراری
قدرت سیاسی
انقلابی نوین
برگزار کردند، یک
مبارزه کلیدی در
مقطعی که برای
اولین بار فئودال ـ
های جابر محلی





از روستاها بیرون
رانده شدند و
اولین کمیته‌های
خلق درحال
تشکیل بودند.
(٤ نقاشی کوچک.
نقاشی شده با رنگ
خانگی بر روی مقوا،



به امضای
"زندانیان جنگی
در سنگر درخشان
رزم در لوریگانچو ،
لیما، ۱۷ اکتبر ۸٤"
(۱۷ اکتبر سالروز
بنیانگزاری حزب
کمونیست پرو
است)



"زنده باد جنبش
انقلابی انترنا-
سیونالیستی" -
به امضاء "سنگر
درخشان رزم در
ال فرونتون،
کالائو، پرو، ژوئن
۱۹۸۵"



"زنجیرها را
بگسلیم ـ خشم
زنان را بمثابه
نیروی قدرتمندی
در راه انقلاب رها
سازیم" ـ چاپ
بوسیله چوب کنده
کاری شده بر روی

آفریقای جنوبی

بحران انقلابی تعمیق می یابد

هیچ برگشتی وجودندارد. چشم انداز عادی سازی اوضاع، بوسیله شورشیان آفریقای جنوبی به خاکستر تبدیل گشته وزبانه های آن بشکلی مارپیچی می رودتاهرچه بیشتربه موقعیتی نظیربرخی اشکال مبارزه آشکاربرای گرفتن قدرت سیاسی نزدیک گردد. درچندماه گذشته جوانفجاری مداوماً بسیط وتقویت شده ،ومبارزه خستگی ناپذیرتوده های آزانیاعلیرغم تمامی کوششهای مهاجران سفیدپوست برای درهم شکستن آن ،اوج گرفته وبهرگوشه کشورنفوذکرده وبخشهای وسیعتری ازمردم رامشتعل می نماید.

ازکیپ تاون تاژوهانسبورگ ،ازپورت الیزابت تادوربان ،تقریباً باتناوب روزانه نبردهای شدیددرخیابانهای شهرکها وموطنها(مناطق اختصاصی)ادامه یافته است. برای حفاظت ازمهاجران سفیدپوست ،مناطق سیاه پوست نشین رابوسیله سیمهای خاردارآپارتایدمهروموم کرده اند. این مناطق بطورفزاینده به مناطق خطردشمن ،پایگاههای سیاسی توده های تحت ستم برای بازتشکل یافتن و انجام ضدحمله تبدیل گشته اند. مبارزه اوج‌یابنده را چه ازمورد انتقادقرار دادن جوانان سیاهپوست‌که بابرپائی باریکادهائی آتشین دربرابرکامیونهای مسلحی که واردقلمرویشان می شوند،وچه بوسیله مراسم تشییع جنازه آخرین فردی که مستقیما بدست گردن کلفتهای ترسوبه قتل رسیده ،می توان مشاهده کرد.

عزم توده های آزانیادوچندان گشته و میرودتابه سطح عالیتری ازمبارزه انتقال یابد ـ مبارزه ای جسورانه تروسازمان یافته تر ـ که مستلزم حفظ‌مقاومت وارتقاء آن درمقابل سرکوب تشدیدیافته دشمن است. شورشیان ازتحریم موفقیت آمیز حمل ونقل عمومی ودادوستدباسفیدپوستان گرفته تاعملیات سازمان یافته علیه پاسگاههای پلیس ،تاتهاجمات برنامه ریزی شده به حومه های سابقاً غیر قابل دسترس ونواحی مرکزی شهرهای سفیدپوستان ،بطورگسترده وعمیقی ریشه دوانده اند. تمام اینهاباکارگران معادن، مدارس، مزارع وکارخانه هاگره خورده اندوترسیم کننده شجاعت وبی صبری وخشم جوانان درهمه جامیباشد.

درکیپ تاون دولت تقریباً ۵۰۰مدرسه "رنگین پوستان "رابست. دولت تقریبا ۵۰۰ مدرسهٔ "رنگین پوستی "رادرمنطقه کیپ تاون بست ـ مدارسی که دانش آموزان ،آنهارابه پایگاههائی برای سازماندهی مبارزات سیاسی شان تبدیل کرده بودند. حال آنکه دردیگرمناطق انفجارآمیزمانند سووتو،پلیس برای واداشتن دانش آموزان به بازگشت به مدرسه وپایان دادن به تحریم،تنهادریک روزصدهاتن رادستگیر کرد. درمعادن ، کشمکشهای جزئی اتحادیه ها(که بطورتاریخی محدودبه خواستهای اقتصادی بوده)،بارشدبحث وجدل درباره آینده آزانیاونقش طبقه کارگر، پابه عرصه سیاسی می گذارند. اعتصاب عمومی ایکه برای اولین بارعلیه دولت اعلام گردید ـ بعنوان پاسخی به تهدیدات پرزیدنت بوتاکه می خواست تحریم های اقتصادی خارجی راباخراج کارگران مهاجرتلافی کند ـ علیرغم تلاش دولت برای بازداشتن آن ،وسیعاً اجراشد. مصادره کردن اتوبوسهاوکامیونهابرای درست کردن باریکادتوسط جوانان ،استفاده از کوکتل مولوتوف ،واژگون کردن خودروهای سفیدپوستان وآتش زدن آنها،صحنه های دیگری هستندکه هرچه بیشترعادی می شوند. خلاصه آنکه ،باوجودتشدیداختناق، هم آماج حملهٔ توده هاوهم ابزاری که در نبردبکارمی گیرندنمایانگرآن است که توده هادراستفاده ازخشونت انقلابی تأمل نمی کنند،وآنرابه جلورانده وبه مناطق نوینی گسترش می دهند.

نمونه دیگری دراین خصوص ،فروپاشی واقعی دستگاه اجرائی سیاهانی میباشدکه توسط دولت مرکزی سفیدبرای کمک به ابقاء نظم سیاسی برپاشده است. همانطور که می بینیم شهردارهاواعضاء انجمن شهر گله گله استعفامی دهندیابعدازفهمیدن سرنوشت پلیسهای سیاه وخبرچینها،"ناپدید"می گردند وبدین ترتیب شوراهای محلی سیاهان عملاً"خلع سلاح می شوند. البته زمانیکه توده هادرگرماگرم مبارزه طبقاتی موضع قاطعی علیه چنین عناصری میگیرندوازآنهاتنهاخاکسترخاطره خوش خدمتی به طبقه حاکم سفیدرابجامیگذارند، مطبوعات بورژوائی زوزه سرمی دهند که سیاهان "تشنه بخون "عامل خشونت جاری هستند.

درمیان توده های غیرمسلح ،عده قلیلی رامی توان یافت که ازاین ضدحمله بسرعلیه ستمگرمسلح وقطع کردن چند انگشت دست وپای خائنین راضی نباشند. ارزش عملی این حرکات درتقویت جنبش انقلابی نیزآشکار است. همانگونه که شخص جوانی می گفت، "شمابایدچنین کنید،این افرادباید درس بگیرند. این حربه ای مؤثراست ـ ازاین به بعددیگرآنهابه این سادگی هاخبرچینی نمی کنند". ازاینروجان کویتزی رئیس پلیس آفریقای جنوبی درمصاحبه ای از انزوای خبرچینهای سیاهش اظهارتأسف عمیق نمود. اوبسختی به این خبرچین ها متکی بوده وآن رادرگذشته "سیستم های کاوش حمایت"درمیان جنبش سیاهان می نامید.

فروریزی نظم "عادی "

باکنارزدن این خبرچینهاوخائنیــــن (اگرچه افرادی ماننذبوتالزی هم هستندکه نقض عهدکرده وحمله به پلیس وتظاهـرات توده ای راباهم نشخوارمی کنند.)،دولــت سفیدپوستان کاملا" عریان درمقابل مردم آزانیاقرارمی گیرد.حاکمان سفیددرتـلاش برای برقراری نظم به خونریزی وتـــرور صرف متوسل شده اند،امانتیجه مطلوبـــی بدست نیاورده اند .

حالت فوق العاده ای که چندماه پیـــش توسطرژیم سفیدپوستان اعلام گردید،دقیقاً نمایشی بودازبحران بیسابقه اش . ایـــن که برای اولین باربعداز۲۵ سال ، دولـــت آفریقای جنوبی رامجبوربه برقراری تداب‌بیرسرکوبگرانه "ویژه"نموده نشان زنده ای از ضعف سیاسی دولت درمواجهه باشورشیـان وغیرقابل کنترل شدن اوضاع می باشـد. اطلاعیه ۲۱ژوئیه پرزیدنت بوتا ـ("مامتوجه شدیم که گلوله های پلاستیکی مؤثـــر نیست ونیازبه استفاده ازگلوله . واقعـــی داریــــــم ")ـ اجازه نامه ای بودبه دور جدیدی ازکشتارکه بنوبه خودبه آتـــــش خشم توده هاافزود.هم ارتش وهم ضدچریـــک های "خصوصی "مجبورگشته اندبه پلیس پرـ مشغله افریقای جنوبی دردستگیری هزاران نفروکشتن صدهاتن دیگریاری رسانــــد. این "تدابیراضطراری "تنهابه تزلـــــزل بیشترپایه های رژیم خدمت کرده است . آنهاشاهدی بربرآمدهای فزاینده سیاســی توده هاهستند،توده هائی که اکثراً آمـاده فداکردن جان خوددرراه سرنگونی رژیم سفیدپوستان می باشند،واین درحالی است که مزدوران رژیم برای بقای حاکمیـــت سفیدپوستان دست به شقاوت ودرنده‌خوئی بیـــش ازپیش می زنند.

یک نمونه ازشکاف رشدیابنـــده در جبهه سفیدپوست وفاداربه حاکمیت اقلیت، شرکت برخی ازجوانان ودانشجویان سفید پوست درتظاهراتهای ضدآپارتـایـــــد ، بخصوص دردانشگاههامی باشد.جنبش ضـــد





خدمت زیرپرچم بویژه درمیان جوانان منتسب به کلیسای آنگلیکان ظاهرگشته و مقامات مرکزی وزارت دفاع آفریقای جنوبی راگیج ودست پاچه کرده است. بنابه گزارش برخی منابع نظامی غرب در۱۹۸۵،بین ۸ تا ۳۰ هزارنفرغیبت داشته اند.این رقم ۴ تا ۵ برابربیش ازارقام سالهای اخیراست.

باوجوداین ،دولت درحالیکه مهمات و ابزارسرکوبگرانه روزانه خودرا مرتب تجدیدمی نماید،مجبورگردیده یك بار دیگرباقوانین رفرم این سووآنسوسربکشد، اگراعلام وضع اضطراری درماندگی رژیم رابرملامیکرد،ضعف بنیادی آن باواقعیت دیگری آشکارمی شود: این رژیم آنقدرقوی نیست که تنهاسرسختی نشان دهدبلکه می بایدبه توده هاشیرینی (گرچه بی مزه) نیزتعارف کند.تلاشهای سست رژیم برای زدودن علائم رسمی"فقطمجا زبرای سفیدها" ازروی درهای ورودی وپاك کردن برخی مظاهرتبعیض درزندگی روزانه ، یا ایجادامکانات فوتبال ووالیبال برای جوانان سیاهپوست ،اثرات مطلوبی به جای نگذاشته است ،همانطورکه لنین زمانی توصیف کرد،هدف ازچنین رفرمهائی کاستن ازشدت ناآرامی یاواداشتن توده-های انقلابی برای دست کشیدن ازمبارزه ویاحداقل سست کردن آنهامی باشد.اما بالعکس ،هربارکه رژیم بوتاوامپریالیست-های مدافع آن خودراافشامیکنند درخدمت توده هاقرار می گیرد وهربار خودتوده راازنظرسیاسی باموضع اساساً ضعیف دشمن - علیرغم نمودسراسرنظامی آن - آشناساخته وعزمشان رابرای مبارزه استوارمی نماید.

رشدوپختگی موقعیت انقلابی

یکسال ازشروع این شورشهادرافریقای جنوبی می گذرد،وطی این مدت امپریالیستهاومهاجران سفیدپوست قادر به خاموش کردنشا ن‌نبوده اند.همانگونه که در مقاله "انقلاب آفریقای جنوبی رابخودمی خواند"- ج.ب.ف.شماره ۲- اشاره نمودیم اوضاع انقلابی درآنجامدتهاست که دررشداست - اوضاعی که برخاسته ازنظم استعماری طرحریزی وحمایت شده توسط نظام امپریالیستی وتمام خصوصیات اقتصادی وتاریخی آن است - و دردهه گذشته طغیانهای توده ای مهمی رابوجودآورده است. آفریقای جنوبی دستخوش یك بحران سیاسی عمیق است .برخوردهای ممتد ستمگران وستمدیدگان درسال گذشته بر روندابن بحران قطعیت بخشیده است . این روندهمراه بافروپاشی نظم روزمره و توانائی حاکمیت ،اوضاع راباتکان بسوی یك رویاروئی مستقیم تربرسرقدرت سیاسی به پیش رانده وجوانقلابی راتشدید می کند.

این تصادم سیاسی ،طبقه حاکم اقلیت سفیدپوست راپرشکاف کرده است .راه حل های مقابل پای آنهابشدت محدودبوده وهمراه بااین ،هرقدمی که برای دوباره بدست گرفتن کنترل اوضاع برمی دارند، به افشای بیشترشان می انجامد.تمامی این اقدامات وراه حل هاعلیه مبارزه پر تحرك وسریعاً رشدیابنده اماغیرمسلح توده هامی باشد،مبارزه ای که هنوزبطور عمده خودبخودی وسازمان نیافته بوده وبا وجودآنکه فاقدرهبری پرولتری انقلابی است درمقابل تلاشهای بازدارندهٔ دشمن درس آموزی کرده وراه خودرابه پیش می گشاید.خلاقیت سیاسی توده هادرثبات بورژوازی شکاف‌انداخته وبطورعینی سطح مبارزه‌رابدان حدارتقاء داده که بورژوازی نمی تواند بدون پرداخت بهای سیاسی سنگینترآنرا فرو-نشاند.همانطورکه جوانان باسنگهایشان نیروهای ارتشی رابه سخره می گیرندو رفرمهای آبکی رژیم هم بااستهزا روبرو میکردند.

زمانی که حاکمیت آپارتایددیگر قابل تحمل نباشدوحاکمان آپارتاید دیگر نتوانندمانندگذشته ریاست کنند،آنوقت است که فضاازعطرسرمست کننده‌مبارزه برای کسب قدرت سیاسی آکنده میشود، لبهٔ تیزشورش هادیگرصرفاً درجهت فرو نشاندن عصبانیت یافشارتوده ای برای تخفیف دادن فشارسرکوبگرآپارتاید - مثلاً برای دستمزدهای بالاتر،ازبین بردن سیستم گذرنامه یابرای صندلی های بهتر دراتوبوسی که به مقصدجهنمی که سیستم حاکم برای سیاهان رزروکرده - نمیباشد. حتی باوجودآنکه این آگاهی سیاسی بطور خودبخودی درکوره حادمبارزه با دشمن زخم خورده بدست آمده ، اماتوده-های انقلابی را قادرساخته آغازبه درك نیرو وقدرتشان وجستجوبرای یافتن ابزاری جهت ازبین بردن شیوه زندگی تحمیلی نمایند.همین عناصر درحال غلیان موقعیت انقلابی هستندکه احتمال بعضی جدالهای آشکاربرای کسب قدرت سیاسی یاحتی یك جنگ داخلی میان اقلیت سرمایه دارحاکم سفیدپوست وتوده های آزانیارامطرح می کنند - اگرچه درلحظه کنونی چنین مسائلی بطورغیرمستقیم‌وجود دارند.البته منظوراین نیست که مبارزات توده هادریك خط مستقیم بدون تأثیرموانع ویاشکاف هائی که به بورژوازی پادهند، پیش می رود،ونه بهیچوجه منظورآن است که ،به مشکلاتی که درغیاب رهبری خط وتشکیلات انقلابی، مانع گسترش آن مبارزات می گردند،کم بهادهیم .نقطهٔ پر اهمیت برای آغازحرکت دراین جهت ، عبارت است ازدرك همه جانبهٔ بحران عمیق وغیرقابل ترمیمی که درمقابل دولت آفریقای جنوبی ومعلمان امپریالیستش خودنمائی می کند.

آزادیها و محدودیتهای بورژوازی امپریالیستی

ازسوی دیگربحران سیاسی دولت، سبب بروزچین وچروك های مالی جدیدی دراقتصادبحران زده گشته وبی ثباتی سیاسی ،اثرات نامطلوبی درمحافل مالی و اقتصادی غرب بوجودآورده ولرزش های کوچکتری مانندبیرون کشیدن سرمایه و عدم پرداخت وام ها،ازجمله فرارپرسر و صدای چندکمپانی که گویامی تواندموجب آغازبحران بانکی گردد، باعث گشته است. این محافل اساسانفوذشان رابرای تسریع تعییراتی که باهدف کاهش التهاب صورت می پذیرند،بکاربرده اند.چراکه اگرراه هائی برای خاموش کردن این انقلاب پیدانشودویرانی بیشتری را برایشان ببارخواهدآورد.

بانك "بارکلیز"اعلام نمودکه حتی اگراین بانك "آماج سهلی برای حمله " باشد(اشاره به نوشته شدن یك شعارضد آپارتایدی بروی دیوارهای شعبهٔ این بانك درانگلستان است)،اما"نیروی خیرخواهی" درآفریقای جنوبی است. یابانك "درسدنر" آلمان غربی ،که یك خط قرمزازدرهای بانکش درفرانکفورت تاکنسولگری آفریقای جنوبی کشیده شده بودوارتباط خونین این دورانشان می داد،دلیلی نمی-بیندکه به انتقاداتی سخت بپردازد.چرا که موعدسررسیدنیمی ازوام کلان وکوتاه مدت ۲میلیارد

آن سال آینده خواهد بود. بنا بر ادعای یك گزارش دولتی (صرفنظر از اینكه تا چه حد این خبر دقیق است)، اگر صادرات كرومیوم آفریقای جنوبی ۳۰ درصد در سال كاهش یابد، درآمد ناخالص ملی آلمان غربی ۲۵ درصد تنزل خواهد كرد. تمامی این مسائل نقش سیاسی آپارتاید را بعنوان دارنده یك شرایط عالی و سود آور برای یك نرخ بالای برگشت سود به امپریالیستهای غربی نشان می دهد. این مسائل همچنین تأكید بر این نكته دارند كه چگونه تمامی این بحران، بحران امپریالیسم غرب است و چقدر مؤسسات و رهبران حاكم آن مصمم به پایداری هستند.

علیرغم سیل حرافی درباره تحریم‌های مواد معدنی، وضد حرافی درمورد قطع جریان حیاتی مواد معدنی، بیانیه ای از سوی جامعه تجار آفریقای جنوبی به پرزیدنت بوتا، مسئله را اینطور مطرح می كند: "بقای مامتكی بر تغییراتی ضروری در ساختار می باشد تا از ارزشهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ای كه بوسیله شركا عمده ما دنبال می شود، حمایت گردد."

درشرایطی كه آزادی های امپریالیست های دوسوی اقیانوس اطلس محدودتر گشته ودرمقابل، شعله های شورش بیش ازپیش اوج می گیرد، ازلابلای مقالات اصلی نشریات این كشورها سؤال زیر به هزار و یك طریق مطرح می شود: "چكار باید كرد؟" این سؤال بیان نگرانی شدید آن افسران امپریالیستی است كه مناصب تعیین كننده وكلیدهای تأسیسات ناتو را در دست دارند تا میدان را. این بحران آنگونه كه سرمقاله نویسان آرزومند نشریات امپریالیستی لجبازانه در تشریح این جدیدترین وادامه دارترین بحران اصرار می ورزند، به یك "ناآرامی موضعی وگذرای اجتماعی" تبدیل نشدو هیچ "راه گریز" روشنی برایشان وجود ندارد.

امپریالیستها باید آفریقای جنوبی را ثبات بخشیده ونقطه پایانی بر شورش‌هائی كه این مناطق مهم را بلرزه درآورده بگذارند. مبارزه، آنها را مجبور می كند كه دست به تعدیلاتی سریع در نظام آپارتاید بزنند، ودرهمان حال كه ارتباطات خود را با اپوزیسیون بورژوائی برای پیشبرد بهتر اهدافشان محكم می كنند، اصلاحاتی نیز بعمل آورند، درعین حال آنها بیش ازهر چیز مجبور به حمایت از رژیم درقدرت دستگاه ستم پیشهٔ آن می باشند، رژیمی كه مقدم بر هركس بدست معماران خودشان خلق شد. درصورتیكه عوامل دیگری مانع نباشند، این رژیم نهایتاً بهترین ضمانت است برای آنكه آفریقای جنوبی كماكان بخدمتش درجهت برآوردكردن نیازهای بلوك امپریالیستی غرب ادامه دهد.

این معما در عمل بدین سادگی حل نمی شود، وبا یك رشته احكام، كارها راست وریس نمی‌كردند بطور تاكتیكی امپریالیست‌ها هنوزمی بایدبه تركیبهای گوناگونی از چماق وشیرینی اتكاء كنند. چماق " حالت فوق العاده "كارگرنبوده ودرواقع بطور خطرناكی نتیجه معكوس می دهد. هرگونه شمارشی ازتعداد رفرمهای آنان یك تمرین ساده حساب خواهدبود، زیرا كه رفرم انگشت شماری صورت گرفته. پیشنهادهائی توخالی مانند اعطاء تابعیت به سیاهانی كه قبلاً درموطنها زندگی میكردند، با اشاره ای جزئی به برقراری یك مجمع مشورتی سیاهان برای مورد "مشاوره "قرار گرفتن با شورای ریاست جمهوری دنبال شد. با این وجود، فشارهای خشم آگین افكار عمومی دركشورهای تحت دمكراسی بورژوائی، امپریالیستهای غربی را مجبور نموده علیرغم این گامهای ناچیز، برای برقراری ثبات درآفریقای جنوبی بجای ترور صرف، تلاش مشقت باری را برای تصویر كردن یك رفرم متحمل گردند.

امادراین عرصه باواقعیتی دیگرنیز روبرو هستیم: سگهای هار تحت فرمان آنها ... بیماری هاری دارندوبسادگی درچهارچوب بازی دمكراسی محصور نمی شوند. بازی دمكراسی ای كه درلحظات شدیداً بحرانی وافشاگری های حادكه منافع همه را بخطر انداخته، موردنیازواقع شده است. عدم همكاری ظاهری وبی اشتیاقی دراجرای رفرم ها ازسوی مزدوران حاكم كه بمعنای واقعی كلمه خواهان به رگبار بستن جنبش وخفه نمودن آن هستند، بخشاً منعكس كنندهٔ تقسیم كارمیان امپریالیستهاودیكتاتورهای مستعمراتشان می باشد؛ اما این مسئله همچنین ازتضادهای درون پایگاه اجتماعی آنها نیز برمی خیزد. اما نكته مهمتر آن است كه، مشكل اساسی تبدیل كردن یك بوئر عقب مانده وسرسخت به دمكرات هائی بهتر ازآنها (دمكرات هائی كه شاید بتوانند با سیاستمداران آدمكش كله كنده لندن و پاریس یا واشنگتن رقابت كنند؟) نمی‌باشد؛ كه نظام حاكمیت مهاجری سفیدپوستان در آفریقای جنوبی یعنی غیرممكن بودن هرنوع دمكراسی بورژوائی دراین نقطه ازجهان.

درعین حال تعارضات اندكی كه انعكاسی ازتقسیم كار بیشتر درون طبقه حاكم است، بالاتر از استراتژیهای این طبقه برای ابقاء برتریش، ظاهر گشته اند. درحالی كه سر سخت ترین عناصر سیاسی ارتجاعی آفریكانوز تهدید می كنند كه به خشونت تلافی جویانه بدتری درصورت انجام پذیرفتن "رفرمها" بیشتر دست خواهند زد، برخی ازبازرگانان آفریقای جنوبی بصورت یك "اپوزیسیون لیبرال" پوست عوض كرده اند، وبلندگوی میانه‌روئی شده اند كه "نگران "كندی كار در راه پاكسازی وتطهیر تصویر آپارتاید هستند. این بخش ازسرمایه داران، از جمله شخص پرنفوذ شركت آنگلو-آمریكن بنام "ج - و - ریلی" و "هاری اوپن هایمر" معدن دار كه اونیز به اتحاد اپوزیسیون بورژوائی یعنی جبهه متحد دمكراتیك تعلق دارد، ملاقات تماشایی بزرگی با رهبران رفرمیستهای هوادار شوروی یعنی كنگره ملی آفریقا در تبعید داشتند. آنها چندین برنامه رفرم بی دردسر را بعنوان پیشنهاد عرضه كردند. مهیج ترین این پیشنهادات دربرگیرنده طرحهای گوناگون سهم بری ازقدرت بود. همراه با آن، درخواست برای استعفاء بوتا قرار داشت كه گویا "بی كفایتیش "را در دوران بحران "ثابت" كرده. البته اینها همان چهره های سوداگری هستند كه بوتا را به قدرت رساندند وتا اوایل همین دوره های بحران از او پشتیبانی كردند. این "اپوزیسیون "جدید الولاده، بالاتر ازهرچیزی، به رژیم فضای مانور بیشتری می دهد وخودمی تواند مذاكراتی راكه تاكنون با سازشكاران شدیداً بی آبروشده وعناصر سیاهپوست طرفدار آمریكا غیرممكن بوده است، بپیش برد.

یك عامل دیگر آن است كه، درحالیكه درمجموع بورژوازی امپریالیستی غرب اساساً بر سر هدف "عادی كردن " اوضاع درآفریقای جنوبی اتحاد دارند، ولی مسلماً اختلافاتی نیز درباره چگونگی به انجام رساندن این كار موجود است. این مسئله برای به اجرا درآوردن تقسیم كاری مشابه در مذاكرات آفریقای جنوبی، بین كسانیكه خواهان حمایت بی شائبه از

رژیم هستندوکسانیکه "مخالفان شدید" آپارتایدبوده ودرجستجوی رفرم سریعتری می باشند،مورداستفاده قرارگرفته است.

درتحلیل نهایی رهبران کشورهای عمده سرمایه گذاربدون تردیدتمایل به درهم شکستن انقلاب دارند،ویك جریان نیرومنددرمیان آنهاطرفدار رهاکردن سگ هابدون لفاظیهای انتقادآمیزتوده پسند جاری است ...این وضع به گویاترین شکل توسط رونالدریگان وشریك متعصب راست مذهبی او،"جری فال ول" ارائه می گردد - "فال "اولین خارجی است که بوتا به اواجازه دیداراززندانهایش را داد. بدون شك آخرین دورسرکوب فوق العاده توسط رژیم پرتوریا،وسیعترین پشتیبانی را داشت ،معذالك ،مذاکره کنندگان امپریالیستی فعالانه درتلاش پیمودن راهی بسوی برخی تغییرات ظاهری بودند .

کسانیکه دردرون محفلهای حاکم،غیب نقش اصلاح گران بزرگ رابازی میکنند، افرادی نظیرکندی وسپالکیهای اودرنیویورك تایمز،خواهان تغییراتی مانند ایجادیك سیستم رای گیری که سیاهان را نیزدربرگیرد،قانونی نمودن " مخالفین غیر سفیدپوست "،بهبوداختلافات شرم آوردرمیان مدارس نژادهای مختلف ومحو قوانین بی آبروشده نژادپرستانه هستند ، برای انجام اصلاحات به رهبران سیاه گفته می شودکه کمك کنندومردم رابرای پذیرش چنین اقداماتی متقاعدنمایند.

مطبوعات هواداردولت فرانسه بسیاری از این حرفهاراقرقره می کنند،وبا رنگ و لعاب حقوق بشری خودشان جلا می دهند ، حرفهائیکه تنهاازدهان "سوسیالیست" هائی باورکردنی است که برای دفاع از اقتدارادعایی خودشان جهت آزمایش بمب هسته ای ،کشتی طرفدارحفظ محیط زیست راغرق کرده اندوبه سرکوب جنبشهای استقلال طلبانه درمستعمراتشان مانند گوادلوپ ومارتینیك دست می زنند،آنگاه درباره آپارتایدبرایشان شرم آورمی شود.

کسی که صادقانه ترازهرکس موضع فرانسه راگفت ،"ژاك اونترتینگر"سخنگوی حزب سوسیالیست است .اودرتقاضایش برای اجتناب از"بی نظمی مرگ بار در تمامی منطقه "توضیح دادکه آنهاخواهان دیدن سقوط این "غول پای گلین "نیستند. "...ماطرفدارافراطی ترین استراتژی نمی باشیم :ازطریق گفتگوست که اصلاحات عمیق ولازم می بایددرآفریقای جنوبی فراهم گردد".یعنی لطفا انقلاب نکنید.

اگرچه ،هرازگاهی ژست های لیبرال مآبانه همراه باتقاضای لغوحکومت نظامی رادرمطبوعات انگلیسی می توان یافت ، امادرواقع بورژوازی موضعی محافظه کارتراز این رادارد(شایدهم درمجموع موضع آمریکارابنمایش گذارده) بدین صورت که حمایت آشکارازرژیم رامطمئن ترین مسیر می داند.گاردین روزنامه لیبرال انگلیس بی شرمانه می نویسد :"اگرتغییرات بدون تراژدی ،انتظاروامیدشماست،آنگاه بوتا و مهارتهای سیاسی او(بنظرمابشدت بی جاذبه اش)تقریبا تنهاعوامل ممکن در درون چارچوب کنونی سیاست آفریقای جنوبی هستند...کسانیکه درخارج نشسته اند بایدبه اخطاروتشویق برای بهبوداقتصادی آفریقای جنوبی راضی باشند،کاری که دقیقاً بهترین شانس برای تغییرصلح آمیز است ."

بریتانیائی هاکه بحران اقتصادیشان مشکلات مهمی رابرایشان ببارآورده ،سعی دارند ازعدم وجودجنبشی بزرگ وسرسخت ضد آپارتاید(نظیرآنچه که درآمریکاوجوددارد) سودببرند ، [illegible] استدلال می کنندکه بخطرانداختن منافع ملی - دادوستدهاوسرمایه گذاریهای این کشور درآفریقای جنوبی - نه لازم است ونه "مؤثر".

امابدبختی این عوامفریبان ،چه در انگلیس وچه درآمریکای شمالی این است که هراظهارریاکارانه ای درباره شرایط شوم سیاهان آفریقای جنوبی درمیان بخش های انفجاری توده های شهرهای امپریالیستی جرقه می زند،توده هایی که خودشان هم دلشان ازستم ملی پراست . سیاهان وجوانان آسیایی وآمریکای مرکزی در هندزورث Handsworth ،بریکستون Brixton وتاتنهایم Tottenham اخیرا باشورشهایشان درخیابانهای انگلستان، عنصرجدیدی راواردبحث کردند،وحوادث جهان ،ازجمله بحران هیئت حاکمه کشورشان ،بهیچوجه درروحیه آنهاخللی بوجود نیاورده است. جوانی درباره ناآرامی های بیرمنگهایم گفت "اینجادرست مثل آفریقای جنوبی است ،برای ماهیچ فرقی ندارد."

توده های آزانیانادم نیستند.بعلاوه خشم فروکش ناشدنی آنها،نیروهای بسیاری رادراطراف جهان ،بویژه ازمیان جوانان ودانشجویان آمریکاواروپا به عرصه فعالیت سیاسی کشانده است . جنبشهای گسترده مخالفت باآمریکا،به عنوان پشتگاه امپریالیستی عمدهٔ حامی آپارتاید،درمقابل تحولات بزرگ آفریقای جنوبی واکنش نشان دادند.درمحوطه دانشگاه ها تحصن ، مناظره و تضاهراتهائی صورت می گیردکه خصوصاًعلیه سرمایه گذاری شرکت ها و دانشگاه هادرآفریقای جنوبی هستند،واغلب منجربه دستگیری های وسیع می شوند. مبارزه برای رهائی ازیوغ امپریالیسم در آفریقای جنوبی ،بهمراه فعالیتهایی که درحمایت ازآن صورت می پذیردچهره وطبیعت دشمن راهرچه بیشتربرای شورشگران جهان عریان ساخته است .در مسیراین مبارزه است که مسائل مهم و عظیمی درباره ضرورت سرنگونی این سیستم بطورجهانی قدعلم می کند.

زمانیکه یك امپریالیست خودراتحریم می کند.

این توفان خشم عمومی متأثرازخیزش ازانیابودکه سبب بحث وجدل برسراعمال تحریم اقتصادی گشت ،مسئله ای که کشورهای عمده سرمایه گذارماهها بوددرگیر آن بودند.موضع لیبرال امپریالیستی بر پایه تلاش برای "کاهش ناآرامی "افکار عمومی والقاءاین نظرکه موقعیت آفریقای جنوبی مسلما "قابل دموکراتیزه کردن" است ،می باشد.یکی ازقصه های مشهور کودکان درغرب ،داستان امپراطوری است که لخت مادرزاددرمقابل زیردستان خوداین سووآنسومی رفت وچنین می پنداشت که لباس جدیدی برتن دارد. امپریالیستهانیزباتلاشهای پرحرارت می خواهندخودراازرشت ترین جنایتهای آپارتایدجداسازند،حال آنکه بااین تلاشهاتنهاهمدستی نزدیك خودراباآپارتایدبرملامی سازند.اعمال هرنوع فشارجدی اقتصادی ازطریق تحریم های ناچیزشان هرگزموضوع موردبحث نبوده است ،بلکه بیشترتلاشی بوده برای آماده کردن شرایط عمومی جهت استفاده ازتحریم های سیاسی باقصدروشن کردن اینکه چه کسانی سگ های زنجیری هستندوچه کسانی اربابان ، وبعلاوه برای اینکه تاحدودی اعتمادازبین رفته نسبت به امپریالیسم ،که اخیراًمی کوشدخودراازرشت ترین خصوصیات آپار-

تایدجداکند،راجبران کنند.

سرمقاله نویسان نشریات بورژوایی، هنرمندانه درهرگوشه ای این سؤال را مطرح می کنندکه "آیاباتحریمهاباید واقعاً پرتوریاراگوشمالی سختی دهند یا فقط اینهامی بایدتهدیدهایی سمبلیک باشند؟کیست که ناخواسته توسط چنین تدابیری بیشترصدمه خواهددید؟چه مدت طول خواهدکشیدکه آفریقای جنوبی تسلیم شود؟"وامثالهم ،بیشترنویسندگان سعی .کردندتااز اهداف پایمال شده پشتیبانی کنند.آنهاچنین استدلال می کردندکه سیاهان بیشترازهمه ازتحریمهاصدمه خواهندديدزيرا...بوتاتهديدكرده كه اگر تحریم علیه آن کشوراعمال شوداوسیاهان رامنتظر خدمت یااخراج خواهدنمود،ویا بابه خطرانداختن قابلیت سیاهان برای رشداقتصادی،درمقابل تدابیرغرب دست به تلافی خواهدزد.

زمانیکه فشاربین المللی ،قدرتهای بزرگ راوادار به اتخاذیك رشته ژست‌های اخطارکننده علیه آفریقای جنوبی نمود،معلوم شدکه چقدراین تحریمهافریب‌آمیز – وتوخالی – هستند.هراقدام واقعی اقتصادی بالاخره گریبان این شریکان پرمعامله رامی گرفت وسرمایه گذاران، خودراتحریم می کردند.باتوجه به مسئله فوق ،این نوع تحریم های دروغین زیاد هم تعجب آورنبود.

فرانسه آغازگربی پروای تحریم علیه آپارتایدازسوی گروه کشورهای امپریالیستی بود.کاخ الیزه سفیرش رافراخواندوموقتاً مرکزاتمی خودرادرکوبیبرگ بست وقول داد ۱۸ ماه تمام هیچگونه سرمایه گذاری جدیدی انجام ندهد.آنهااین مسئله رابه سازمان ملل کشاندند!رونالدریگان دیوانه شد.اودوپایش رادریك کفش کردوازهرگونه اقدامی سرباززد،تا اینکه کنگره آمریکادرعکس العمل به فشارگسترده ومخالفت قابل ملاحظه (باتوجه به اینکه اکنون ازنظرسیاسی مسئله درآمریکاحادترشده وحمایت بیشتری ازآفریقای جنوبی صورت میگیرد) اعلام کردکه ریگان در"جهت‌دیگری "موضع گرفته .برای ریگان محکوم نکردن رژیم موردحمایتش ،یك مسئله سیاسی صرف بود.مارگارت تاچربیشتردرمقابل اقدام به تحریم مقاومت کرد،ابتدا"بمثابه یك پرنسیپ "ازقبول پیشنهادات بازار مشترك شانه خالی کرد،وسپس علیه موج کشورهای مشترك المنافع ایستاد.

تحریم بی آزارآمریکابالاخره در – باره فروش کامپیوتروتکنولوژی هسته ای وعدم پرداخت وام جدید،حداقل نه مستقیماً شرکتهای آمریکایی ،تصویب شد. این تحریم مسلماً وامهایی که ازطریق منابع وابسته به آمریکاوانگلیس داده می شدرادربرنمی گرفت ، منابعی که هرگزهیچگونه ادعای اعمال تحریم نکردند! تااینکه تحت‌فشار رهبران نوکرمنش نومستعمرات آفریقاکه بهرحال مثلاً"می باید جانب آفریقائیهارامی گرفتند،تحریمهای آبکی به سبك آمریکاتوسط کشورهای مشترك‌المنافع اتخاذگردید.

نتایج عدم برّایی این اقدامات و همچنین تلاشهای مشقت بارامپریالیستها برای پوشاندن رشته خونین ارتباط مستقیمشان باآپارتاید،موقعیتی سرشاراز خودافشاگری بوجودآورد.ثانیاً دفاعی جانانه ازدمکراسی بورژوائی که گویابا شیوه های نژادپرستانه وبربرمنشانه آفریقای جنوبی بی ارتباط است ،بعمل آمد. فی المثل روزنامه گاردین بطرق زیربه پرزیدنت بوتابخاطرپیشنهاداعطای تابعیت به سیاهان تحت عنوان "چرخشی تاریخی" اعتبار بخشید:"...کاملاً اشتباه خواهد بودکه تغییرات دیروزرابعنوان تغییری بی اهمیت تلقی کنیم ،آنهم به این دلیل ساده که این تغییرات اثرعملی وسریع اندکی خواهدداشت .آقای بوتا پایه ایدئولوژیکی آپارتاید(یعنی جنبه تنفرانگیزتابعیت خارج ازموطنی که بموجب آن تمامی سیاهان می بایست تابعیت موطنهارامی داشتندحتی اگردرآنجازندگی نمی کردند)رابی اثرساخت .برمبنای همین استهزاءبودکه سفیدپوستان توانستند بخودبقبولانندکه تحت یك دمکراسی زندگی می کنند".ازطرف دیگر،دراینجا نکته ای نهفته است :یکی ازامتیازات اعجاب انگیزدمکراسی بورژوائی عبارت است ازارزش ایدئولوژیك آن درترویج خزعبلات بی حدوحصر.

آپارتایدغیرقابل دمکراتیزه کردن است

وضع دشوارامپریالیستهادرحل تصادمات آفریقای جنوبی همانقدراساسی است که عظیم است ،چراکه نمیتوانندبه آپارتاید پایان بخشند،یاحداقل نظام اصلی حاکمیت که بدان شهرت یافته‌اندراعوض کنند.بحران امپریالیسم که بطورثابتی درسطح جهانی شدت می یابد ودرزمینه تشنجات شرق وغرب حدت می گیرد،درآفریقای جنوبی نیزانعکاس پیدا کرده است .چارچوب فوق به امپریالیست‌های غربی دیکته می کندکه اکنون بیشتر ازهمیشه می بایداین شریان زندگیبسیار سودآوروپرازموادمعدنی کلیدی وغنی که به امپراطوری آنهازندگی می بخشدراباچنگ ودندان حفظ نمایند،آنهانمی توانندایبن پایگاه مرزی استراتژیك وصرفنظر نکردنی جنوب رابه توده های آزانیاویاروسهای درانتظارنشسته واگذارند.آفریقای جنوبی پایگاهی است که درسالهای اخیرآنرابعنوان بخشی ازتدارکات جنگ جهانی ،بامهارت بنانموده اند.

چراآنهاقادرنیستندآپارتاید را دمکراتیزه کنندیاحاکمیت مسلح و بیرحمانه سفیدپوستان رادرجهت یك "دمکراسی [بورژوایی] عادلانه ،متمدن و چندنژادی "دگرگون نمایند؟درست است که آپارتایدنظام ستمکرانهٔ وحشیانه ای است امانه خارج ازمنطقی که بر آن استواراست .آپارتایدطراحی شدتاساختار سیاسی لازم رابرای سرمایهٔ مالی بین‌المللی درجهت استخراج حداکثرثروت از کارتوده های آزانیافراهم آورد.براین‌پایه، طبقه سرمایه دارسفیدپوست مهاجر اروپائی الاصل بوجودآمده است ،که براین مافوق سودهاتکیه می کندکه بخشاً جمعیت سفیدان رابطورکلی خریده وحمایت آنان راتضمین نماید.آپارتایدباخصوصیات پنهانش که ازدورهٔ استعمارمهاجری به ارث برده ،به بخش لاینفکی ازسیستم امپریالیستی جهانی مدرن بدل گشته است. انقیادسیاسی واقتصادی اکثریت سیاهپوستان توسط اقلیت سفیدساختاری لازم برای دینامیك های تاریخاً ویژهٔ سرمایه داری که در آفریقای جنوبی شکل گرفته است میباشد .درآفریقای جنوبی اقتصادسرمایه دارانه مدرن تحت قیمومیت سرمایه امپریالیستی ،برپایه کاراجباری وارزان جمعیت رنج دیده سیاهپوست قراردارد.این همان عاملی است که ازآفریقای جنوبی یك مکان سودمندبرای انباشت همان سرمایه ساخته است .

آپارتایدموتاسیون زشت منطق امپر-

یالیستی وسلطه آن برملل تحت ستم سرٔاسر جهان است. آپارتایدتصویر روشنی است ازامپریالیسم وسیستم آنها ـ که درآن تضاد های سیاسی تحمیلی ازسوی سیستم امپریالیستی برآفریقای جنوبی ،این مناسبات را درشکل خام ووحشیانه اش بنمایش مـی گذارد: دولت مهاجری سفیدنسبتاً عظیمی که مجازاست جماعت بردگان ـ یعنـی اکثریت سیاهپوست ـ راحتی بدون ادعای دمکراتیك برابری نژادی (یاحتی پذیرفتن کمپرادورهای سیاه درپروسه استثمارامپریالیستی آنطورکه دردیگرنومستعمرات نیاز است)استثماروارعاب نماید.

بعلاوه "دمکراسی "ورفاهی که درکشورهای امپریالیستی اینهمه درباره اش جار می زنندبرتفنگ دیکتاتورهاوبربدبختی، فقروخون مـلل تحت ستم استواراست، که نمونه بارزوعریان آن آفریقای جنوبی می باشد. هیچگونه صافکاری ،رنگ آمیزی یااقدامی نمی تواننددراینجاتـور تغییری بوجودآورد.

طرحهای پشت پرده

پرده پوشی این واقعیت جزئی کلیدی ازتدابیرامپریالیستهابرای گذشتن از دل دریای توفانی حاضرمی باشد.تحقیقـات گوناگون بورژوازی که نشت وسوراخهـای کشتی خودو ازجمله نیروی مخالفان رامی آزمایند،چنین ارزیابی کرده اندکه آنها می توانندشورشهاراپیش ازآنکه به هـر نوع برخوردعمومیت یافته مسلحانـه گسترش یابد،آرام کنند.

درکوتاه مدت ،برای ساختن چهره ای ازآپارتایدکه ازخود"برابری "بیشتـری بروزدهدونشان دهدکه درحال پیشرفت در جاده "ترقی "است ،وهمچنین برای تأثیـر گذاری براوضاع ،آنهاسعی خواهندکـرددر عین حال که دردرجهٔ اول به ترمیم نظـم وقانون باتوسل به هردرجه ای ازسرکـوب که لازم باشد،می پردازند،احتمالاً بتدریج بعضی ازجوانب شدیداًرسواوآبروباختـه آپارتایدرامعلق سازند.این تکنیك هم ـ طرازکردن شیرینی وچماق که درمیـا ن فصول خونین وبیشمارتاریخ امپریالیـسم پالایش‌یافته ،بخشاًبکارتعمیق شکاف هائی که بطوراجتناب ناپذیری بین ستمدیدگان وجوددارد،می آید.این تدبیر،عناصرانقلابی وپیشروتررااز‌آنان که قادربه دیدن دشمن واقعی نمی باشند جداساخته واین اقشـار عقب مانده راباطعمه وسرابِ برابـری و حقوق دمکراتیك سرمی دوانند.امپریـالیستهابااین مانورهابرای خودوقتی گرانبها می خرندوحتی گاهی موفق می شوندمبارزات توده ای راموقتاًازمسیرمنحرف سازند.

یك فاکتورمهم دراین رابطه عبـارت است ازدست نوازش کشیدن برسـر بورژواترین عناصرموجوددرمیان اپوزیسیون سیاهپوست وحمایت ازآنان .اینان بـرای آن موردنیازندکه برتوهماتی که درمـورد رفرمهاوجوداردزندگی بخشند.(روی اعتبارسفیدان نمی توان سرمایه گـذاری کرد...)ودرصورت مفیدولازم بودن ،ممکن است عناصرفوق الذکراتحت لـوای "شرکت درقدرت "یابرخی القاب نویـن به مواضعی افتخاری درساختارحکومتـی سفیدنائل سازند.

بورژوازی درمجموع تاکنون نتوانسته فردیاگروه سازشکارمناسبی رابرای خود دست وپاکند.بااین وجود،سراسیمه بـه مذاکره می پردازدومی کوشدتاحدممکـن سناریوهای بیشتری رابرای مواجهه بـا حوادث نامعلوم آتی تدارك ببینند.اسقف "دزموندتوتو"که دررأس کلیسای آنگلیکان قراردارد،بعنوان صدای درنگ آلودمنطق درمقابله با"جوانان خشن "بطورفزاینده‌ای ارج وقرب می یابـد.

اوفعالانه دربحثهای امپریالیستهادرمورد تحریم آفریقای جنوبی شرکت می جوید و موعظات اِستانداردخوددرباب "خیلی کم و خیلی دیر"رابافشارجهت تحریم "واقعی "و تأییدابتکارات فرانسه ومتعاقب آن اقدامات بازارمشترك همراه می گردانـد.

نخست وزیرفرانسه "لوران فابیوس " از ملاقاتش باجناب کشیش گفته ای راازوی نقل نمودکه ناخواسته توصیف تقریباًکاملی ازمیزان بدردنخوربودن توتوبرای تشنگان رهائی درآزانیامی باشد:"آزادی یعنـی اینکه یك نخست وزیرسفیدپوست بـدون حمایت پلیس بایك اسقف سیاه قدم بزند." این مردمناسبی است برای کارامپریالیست ها.کارهارامیشدبه اوسپرد،البته اگربخاطر التماس وآه ولابه هایش درموردعدم خشونت، همکاری هایش باپلیس ،حمایتش ازخبرچینان ،فعالیتهایش برای رأی گیـری حقیقی ،وموارد بیشماردیگری که حاکی از ممانعت وی ازمبارزات توده هاست ،پتهٔ اهداف ضدانقلابیش روی آب نیفتاده بود.

کنگره ملی آفریقا(ك.م.آ. ANC) نیزعلیرغم ارتباط باشوروی وضدیـت طولانی بارژیم آپارتاید،ازالطاف غـرب بهره مندگشته است .درحالیکه ریگان و حزب توری انگلستان می خواهنداین تهدید"کمونیستی "مُلهم ازشوروی رالگـد کوب کنند،نمایندگان لیبرال امپریالیست با"تامبو"رهبردرتبعیدك.م.آ.درزامبیا ملاقات می کنند.این نشانگر وجـود استراتژیهای متفاوت امپریالیستی نیست. چگونگی رابطهٔ آتی امپریالیستهای غربـی باك.م.آ. مسئله ای است که بطورهمه جانبه روشن نیست .امابازکـردن راه برای شرکت ك.م.آ. درمذاکرات بیـش ازهر چیزباهدف عمیق کردن شکافهـا ی درون ك.م.آ.ودرعین حال سودجستن از موقعیت نسبتاًنیرومندآن درمیان بخشهای متزلزل ترتوده هاصورت می پذیـرد.

محبوبیت ك.م.آ.درمیان اقشارمیانی تر اساساًریشه درشورش های گذشتـه دارد. یعنی برمی گرددبه روزهای غیرقانونی شدن ك.م.آ. ،انشعاب هواداران چینی آن، کنگره پان آفریکانیست PAC وبرمـی‌گرددبه سال ۱۹۶۰ومتعاقب کشتارشارپ ـ ویل ،زمانیکه شماری ازرهبران سیاسـی ك.م.آ. ازجمله رفرمیستهائی نظیـر نِلسون ماندِلا به زندان افکنده شدند.

دربحبوحه جستجوی توده هابرای یافتن نیروهائی که قادرباشندخیزش کنونی را رهبری کنند،ك.م.آ. باگرفتن ژستـی مبارزه جویانه وصحبت درموردتشدیـد مبارزه مسلحانه توانسته است حامیـان جدیدی برای خوددست وپاکند.بااین اوصاف ،درحاشیهٔ بازی مطبوعاتی ك.م.آ. بکرات از"سیاهان جوان ومبارزی " نام برده میشودکه بدنبال استراتژی منطقی و طبقه میانی‌رمردان جاافتاده ای کـه ك.م.آ. رامی چرخانند(بقول خودشان) "با پول وجدان چاق شده اند"روان نیستند وآشکاررااعتراف می کنندکه به اندازه ای درمیان توده هاریشه ندوانده اندکـه بتوانندحقیقتاًنقش سختِ تسلیم طلبانه ای راکه لازم است بازی کنند.

عداوت بین ك.م.آ.(و"جبهه متحد دمکراتیك "که ك.م.آ. دردرون آن کارمیکند)ونیروهای ناسیونالیسـت رادیکال سیاهپوست نیزمنبعی بوده است برای تخاصم آشکار.بنظرمی رسدکه این مسئله وموارددیگر،ازبی عملی ك.م.آ. درچندسال گذشته ،موضع ارتجاعی اش در موردمسئله ملی (که وعدهٔ متحدکـردن

بقیه درصفحهٔ ۸۸

فراخوانی برای انقلابیون آزانیا

انقلابیون آزانیا به صفوف ج.ا.ا بپیوندید!

آزانیاسربه شورش برداشته است. زمین زیرپای رژیم ارتجاعی مهاجران سفید حاکم برآفریقای جنوبی میلرزد واین چاره ای جزاعمال اختناق بیشتر برای اوباقی نمی گذارد. کمونیستها و انقلابیون سراسرجهان که باشادمانی .تهاجمی جدی به یکی ازارکان امپریالیسم رانظاره می کنند، می پرسند، اینک که انقلاب واقعاً جریان یافته ،تابه کی می بایدبه انتظارظهورکامل نیروهای آگاه نشست، نیروهایی که می بایدموقعیت انقلابی وروابط طبقاتی آفریقای جنوبی را بقصدسودجوئی ازاین موقعیت موردتجزیه وتحلیل قراردهند؟ جنبش های انقلابی آفریقای جنوبی ،پیشرفتهای مطلوبی رابرای پرولتاریانمایندگی می کنند. بایدازاین جنبش هاباتمام وجوددفاع کرد، هرچندوجود چنین جنبشهائی بررسی هوشیارانه نقاط قوت وضعف پرولتاریای جهانی رادرمبارزه طبقاتی جاری راالزام آورمی سازد. اینک می توان شعله های طغیان رادرمبارزه برای رهائی ملی فروزانترکرد، هرچند آفریقای جنوبی می بایست مدتهاپیش بلرزه درمی آمد. درحال حاضربحران سیاسی رژیم ومبارزه توده هاکه خودبه حدت این بحران می انجامد، ابعادی وسیعتروعمیق ترازتلاطم های پیشین بخود گرفته ،امابه بیش ازاینهانیازاست ،بسیار بیشتر. خصوصا، این نیروهای آگاهند که بایدقدم پیش نهاده وحزبی پیشروبرمبنای مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، بنیان نهند. حزبی که بتواندتضادهای شکوفای اجتماعی رادرك کندوباتوجه به آنهادست بعمل زند، حزبی که بنمایندگی ازسوی پرولتاریای بین المللی عناصر پیشروسیاسی راآموزش داده ومبارزه مسلحانه راعلیه دشمن ودرجهت کسب قدرت سیاسی رهبری کند.

درشرایط رشدیابندگی وسیاسی بودن نبرد، توده های انقلابی قادرندجهش های عظیمی راصورت دهند. امابرای رهبری این جهش هادرجهتی انقلابی، ـ نه شکستی مرکبارکه گرگهای ارتجاع مشغول تدارکش

هستند ـ نیروهای رهبری کنندۀ سیاسی بایدعلم انقلاب یعنی مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون راجایگزین حقایق خردی که تاکنون حاصل گشته نمایند. و خصوصاً گسترش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمکی بیکران دراین زمینه می باشد. هم اکنون دربیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بسیاری اصول وجود دارندکه برای دستیابی به یك خط صحیح جهت رهبری انقلاب پیروزمنددرهرکشور موردنیازند. آن خطوط کلیدی که برای تعیین راه وجمعبندی انتقادی ازتجارب در بیانیه ترسیم گشته اند، برای فرموله کردن تحلیل وبرنامه مشخصی که بتواند انقلاب آزانیارا ازمیان پیچ وخمهابه پیروزی برساند، ضروریند.

مائومی گویدکه تعیین کننده هرچیز، صحت خطوط ایدئولوژیك ـ سیاسی است این فقط یك حکم اخلاقی نیست ،همانطور که ضرورت اتخاذخط انقلابی مطرح شده ازسوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کاربردش درآفریقای جنوبی که نیاز انقلاب است نیزبرچنین حکمی استوار نگشته است.

همانطورکه بیانیه اعلام میدارد:

"تاریخ ،ورشکستگی 'جبهه ضدامپریالیستی' (یامتشابهاً 'جبهه انقلابی') که توسط حزب مارکسیست لنینیستی رهبری نشود، حتی زمانیکه چنین جبهه ای ویا نیروهای درون آن رنگ مارکسیستی (دراصل شبه مارکسیستی) بخودبگیرند را بنمایش گذارد. اگرچه چنین تشکل های انقلابی مبارزات قهرمانانه ای رارهبری نموده وحتی ضربات سختی رابرامپریالیسم واردآورده اند، امااین ثابت شده است که ازنظرایدئولوژیك وتشکیلاتی قادربه مقاومت دربرابرنفوذامپریالیستی وبورژوائی نیستند. حتی درنقاطیکه چنین نیروهائی قدرت راکسب کرده اند، از تغییرانقلابی جامعه عاجزبوده ودیریا زود توسط امپریالیستهاسرنگون شده ویا خود بیك قدرت نوین ارتجاعی حاکم ،دراتحاد باامپریالیستهاتبدیل میشوند."

چه کسی قصدرهبری مبارزه مسلحانه راجهت کسب قدرت سیاسی درآفریقای جنوبی داردوبرچه اساسی؟ آیاهیچیك از نیروهائی که خیال انجام رفرم درآپارتاید رادارند، آغازمبارزه مسلحانه ای جدی را انتظارمی کشند؟ بعیدبنظرمیرسدکه رویزیونیستهای کنگره ملی آفریقامبارزه مسلحانه ای قطعی راعلیه رژیم آپارتاید پیش برند، زیرااینهارابه قدرت توده های آزانیاجهت شکست قطعی رژیم مهاجران سفیدکه موردپشتیبانی تابه آخر امپریالیسم غرب قراردارند، اعتمادی استراتژیك نیست. رویزیونیستهاراهداف و منافعی هدایت می کندکه تنهابابرپائی جنگ انقلابی موردنیازتوده ها می توان ازآن جلوگیری نمود.

تنهاحزبی تحت هدایت مارکسیسم لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون می تواند مبارزه ای طولانی وسازش ناپذیرراکه برای درهم شکستن حکومت سفیدضروری است ،رهبری کندوانقلاب دمکراتیك و ملی راجهت آزادی آزانیاازیوغ امپریالیسم وعمال بومی اش بعنوان بخشی از پیشروی جهانی پرولتاریای بین المللی به سرانجام رساند.

وقتی ازلزوم وجودچنین حزبی برای کسب پیروزی صحبت می کنیم بهیچوجه نباید موجب احساس خطرروحیه باختگی شود ،بعکس ،این ضرورت خود دلیلی است برای بدست گرفتن ابزار و پیوستن به نیروهای انقلابی متشکلی که می توانندداین روندتعیین کننده به ایجادیك رهبری انقلابی یاری رسانند. ظهوریك خط سیاسی صحیح درشرایط پخته انقلابی امروزآفریقای جنوبی می تواند پیشرفتهایی بس سریع ببارآورد. سئوالی تعیین کننده طرح گشته است: آیامرحله ای جدیددراین توفان که نظم کهن آفریقای جنوبی رابزیرسؤال برده ،گشوده خواهدشد؟ یااینکه بشکستی خونین وغم انگیزبرای مردم جهان ودرس تلخ دیگری برای پرولتاریای بین المللی بدل خواهد گشت؟ ○

خطر در بیخ گوش یانکی ها

نوشتهٔ جوان سوی

بنظرمی رسدازچندین سال پیش مقامات آمریکا ازنقش قلدرمنشانه رسوای امپریالیستی آشکارتردرآمریکای مرکزی لذت می برند. تحریم نیکاراگوئه ازسوی این کشور، شایدتازه ترین نمونه این قلدری وتهدیدات جاری، مبنی بردخالت مستقیم باشد. این حرکات بااعلام "امر فوق العاده ملی" رسما بوسیله رونالد ریگان اعلام گردیدکه تصورات جنگی گریزناپذیری رامجسم نمود. خبرتحریم اندکی بعدازدرخواست معروف ریگان اعلام شد. ریگان دریك کنفرانس خبری که ازطریق تلویزیون درسراسرآمریکا پخش شد، درخواست کردکه ساندنیستهای حاکم برنیکاراگوئه آشکاراً اعلام تسلیم نموده ویانکی هارا"عمو"خطاب کنند.

اعتراف تکمیلی ریگان مبنی براین بودکه آمریکابواقع درجستجوی برانداختن دولت نیکاراگوئه است. گزارشهای مستندقتل، تجاوز، شکنجه ودیگربی رحمی-های گسترده که توسط ارتش دست نشانده ضدساندنیست آمریکامعروف به کنتراس صورت گرفته همواره بانوازش-های این کفیلان حکومتی تروریستهامانند ریگان که آنهارا"برادران ما"می خواند همراه می شود، درواقع این بیشتر یك رابطه پدروپسری است، امادرهرحالت رسالت دوطرف تفاوتی نمی کند.

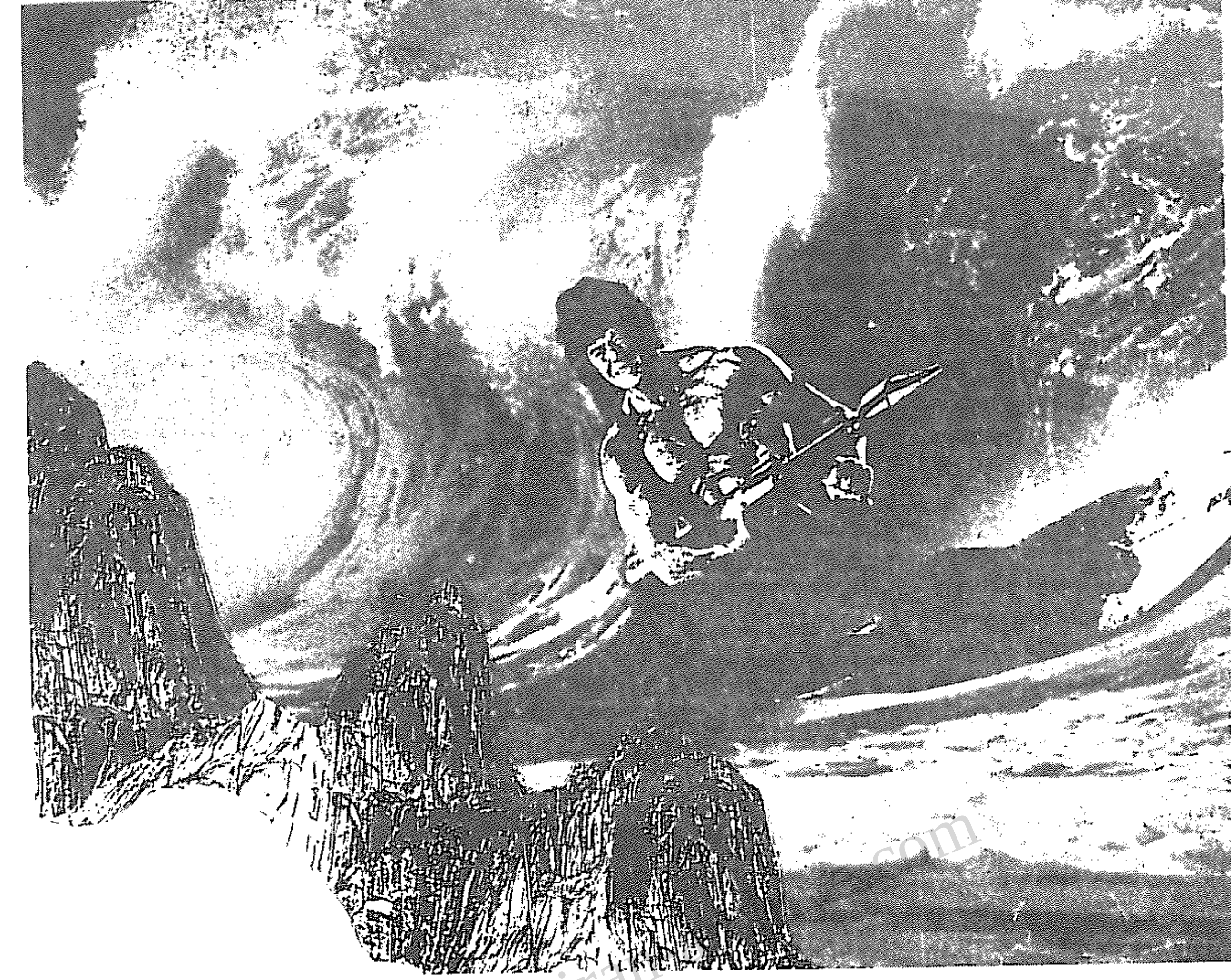
همچنین این رسالت ازطریق تهدیدات مداوم تهاجم، مانورهای همیشگی نظامی که براساس سناریوهای تعرض به اجرادرمی آیند، شکستن دیوارصوتی بر فرازمرزهای نیکاراگوئه واقدامات واقعی بیشماروتهدیدعریان تجاوزامپریالیستی، ادامی گردد. بعلاوه برای ارعاب توده های نیکاراگوائی وحفظ فشاربرروی ساندنیستهابه امیدبوجودآوردن شرایط مطلوببرجهت بزانودرآوردن آنها، برنامه این است که تصویر"آمریکای طغیانگر" رابحداعلی بنمایش بگذارند ـ یك قدرت عظیم گستاخ، صاحب اراده وبالاتراز همه که قادربه روبیدن هرچیزدرمسیر خویش است.

امادوررای این تکبرظاهری، ضعف بیسابقه ای ازموقعیت آمریکادرآمریکای مرکزی نهفته است. علیرغم تزریقات مالی نسبتاً عظیم ازسوی آمریکاونهادهای اقتصادی تحت رهبریش، نومستعمره های وابسته وتاخرخره مقروض ایالات متحده درآمریکای مرکزی بشدت بیمارهستند ـ تابدان حدکه درآمدسرانه درمنطقه در مجموع ۲۵ درصدازاواخرسالهای ۷۰کاهش یافته (وبرای توده های فقیرروستاوحصیرآبادهای معروف به توگوریوس، Tuguris میزان کاهش بسیاربیشترازاینهاست).

نزاع جناحهای درون طبقات حاکمه وابسته به آمریکاچنان تشدیدیافته که اغلب به قتل وترورکشیده می شود. جنگ چریکی درالسالوادورادامه داشته واخیراً درگواتمالادوباره آغازگشته واین علیرغم کشتارتوده ای صدهزارتن وتغییراسکان یك میلیون ونیم نفردرشش سال گذشته دراین دوکشورمی باشد وبلوك رقیب آمریکایعنی بلوك اتحادشوروی به مانور خوددرسراسرمنطقه، که آنرا"عقبگاه استراتژیك "آمریکامی خوانند، ادامه داده ودرپی سودجستن ازمشکلات آمریکا درجهت اهداف خویش هستند. خلاصه آنکه، اوضاع درآمریکای مرکزی هنوزبه مقدار زیادی خارج ازکنترل آمریکاست.

لرزه در"حیاط خلوت"

این موقعیتی است بسیارمتفاوت از موقعیت سنتی آمریکادرمنطقه، درگذشته آمریکاقادربودسلطهٔ خوداعلام کردهٔ مطلق خویش راباکوششی نسبتاً اندك در"حیاط خلوت خودش "اعمال نماید. برای امپریا-



لیستها، اقتصادهای ضعیف وابسته، بافقر شدید، گرسنگی وبیماری دائمی، نسبتاً قابل کنترل بودوکشتارهای موردنیاز می‌توانست باتضمین خونین موفقیت یا از طریق تعرض واشغال مستقیم بوسیله سربازان آمریکائی یانیروهای کمپرادور وفئودال که توسط کودتاهای سیامنصوب و/ یاتعویض می شدند، به اجرادربیایند. این کودتاهاپرورش یافته وتدارک دیده توسط آمریکا بودند.

بااین وجود، دراواخر سال های ۱۹۷۰ سلطه آمریکادرآمریکای مرکزی شاهد خیزش بیسابقه درسراسر منطقه بود. در نیکاراگوئه "آناستازیوسوموزا دبایل"، قصاب وفادارآمریکاکه خانواده وباند کوچك وابسته به اواززمان انتصابشان به قدرت توسط تفنگداران آمریکائی دراواسط سالهای ۱۹۳۰، بادستانی آهنین حاکمیت داشتند، بزیرکشیده شده ومجبور بفرارازکشورگردیدندوکاردملی بدنام اومتلاشی گردید. متعاقب این واقعه، شورشیان السالوادوربه چنان نقطه ای صعودکردندکه آمریکادرتلاش نومیدانه برای ممانعت ازوقوع یك موقعیت مشابه دست به یك کودتای "رفرمیستی" زد. آن‌ها فرمانده کل بی آبروشده رابرداشته و بجای اویك دسته دولتی برسرکارآوردند که نه تنهاشامل افسران "میانه رو" ارتش بودبلکه لیبرالهای رنگارنگ، دمکرات مسیحی ها، سوسیال دمکراتهاوحتی حزب کمونیست هوادارشوروی رانیزدربرمیگرفت. بااینحال خیزش وطغیان علیرغم اختناق تشدیدیافته، ادامه پیداکرد. دسته حکومتی درعرض سه ماه ازهم پاشیدوراه رابرای تشکیل یك باندحکومتی جدیدکه حتی بسیاربی اعتبارترومنزوی تربودوهمچنین شروع جنگ داخلی بازنمود. درگواتمالا باشروع دهه جدید، صحنه بسرعت درهمان راستادرحال رشدوتکامل بود.

بذرهای این موقعیت درسالهای ۶۰، بادگرگونیهایی که مرتبط با "اتحاد برای پیشرفت" آمریکابود، افشانده شد. توسعه صادرات کشاورزی وگسترش (یامعمول سازی) تکنیکهای مزارع کاپیتالیستی همراه باتوسعه شدیدتولیدصنعتی وابسته، انضمام آمریکای لاتین به نظام جهانی امپریالیسم راافزایش داد. بدون شك سطح سرمایه "مدرنیزاسیون" درآمریکای مرکزی بهیچوجه به اندازه دیگرکشورهای بزرگترآمریکای لاتین که درآن زمان استراتژیکی تربشمارمی آمدند، نبود. بااین وجود، بخاطراینکه نومستعمره های آمریکادرآمریکای مرکزی درگذشته بشدت عقب نگهداشته شده بودند، اثرات سیاسی واجتماعی دگرگونیهای "اتحادبرای پیشرفت" درمنطقه نقش تاریخی داشتند.

این موقعیت خصوصاً برای دهقانان سخت بود. صدهزارنفردرمناطق روستائی بطورکامل دستشان اززمین مزروعی بریده شدوزمینهای عده بیشتری آنچنان کاهش یافت که حتی کفاف معیشت خانواده های شان رانیزنمی کرد. برای مثال درالسالوادوربین سالهای ۱۹۶۱و۱۹۷۵ درصد خانواده های روستائی که کاملا بی زمین شدنداز ۱۲ درصدبه ۴۱ درصدرسید.[1] این درحالی بودکه دولتهاوعده می دادند: صنایع جدیدیعنی عیناً همان نوع صنعتی که بسیاری رااز یافتن کاردرکارخانه باز می داشت، برای آنهاکارفراهم خواهد

نمود. بعلاوه درالسالوادور (که به همـــراه گواتمالا صنعتی ترین کشورهای آمریکای مرکزی هستند) تولیدات صنعتی درسالهای ۶۰، تا ۲۴ درصدافزایش یافت، امااشتغال درکارخانجات صنعتی طی همان سال ها تنها ۲ درصدرشدنشان داد. نتایج تمامـــی این تحولات، گسترش سریع فقرشدید در روستاها، حصیرآبادها، حلبی آبادهای شهر- های عمده تمامی منطقه بود.

درعین حال، یك افزایش سریع در تعدادانشجویان دبیرستانهاودانشگاههـا بوجودآمد، ورشدی چشمگیردرقشرصنعتکار ودیگربخشهای طبقه متوسط شهری ظاهـــر گردید ـ که بااوج گرفتن خواست پیشرفت های اقتصادی وسیاسی همراه بود. درهمیـــن دوران بودکه دستگاه کلیسای کاتولیك در تلاش برای گسترش نفوذش درآمریکـــای لاتین وبازداشتن محرومان متوهم درچرخش بسوی پاسخهای رادیکال، سازمان دهند- گان مذهبی وغیرمذهبی رابه تعدادبسیار روانه این مناطق نمود(بسیاری ازآنهابعد ازآنکه موقعیت رادریافتندخودرادیکال گردیدند).

درنیمه دوم سالهای ۷۰ همراه باتاثیرات قابل ملاحظه بحران اقتصادی جهان، آمریکانتایج نامطلوبی راازآمریکـــای مرکزی دریافت کرد. روستاهابامبـــارزه دهقانی وجنگ چریکی منفجرشدند، حلبی آبادهاوحصیرآبادهادرهمان راستاپیـــش رفتند، دانشگاههای تمامی مناطق، پایگاه- های حمایتی گروههای مخالف مسلح گر- دیدند. دستگاه فاسددولتی نومستعمره ای، خصوصاً درالسالوادور، نیکاراگوئه وگواتما- لا به تندترین وخشن ترین اعمـــال روی آورد، وفشاراختناق مرگ آوررا تشدیدکرد. این نوکران آمریکابخاطراعمال چنیـــن اختناقی شهره جهان هستند. اماتـــرور دولتی بجای خفه نمودن این خیزشها، تنها آنهاراعمیقترکرد. بخشهای وسیعـــی از جمعیت ـ ازجمله درمیان قشرهای مرفه شهری ـ خواست سقوط مطلوبتریـــن دیکتاتورهای ایالات متحده درآمریکـــای مرکزی راپیش گذاشتند، ویکباره تعـــداد اعضـــــای سازمانهای وابستـــه به جناحهای گوناگون چریکی گروههـــا اوج گرفت (که اساساً بوسیله نیروهای نـــا- سیونالیست بورژواوخرده بورژوارهبـــری می گردیدند.)

همراه باانفرادروزافزون باندهای حاکم آمریکائی، تلاشهایی بوسیله "رفر- میستهای "رنگارنگ هوادارغرب (بویژه سوسیال دمکراتهاودمکرات مسیحی ها) و رویزیونیستهای هوادارشوروی جهت نفوذ وکنترل مبارزه مسلحانه انجام پذیرفت. آنهادرنیکاراگوئه سعی کردنددلالی یك انتقال "صلح آمیز"قدرت ازسوموزابه یك دولت آشتی رابعمل آورندکه متضمن حفظ قدرت توسط نیروهای وابسته به آمریکا می گردید ـ چیزی که نه تنهاسوسیـــال دمکراتهاوهم طبقه هایشان بسیـــارآرزو داشتند، بلکه موردعلاقه رویزیونیستهـــا نیز بـــود. رویزیونیستهابه آشتـــی این چنینی بعنوان بهترین فرصت بـــرای مانوورهایشان درناحیه ای درون "قلمرو ونفوذ"آمریکامی نگریستند. تلاشهای آنـــان باشکست روبروشدویك انفجار شـــورش گرانه، بویژه ازحصیرآبادها، سوموزاراز اریکه قدرت بزیرکشید. این انقـــلاب صحنه رابرای دولت ساندنیستهاچنـــان آماده نمودکه آنهابسیاربیشترازآنکه بعضی هابرایش چانه زده بودنددرتضادباآمریکا قرارگرفتند. درهردوکشورالسالوادوروگوا- تمالا، نیروهای گوناگون هوادارامپریالیسم شبانه روزتلاش کردندتامانع تکـــرار تجربه نیکاراگوئه گردند. آنهامبـــارزه توده ای رادرتلاشهایشان برای مذاکـــره باآمریکاتبدیل به متاعی قابل چانه زدن نمودند.

السالوادوربارزترین نمونه کشورهای آمریکای مرکزیست که یك جنگ چریکی بدون یك رهبری پرولتری درآن جـــاری است. هدف این جنگ نه تلاش بـــرای ساختن قدرت واستحکام سیاسی، ایدئو- لوژیکی ونظامی توده ها، درگیرنمودن آنها واتکاء به آنهاودگرگون کردن آنهـــا در پروسه جنگ طولانی مدت خلق، بلکـــه عبارتست ازواداشتن دولت کنونی، یـــا حداقل بعضی نیروهای درون آن به اینکه به اپوزیسیون اجازه شرکت درقـــدرت دولت متکی به قانون اساسی را دهند. رهبری جبهه دمکراتیك انقلابی / "فارباندودمارتی (FMLN/FDR)نیروهای مختلفی ازجمله دمکرات مسیحی هاراشامل می گردد. بـــا وجوداینکه حزب کمونیست هوادارشوروی السالوادورازهژمونی کاملی برخوردارنیست اماحتی بعضی نیروهاکه بخاطرجابجاکردن بخشی یاتمامی طبقات حاکم قدیمی حاضر بفروش کشورشان به امپریالیسم جدیدی نیستند، به شوروی به عنوان اهرمی کـــه گره گشای موقعیت آنهاست نگاه میکنند.

بـــاوجـــود آن کـــه بـــرآمـــد تـــوده ای که منطقـــه رادرسـال هـــای ۸۱ ـ ۷۸ دربـــرگرفـــت، درحـــال حاضرفروکش کرده است، امابحران عمق یافته اقتصادی وسیاسی که آمریکادرحیاط خلوت "نظامی خودباآن روبروست، هنوز بشدت وجوددارد. امروزدربحران حـــدت یابنده جاری جهان، ایالات متحده بیش ازهرزمان دیگری نیازمندنشان دادن یك توانایی بلامنـــــازع جهت حاکمیـــت برآمریکای مرکزی است. امامهمانگونه که حاکمان آمریکابخوبی می دانند، دوصـــد گفته چون نیم کردارنیست. درواقـــع موقعیت آمریکای مرکزی حامل ریســـك عظیمی برای امپریالیسم آمریکامی باشد.

ناامنی امپریالیستی

مقامات آمریکایی برای دلپذیرکردن سخنان تندخودبیشرمانه درباره تهدیـــدی که آمریکای مرکزی برای امنیت ملی آن- هابوجودآورده اخطارمی کنند. نمونه بارزی ازاین روش، گفته های ذیل ریگـــان در آوریل ۱۹۸۳ دربرابر یکی ازجلسات نادر مشترك کنگره است (جلسه مشترك سنـا ومجلس نمایندگان گذشته ازسخنرانیهای سالانه "دولت متحده "به مسائل فوق العاده ای مانندااعلام جنگ اختصاص دارد) رئیس جمهورآمریکاچنین فریادزد: "اگرمـــا نتوانیم ازخودمان درآنجادفاع کنیم (در آمریکای مرکزی ـ ج ـ س)نمی‌توانیم انتظارتسلط درنقاط دیگری راهم داشته باشیم. اعتبارمافروخواهدپاشید، اتحادهای مابهم خواهندریخت وامنیت میهن مابخطر خواهدافتاد." ۳

البته شخص بایدچنین اظهاراتی را اززبـــان استعاره به زبـــان عـــادی بـــرگرداند: "دفـــاع ازخودمـان یعنی درهم شکستن هرکسی که ازسرفرود آوردن درمقابل اوامرآمریکاسرباززمیزند، "امنیت میهن ما"اشاره به امنیت بورژوا- زی آمریکادربرقراری حاکمیتش میباشد. (مسلماً آن کسانیکه بابمب آتشزابـــه بلوکهای آپارتمانی درفیلادلفیا حمله مـــی- کنندوصحبت ازاحتمـــال "پیروزی " در جنگ جهانی سوم با"تنها ۶۵ میلیون کشته " می نمایند، زیادنگران امنیت ساکنـــان زمیـــن نیستند). بااین وجوداظهارات ریگان بطورقطع گوشه ای ازنگرانـــی استراتژیك امپریالیسم آمریکانسبت بـه آمریکای مرکزی رابنمایش می گذارد.

مشکل اساسی آمریکااین است کبا تحلیل رفتن جدی قدرت وآشوبهای بسیار نزدیک به کشورش روبروا‌ست ،آنهم در زمانیکه بنابگفته بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "تمام تضادهای اصلی سیستم جهان امپریالیستی بسرعت درحال حدت یابی هستند...همان منطق نظام امپریالیستی ومبارزات انقلابی موقعیت جدیدی رافراهم می نمایندتضادبین بانده‌های رقیب امپریالیستی ،تضادبین امپریالیستهاوکشورهای تحت ستم ،تضادبین پرولتاریاوبورژوازی درکشورهای امپریالیستی دردوره ای که درپیش است در ابعادبیسابقه[۴] ای خودرابازوراسلحه بیان خواهدکرد". برای هیئت حاکمه آمریکا، رسیدن چنان تحولات ناگهانی وعمده‌ای به انجام رساندن کامل ساختمان نیروهای سیاسی ،نظامی ،ایدئولوژیکی اش راضروری می نمایدتابدین ترتیب قوی‌ترین موقعیت ممکن رادرآن دوران صاحب گردد. امابه عللی ،موقعیت درآمریکای مرکزی تهدیدی جدی نسبت به آن موقعیت راارائه می دهد.

اولاً ،موضوعی که ریگان آنرا "اعتبار"[۴] می خواند،وجوددارد. این نکته توسط کمیسیون مشترك ملی درموردآمریکای مرکزی کمی بیشترشکافته شد ــ این کمیسیون به کمیسیون کیسینجرمعروف است ،زیرارئیس آن هنری کیسینجربود، یکی ازجانیان درجه اول آمریکا،بنا اعتباراتی که ازهندوچین ،شیلی و دیگرنقاط کسب کرده است. کمیسیون درگزارش هیاهوبراه انداخت که " در مرکزمنطقه کارائیب آمریکا،اعتبار جهانی مامطرح است ".پیروزی نیروهای متخاصم درجائیکه روسها"عقبگاه استراتژیک "آمریکامی خوانند،بمعنای نشانه ای ازضعف ایالات متحده خواهدبود". گزارش می افزاید آمریکامی بایدمانع "تحلیل رفتن قدرت مادرتأثیرگذاری بروقایع جهان گردد،اینکتست ازتصوراینکه ما قادرنبودیم برحوادث حیاتی بیخ گوشمان تأثیربگذاریم ایجاد گردد"[۵]. این چه "اعتباری" است که ازچنین اهمیتی برای این آقایان برخورداراست ؟این چیزی نیست بجزتوانائی القاءاعتمادرسطح جهانی به پایه اجتماعی داخلیش ،که آمریکا قادراست همه آنهارادرمبارزه برعلیه تمام مخالفان بسوی پیروزی رهبری کند ــ چیزی که برای آمریکاپس ازشکست تلخش در ویتنام وسرنگونی نوکرانش درنیکاراگوئه وایران نکته ای دردناك است. این یک دلیل است برای اینکه چراریگان وشرکایش چنان دردسرهای عظیمی را متحمل می شوندکه تصویرموردنیازشان از "آمریکای نوظهور"رانقاشی کنند،واینکه چراهرواقعه ای که خطرایجادشك وشبهه‌ای درمورداعتباراین تصویرراداشته باشد باتحریکات نوین وبااعمال تجاوزکارانه عریان امپریالیستی دربرخی نقاط جهان (واغلب درآمریکای مرکزی یاکارائیب) مواجه می شودتاتردیدهارابرطرف گرداند.

یکی دیگرازمشکلات استراتژیک آمریکادرآمریکای مرکزی دررابطه است باپی آمدهای نظامی بالقوه که درادامه بی‌ثباتی منطقه نهفته است . کارشناسان ژئواستراتژی آمریکائی تأکیددارندکه یك عامل قاطع که نسبتاً (حداقل ازجنگ جهانی دوم) آمریکاراقادرنموده عملیات وسیع نظامی دراطراف جهان برپادارد"امنیت "نسبی ـیعنی تسلط مطلق آن ــ درمرزهای جنوبی‌اش بوده است .بااین وجود،همانطورکه یك تحقیق "عقل کل "های رسوای آمریکا یعنی مؤسسه راند اخطارمی کند،" بی‌ثباتی ونا امنی درآبراههای (کارائیب) ممکن است آمریکاراتابدان حدمنحرف نمایدکه توانائی آن رابرای اجرای نقش جهانی اش ازیك موضع قدرت،به دردسر بیاندازد،بویژه اگراستقرارمجددامنیت درآبراههانیازمنداقدامات نظامی بیشتر آن کشورباشد..."[۶] بعلاوه ژئواستراتژیست های آمریکانگران راههای دریائی ای هستندکه ازطریق آنهانزدیك به ۵۰ درصد تدارك رسانی آمریکابه سربازانی که دراروپاو۴۰ درصدتدارك رسانی سربازانی که ممکن است درجنوب آسیا بجنگند،صورت میگیرد: آن کسانی که آمریکاآنهارا"نیروهای متخاصم "می نامد، می توانندازاوضاع مطلوب درآمریکای مرکزی برای برهم زدن طرحهای گران‌بهای جنگی آمریکا،سودبرند.

همچنین تأثیربالقوه "گسترش یابنده" برآمدوطغیان دربرخی کشورهای آمریکای مرکزی وگسترش فعالیتهای مشابهی رادر سراسرآمریکای لاتین وماورای آن ،وجود دارد. مقامات آمریکائی آشکارادرمورد عواقب هرنوع پیروزی درمقابله باسلطه آمریکادرسراسرآمریکای لاتین هیاهو براه انداخته اند. احساسات ضدآمریکائی وسیعی درمیان طیف گسترده ای ازمردم آمریکای لاتین امری جاافتاده است . در میان مقامات آمریکائی حساسیت خاصی درموردگسترش شمالی چنان خیزشی بطرف مکزیك ،وجوددارد. کارشناسان بورژوازی آمریکابدرستی مکزیك رابه مثابه بمب ساعتی سخت پوشیده شده که می تواندحتی امواج انفجارش رابدرون آمریکامنتقل کنند،می نگرند . این احتمال راغالباًمقامات آمریکائی به زبان نمی آورند،اماشکی نیست که این امرنگرانی عظیمی راسبب گشته است .برای مثال عبارتی ازمؤسسه راند که صحبت آن رفت شاهدبراین مدعاست : "سیاستهای راههای آبی دریای کارائیب بیش ازهمیشه وبیش ازدیگرمناطق کشورهای جهان سوم خودرابه آمریکاتحمیل می‌کنند. نظم ،قانون وامنیتی که درایالات متحده ومرزهایش پیش برده می شود را نمی توان ازحوادث وگرایشات عمده این راههای آبی جدانمود. رابطه اولیه ازطریق مهاجرت ،پناهندگی وجریان تبعیدهاست : ایالات متحده بیشترازدیگرنقاط جهان مهاجروپناهنده می پذیرد،وبیشتراینها از طریق این راههای آبی می آیند. توسعه[۴] منازعات آمریکای مرکزی به مکزیك وپورتوریکو،نتایج داخلی خطرناك وغیر قابل کنترل وغیرقابل پیشگوئی دربر خواهدداشت ."[۷]

چماق وبالابردن توانائی ها

همه کارهای امنیت ملی آمریکا در مواجهه باتهدیدهای بسیارنسبت به امپراطوریشان ازسوی آمریکای مرکزی ودرنیازنومیدانه به محکم کردن کمربندها،باچنگ ودندان به منطقه برخورد می‌نمایند. همانگونه که وزارتخانه هائی ماننددوزارت کشورآمریکابیان می دارند، تدابیراقتصادی ،سیاسی ،دیپلماتیك و البته نظامی همگی بکارگرفته می شوند. اماهمه آنهاچماقهای طراحی شده برای انقیاد ،و/یا"بیطرف کردن "(همان طورکه جزوه رسوای قتل وترورسیا پیش می گذارد)تمامی کسانیستکه ازبخاك افتادن درمقابل سلطه آمریکاامتناع می کنند. آنهاحتی چماقهایی هستندجهت بالابردن توانائی آمریکابرای دوره ای که درپیش است .

درالسالوادور،متعاقب قتل توده ای ۵۰ هزارالسالوادوری درطول ۶ سال گذشته توسط ارتش اجیرشده آمریکا ـ چه به وسیله ارتش وچه توسط گروههای غیر رسمی جوخه های مرگ ـ ، آمریکا اکنون درپی یك استراتژی نظامی "نوین" برای محورگونه حمایت بالقوه وواقعی از اپوزیسیون می باشد.این استراتژی دربرگیرنده تکنیکهای ضدشورش وبرنامه هائی اساساً "کامل شده"درجنگ تجاوزکارانه وشکست خورده آمریکاعلیه ویتنام است .

یك جنبه این توطئه حملات هوائی وسیع علیه جمعیتهای مناطقی است که یا تحت کنترل FMLN/FDR بوده ویامراکز پشتیبانی ازآنهاهستند.کاربمبارانهای هوایی چنین تسهیل شده اند: افزایش چندهواپیمای جنگی C-47آمریکا،هرکدام باقدرت آتش ۱۵۰۰ باردردقیقه برای ۴ تا ۵ ساعت درهرپرواز، ۵۰هلیکوپترهوی (HUEY) H-1 ،هم جنگنده وهم وسیله انتقال گردانهای ارتش السالوادور به محل بعدی قتل عام روستائیان ،۶ جت جنگنده "دراگون " A-37 که بمبهای ۲۷۰ ، ۲۵۰ ، ۱۵۰ کیلوئی ،بمبهای خوشه ای و موادآتشزاماننذبمب ناپالم وفسفروس پرتاب می کند،وهواپیماهای شناسائی C-130 آمریکاکه ازپالمرولادرهندوراس پروازمی نمایند.

جنبه دیگراستراتژی "نوین "آمریکا برای السالوادورمشابه همان طرح به اصطلاح "بدست آوردن قلبهاوافکار " ویتنام است .این طرح شامل "جستجو و انهدام "درسراسرمناطق طغیان زده است ومتعاقب آن تشکیل گروههای "دفاع غیر نظامی "(اغلب بااستفاده ازهواخواهان رسوای جوخه مرگ)،برنامه های "پیکار غیرنظامی "ازجمله ساختن جاده (جهت تسهیل رفت وآمدخودروهای نظامی)وبنا نمودن بیمارستانها(برای حفظ ونگهداری سربازان جهت نبرد)ساختن مدارس (جهت رسیدن به حساب جوانان دمدمی) .

تمامی اینهاکپیه شده از"عملیات وتوسعه حمایت انقلابی " CORDS یعنی برنامه "آرام سازی "تکمیل شده درویتنام است. درآنجاشهرت اصلی آن برای مورد استفاده قرارگفتن بعنوان چترعملیات برنامه رسوای فونیکس بود،ونتیجه آن قتل وترور ۲۰ تا ۴۰هزارغیرنظامی .

درعین حال ،آمریکاچهره خوفناك "خوزه ناپلئون دوآرته" رااحیاکردتابه او تمامی دعاهای خیردمکراتیك (به سبك آمریکا)خودرانثارسازد.دوآرته دمکرات مسیحی ،کسی که ازدانشگاه نوتردام آمریکافارغ التحصیل شده ،ریاکارانه ادا و اطوارپیش پاافتاده ای درباره "دمکراسی"، "صلح "والتماس برای قطع "سوءاستفاده ازقدرت "رادرمی آوردواین درحالی است که قتل "خرابکاران "مظنون بدون وقفه ادامه دارد.این کاربرای"مشروعیت بخشیدن" به رژیم بورژواکمپرادورآمریکائی در نزد نیروهای بورژوالیبرال آن کشورو بسیاری ازسوسیال دمکراتهای اروپای غربی،بیش ازاندازه کافی است .

امادرچندسال گذشته ،کانون تلاش آمریکابرای بازیابی آقاییمطلق خود بر آمریکای مرکزی ازالسالوادوربه نیکاراگوئه تحت رهبری ساندنیستهاانتقال یافته است .ساندنیستهابعنوان یك اپوزیسیون درقدرت ،مظهرمشکلات آمریکادر"حیات خلوتش "شده اند.بدون یك تحلیل عمیق ترازساندنیستهاکه ازحیطه این مقاله خارج است ،می توان گفت که حتی همین شکاف کوچکی که دولت جدید نیکاراگوئه درهژمونی آمریکابوجودآورده (حتی اگرانقلابی نباشد)،تحت شرایط کنونی جهان ،ازجانب آمریکاخطری غیر قابل تحمل شمرده می شود.آمریکابا سرکوب توده های نیکاراگوئه ای وتنبیه ساندنیستهاجواب داده است ؛بااین هدف که یا آنان راواداربه تسلیم نمودن قدرت کنندیاسرنگون نمایند.بدین منظور،شماری ازنیروهاوسلاحهای آمریکابرعلیه نیکاراگوئه بکارافتاده است .

البته "رزمندگان آزادی "آمریکا یعنی کنتراس نیزوجوددارند.درواقع تمامی درجه داران ارشدگروه اصلی کنتراو FDN (جبهه دمکراتیك ملی)که مقرآن درمیامی وهندوراس است ،همه مرکب ازافسران گاردملی سوموزابودند که اکثرآنهاتاسال ۱۹۸۱ که سیاآنهارا متشکل نمود،به عملیات گانگستری عادی مشغول بودند.هیئت سیاسی غیرنظامی آنهاتشکیل شده ازاولیگارشی هوادارآمریکا،تاجران ونویسندگان مزدورسیاسی که بنابرگفته یك عضوسابق گروهشان ، در ۱۹۸۲ به امرسیادورهم جمع شدندتایك چهره ظاهری غیرسوموزائی به گروه بدهند؛ گزارش عملیات عمده کنترا غالباً به آنها اطلاع داده می شودوازآنهامی خواهند برای عملیات،اعتبارعمومی دست وپاکنند. مانندتمامی عملیات جوخه مرگ آمریکا، کنتراس درشکنجه ،قتل ،تجاوزوکشتن غیرنظامیان بی سلاح تخصص پیدامی کند وزمانیکه مجبوربه جنگیدن درمقابل سربازان مسلح باشندزیاداحساس خوشنودی نمی نمایند ـ چیزیکه آنهاتاحدامکان ازآن اجتناب می کنند.اعمال کنترا صدمات وزیانهای عظیمی رامتوجه اقتصاد وابسته وشکننده نیکاراگوئه نموده است ـ بنابرگفته دولت ساندنیستهازیانی بالغ بریك میلیارددلار ـ امازیان آورتریـن خرابکاریهای اقتصادی بوسیله اجیرشدگان سیاانجام گرفته ،زیراهمانگونه که یك "منبع اطلاعاتی "به لس آنجلس تایمزگفت :"مسائلی دررابطه با شایستگی کنتراس وجودداشت ...اینکه آیاآنهانی توانستندعملیات مؤثر(خرابکاری)راپیش برند." بااین وجود،کنتراس برای ارعاب توده های نیکاراگوئه کاملاً مفیدبوده ،چیزیکه جزئی ضروری اززبون خوردایالات متحده به آمریکای مرکزی است .

درحالیکه بسیاری ازوفاداران آمریکابه میامی گریخته اندو/یابطریقی به کنتراس ملحق شده اند،هنوزکم نیستند نوکران آمریکائی که درداخل نیکاراگوئه فعالیت می کنند.سرمایه داران هوادارآمریکادرگروه وابسته به سیا یعنی شورای عالی مؤسسات خصوصی(COSEP) جمع شده اندوباکشیدن سرمایه ها به خارج وعدم سرمایه گذاری ودیگرتدابیر سعی می کنندمشکلات سخت اقتصادی نیکاراگوئه راشدت بخشند،آنهامیتوانند آسیب فراوانی به اقتصادنیکاراگوئه واردآورندزیرا ۶۰ درصداقتصادآن کشور هنوزدردست بخش خصوصی است روزنامه ای بنام لاپرنسا La Prensa ،وجوددارد که درحوزه رسانه های گروهی آمریکا قرارداشته (گرچه بخش سست ترآن) و هرآنچه به آمریکاوکنتراس درحمله به نیکاراگوئه یاری رساند،انتشارمی دهد، سانسوردولتی نسبت به زخم قلمهای آن همیشه درآمریکاباهیاهوروبروگردیده است. دستگاه کلیسای کاتولیك هم هست؛از جمله کاردینال کنتراسی "میگویل ادباندو

براوو" که اخیراً پاپ بخاطرتلاش هایش به نیابت ازطرف آمریکابه اوترفیع مقام داد. تلاشهای وی دربرگیرنده تبدیل مراسم مذهبی به تظاهرات واقعاً هواداری ازکنترا است. تمامی این نیروهابطور خاص سعی می نمایندازتضادهای ساندنیستها وبخش های طبقه میانه حال شهری و روستائی برسراینکه برنامه اقتصادی شکست خورده ومخارج نظامی بالارفته، سودجویند. آنها امیدوارندبه نیابت از طرف آمریکاوبخاطرمنافع خودشان هرچه بیشتر حاکمیت ساندنیستهارابی ثبات نمایند.

آمریکافشاردیپلماتیک رانیزبکار می گیرد، ازجمله بوسیله گروه کزاهه گوی کنتادورا Contadora – وزرای خارجه مکزیک، پاناما، ونزوئلاوکلمبیا – این گروه نام خودراازجزیره پاناماشی که برای اولین بارآنهاجهت یافتن "راه حلی" برای بحران آمریکای جنوبی درآن جمع شدند، گرفته است. پروسه "کنتادورا" نامی که سری مذاکرات مشترك ۴کشور کنتادوراو۵کشورآمریکای مرکزی گرفته، ازطرف تمام شرکت کنندگان مستقیمش، آمریکا، اتحادشوروی وکوبا، تمام کشورهای اروپای غربی وتقریباً تمامی امپریالیستها ونیروهای هوادارامپریالیسم درجهان مورد ستایش وملاطفت قرار گرفته است. مسلماً هرکسی که امیدواردادن مانوور برای موقعیتی درآمریکای مرکزی می باشد، در جستجوی فرصتهائی دراین مذاکرات است. امااز آنجائیکه آمریکانیروی بلامنازع در منطقه است وتمامی شرکت کنندگان بجز نیکاراگوئه کاملاً وابسته به آمریکاهستند، این اوضاع اساساً درخدمت افزودن فشار آمریکابر ساندنیستهاقراردارد.

برای مثال، سپتامبرگذشته، زمانیکه کنتادورا بایك پیش نویس صلح پیشنهادی موافقت کرد، آشکاربودکه آمریکادرمقابل آن می ایستدودیگرکشورهای آمریکای جنوبی ابتدائاً بطورضمنی نشان دادندکه باآن طرح توافق دارند. عموماً چنین تصورمی گردیدکه ساندنیستها یك کودتای دیپلماتیك درمقابل آمریکاانجام داده اند. گرچه همانگونه که آمریکاروشن نمودآن طرح غیرقابل پذیرش بود(درواقع هرپیمانی که حداقل شامل قدمهای اولیه بسوی یك تسلیم تمام وکمال ساندنیستها نباشد، قابل پذیرش آمریکانیست)، کشورهای کنتادورابه سوی نیکاراگوئه برگشته وساندنیستهارابرای پذیرش تغییراتی که آمریکاخواهان آنها است، تحت فشارقراردادند. آنها ساندنیستهارادرصورت عدم موافقت تهدیدبه انزواوانفراددرمنطقه نمودند. بنا براین، علیرغم تاکتیکهای متفاوتی که ممکن است مثلاً بین مکزیك وآمریکا بر سربهترین راه برای "باثبات کردن" منطقه تحت حاکمیت آمریکاوجودداشته باشد(درموردتفاوت تاکتیکها، مکزیك، رویزیونیستهاکه امیدوارندبتوانندمانور دهندودیگران، بسیاراغراق کرده اند)، نتیجهٔ "پروسه کنتادورا" افزودن چماق دیپلماتیك به دیگراشکال عملیات پنهان آمریکاست.

تمامی این اشکال نقش خودرااجرا می نمایند. اماشایدتاکنون برجسته‌ترین عمل تعرضی آمریکادرآمریکای مرکزی دربرگیرنده این ترکیب دوگانه باشد: ازیك سوتهدیدات دائمی تجاوز آمریکا، وازسوی دیگرتبدیل هندوراس به ترکیبی از پایگاه رزمی آمریکاومیدان تمرینی برای چنین مقصودی.

درچندسال گذشته این تهدیدات به طرق مختلف صورت گرفته، اماهیچکدام به اندازه رژه نظامی دائمی آمریکامستقیم نبوده است. این رژه درنزدیکی مرزنیکاراگوئه درهندوراس انجام می گیردوتحریکی است برای جنگ آمریکاونیکاراگوئه. آخرین این عملیات شامل ۱۱۰۰۰سرباز آمریکائی دردومانوورمشترك بود: یکی در رابطه بایك تجاوزساختگی نیکاراگوئه به هندوراس توسط تانك وتوپخانه قرار داشت (چیزیکه ساندنیستهادرصددانجامش نیستند، امایکی ازبهانه های احتمالی و ساختگی آمریکابرای تجاوزاست)، مانور دیگر ۳۹ کشتی جنگی راشامل می گردید: ازجمله خودروهای خاکی وآبی، بقول ناظر مجله تایم "مثل یك تمرین آمریکابرای یك تجاوزبه نیکاراگوئه". ۹

البته، این عملیات صرفاً تهدید نیستند – آنهاهمچنین تمرینی برای عمل حقیقی اند. برای احتمال وقوع چنین تجاوزی ازطریق هندوراس تدارك دیده شده؛ ۹ فرودگاه آماده برای تجاوزبا قابلیت پذیرش هواپیماهای نیروبر C-۱۲۰، دوایستگاه رادار، دوانبارتداركات جنگی بخشی ازتداركات آمریکادرهندوراس می باشند. بسخن دیگر، آمریکا بسیاری ازمشکلات انتقال سربازان و بازتداركاتی‌که یك تعرض واشغال نظامی آمریکای مرکزی نیازخواهدداشت رابا تبدیل هندوراس به یك پادگان آمریکا، ازبین برده است.

ریسك های یك دخالت بزرگ آمریکا

بااین وجود، محدودیتهائی نیزجهت به اجرادرآوردن چنین سناریوئی، حداقل درکوتاه مدت، برای آمریکاوجود دارد. زیرابواقع چنین ریسکهائی برای امپریالیسم خطرعظیمی دربردارد.

استراتژیستهای آمریکاازموسسه راند ودیگرعقل کل‌های امپریالیستی به مقامات رسمی اخطارکرده اندکه تسریع روند تحریك آمریکادرآمریکای مرکزی می تواندآشوب عظیمی راچه درآمریکای لاتین وچه دراروپای غربی ببارآورد(در درآمریکا، آنان درموردمهاجران بمثابه حاملین فاجعه اخطارمی دهند). مشکلات امپریالیستهادردست زدن به چنین تجاوزی، درشرایط کنونی ودرآستانهٔ وقوع یك جنگ جهانی، بطورتصاعدی افزایش خواهدیافت. وممکن است دخالت آمریکا درآمریکای مرکزی نهایتاً وشایدبسرعت منجربه این تقابل جهانی گردد.

دقیقاًبدلیل عظیم بودن خطرات – و ریسکهای – مقابل پای آمریکادرآمریکای مرکزی است که مناظراتی دردرون طبقه حاکم آمریکادرموردجوانب گوناگون سیاست آمریکادرمنطقه وجودداشته است. مسائلی مانننداینکه چگونه آشکارا از کنتراس حمایت شود، چقدربر "پروسه کنتادورا" تاکیدگذارده شودوغیره، بطور علنی موردجدل قرارگرفتند. این جدلها عمدتاً اززاویه تأثیرآنهادردست یافتن به اهداف واحدشان درمنطقه – یعنی نابودکردن نسبتاً سریع تمام مخالفین سلطهٔ آمریکادرمنطقه – انجام گرفتند. درحالیکه مختصات دقیق این مناظره اغلب درزیر هوچیگری های هماهنگ پنهان می ماند، بنظرمی رسدیکی ازدلایل مجادلات درونی آنهابرسرآمریکای مرکزی عبارت است ازخطریك شکست مهم برای آمریکا که (ازنظرآنها)هیچ چارهٔ دیگری بجزتجاوز، برایشان نخواهدگذارد.

دراین میان، نقش اجتماعی آلترناتیوهای لیبرال درآمریکای مرکزی عبارت بوده است ازایجادکانال "مشروع" برای ابرازخشم ومخالفت باجنایات آمریکا در

منطقه ونگاهداشتن این خشم ومخالفت در محدودهٔ قابل کنترل ۰ رفرمیستها، رویزیونیستهاوسوسیال دمکراتهای رنگارنگ همیشه مبلغ "لابی اینگ *"واتکاء به نمایندگان کنگره بمثابه روشهائی برای جلوگیری ازتجاوزآمریکابه آمریکای مرکزی ،بوده اند.ونمایندگان رسمی ساندنیستهاوجبهه "فارباندودمارتی "،که بهرحال معمولاً رویزیونیستهای طرفدار شوروی (وبرخی اوقات سوسیال دمکراتهائی)هستند،به آنهایاری می رسانند،چرا که این سیاست درخدمت استراتژی هایشان می باشد.نمونه بارزاینکه این نوع فعالیتهابکجاختم می شوند،درجدال اخیرکنگره برسرکمك مالی مستقیم آمریکابه کنتراس نمایان گشت ۰ زمانی که طرح دولت ریگان باشکست اندکی در مجلس نمایندگان (کنگره آمریکا - مترجم)روبروگردید،تمام رفرمیستها و رویزیونیستهائی که مرتباً شعار"نامه ای به نمایندهٔ تان درکنگره بفرستید"راپارس می کردند،آن راپیروزی بزرگی خواندند؛ علیرغم اینکه بسیاری دراپوزیسیون به عوض کمك مالی به کنتراس خواهان تحریم نیکاراگوئه بودندومی خواستندکمك مالی به کنتراس ،ازطریق،نه چندان آشکاراولی رسمی دیگرتضمین شود.بعضی نیروهای صادق و مترقی ظاهراً تمامی این مسائل راباور کردندویك گروه مذهبی تابدانجارفت که ازیك راهپیمائی برنامه ریزی شده در ابتدای رأی گیری صرفنظرنمود.درکمتراز یك هفته ،ریگان تحریم علیه نیکاراگوئه رااتخاذکردواین دولت را"یك تهدید نسبت به امنیت ملی آمریکا"خواند،وپنج هفته بعد،کمك مالی رسمی به کنتراس بهر جهت توسط کنگره تصویب شد.تمامی این وقایع درگیرودارپرشی درتدارکات آمریکابرای یك دخالت مستقیم نظامی علیه نیکاراگوئه صورت گرفت ۰وقایعی که به اندازه کافی ماهیت پیروزی های بزرگ - وخط دنباله روی ازلیبرالهابسوی "صلح " درآمریکای مرکزی راافشامی کنند.

چشم اندازانقلاب

آرمان توده های آمریکای جنوبی بر اثراین واقعیت که تاکنون یك حزب مارکسیستی - لنینیستی برای رهبری انقلاب درکشورهای این منطقه وجودنداشته،بسختی صدمه دیده است ،همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: "کلیدبسرانجام رساندن انقلاب دمکراتیك نوین نقش مستقل طبقه کارگروتوانائی آن ازطریق حزب مارکسیست لنینیست اش؛ دراستقرارهژمونی اش درمبارزه انقلابی است ،تجربه مکررومکررنشان داده است که حتی وقتی یك بخش ازبورژوازی ملی به جنبش انقلابی می پیوندد،نمی تواندیك انقلاب دمکراتیك نوین رارهبری کند و نخواهدکرد،چه برسدبه هدایت تابه آخر آن ،به همین ترتیب ،تاریخ ورشکستگی "جبهه ضدامپریالیستی "(یابطورمشابه "جبهه انقلابی ")که توسط حزب مارکسیست لنینیستی رهبری نشودرابه نمایش گذاشته است ،حتی زمانیکه چنین جبهه ای با نیروهای درون آن رنگ آمیزی " مارکسیستی "(دراصل شبه مارکسیستی)اتخاذ کنند.اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای رارهبری کرده و حتی ضربات سختی رابرامپریالیسم وارد آورده اند،امااثبات کرده اندکه اززاویه ایدئولوژیك وتشکیلاتی قادربه مقاومت در مقابل نفوذ امپریالیستی وبورژوائی نیستند. حتی درنقاطیکه چنین نیروهایی قدرت سیاسی راکسب کرده اندقادربه متحقق کردن تغییرانقلابی تمام عیارجامعه نبوده - اندودیریازودتوسط امپریالیستهاسرنگون میشوندیاخودشان دیریازودبه یك قدرت نوین ارتجاعی حاکم دراتحادباامپریالیست تبدیل می شوند." ۱۰

نیازمبرم به عناصرانقلابی اصیل جهت ایجادوشکل دهی احزاب مارکسیست - لنینیستی اصیل درآمریکای جنوبی باقیست ۰ مشکلات عمق یافته امپریالیسم آمریکاکه ذکرآنهارفت پابرجاست ۰خصوصاً آنکه در یك صحنه بین المللی که باتغییرات و تحولات بزرگ ناگهانی مشخص می گردد، می توان تصورکرد - درواقع می توانید بگوییدمحتمل است - که فورانهای توده ای درسطح بیسابقه ای می توانندبوقوع بپیوندند.تجربهٔ اخیردرپرو،جائی که سلطهٔ رویزیونیستی برتوده هاهمانقدر دائمی بنظرمی آمدکه سلطهٔ آمریکا،نمونهٔ خوبی ازاین واقعیت است که چگونه می توان راه رابروی جنگ انقلابی خلق کشود.نفوذجنبش انقلابی انترناسیونالیستی درکشورهای آمریکائی می تواندنقش مهمی رادرکمك به حل بنیادی ترین مشکلات مقابل پای شروع وگسترش یك جنگ انقلابی - یعنی تدوین یك استراتژی انقلابی وساختن یك تشکل انقلابی - بازی کند.

آمریکایاهرقدرت امپریالیستی در حیاط خلوت یانکی هامرکاری انجام دهند، زبانه های آتش دراین نقطه خاموش نشده، ونمی تواندچنین شود. ○

پاورقیها

۱- السالوادور: چهره انقلاب ،نوشته رابرت آرمسترانگ وژانت شنك (بوستون مطبوعات ساوت اند،۱۹۸۲)صفحه ۷۶ نقل شده درکتاب ملوین بورك

''El Sistema de Plantacion y la Proletarizacion del Trabajo Agricola en El Salvador,'' *Estudios Centroamericanos* (San Salvador: UCA EDitores)

(شماره ۳۳۵/۳۳۶ سپتامبر- اکتبر۱۹۷۶)

صفحه ۴۷۶

۲ - "مبارزه طبقاتی درالسالوادور"نوشته هارالدیونگ چاپ شده درنشریه چپ نو (لندن)شمارهٔ ۱۲۲(ژوئیه - اوت)صفحه ۸ ،نقل شده درکتاب ملوین بورك بنام ، پرولتریزه کردن کارکشاورزی درآمریکای لاتین :موردالسالوادور،چاپ به صورت استنسیل صفحه ۲۸ ، ۱۹۸۳

۳ - نیویورك تایمز ۲۸آوریل ۱۹۸۳

۴ - بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صفحهٔ ۷ و ۶

۵ - گزارش رئیس جمهوربه کمیسیون مشترك مجلسین درباره آمریکای جنوبی (نیویورك :شرکت انتشاراتی مك میلان ۱۹۸۴) صفحه ۱۱۱

ازجمله شمال آمریکای جنوبی ،مکزیك ، پاناما، آمریکای مرکزی می باشد.)

۶ - ژئوپلیتیك ،امنیت ،واستراتژی آمریکادرآبراههای دریای کارائیب (مؤسسه راند AF/RC ۲۹۹۷ - R نوامبر۱۹۸۳)صفحه ۸ (آبراههای دریای کارائیب یك درك ژئوپلیتیك آمریکاست که عموماً دربرگیرنده نه تنهادریای کارائیب وجزایرآن بلکه تمامی کشورهائی که درمرزهایش هستند،

۷ - همانجا صفحه ۳۰

۸ - لس آنجلس تایمز۴مارس ۱۹۸۵

۹ - تایم ۲۲ آوریل ۱۹۸۵

۱۰ - بیانیه صفحه ۳۲

* گروهی ازافرادشخصی که بافعالیتهایشان برقانونگذاری تاثیرمی گذارند. ○

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی تواندوظائف خویش رابه انجام رساند. مابه نامه ها،مقالات وانتقادات شمانیازمندیم وآنهارابا خوشوقتی پذیرائیم. نوشته هابایدیك خط درمیان تایپ شوند. ضمنا"شمامی توانیددرکاربرآوردن نیازهای بسیاردیگریاورماباشید:

ترجمه•جهانی برای فتح می بایدبطورمنظّم بهرزبان ممکن منتشرشود. این کارمستلزم وجودتعدادزیادی مترجم است تادرشبکهٔ انتشارات زبانهای گوناگون شرکت کنند. آن مترجمین بالقوّه ای که درتماس مستقیم باانتشارات زبان موردعلاقهٔ خویش نیستند می بایدبادفترمادرلندن تماس بگیرند(اگرمشتاق انتشارنشریه به زبانی جزآنچه هم اکنون جهانی برای فتح به آنهامنتشرمی شودهستید،لطفا"باماتماس بگیرید).

توزیع•جهانی برای فتح می بایدوسیعا"درتمامی کشورهای ممکن ،قابل دسترسی گردد. این بدان معناست که فعالین بایدشیوه های بسیارمتنوع وخلاقانهٔ توزیع رامتناسب با شرایط کشورخودتکامل بخشندودرصورت امکان ازکانالهای عادی تجارتی نیزسودجویند. ابتکارات محلی بایدبروی کاغذآمده وبامادرمیان گذاشته شوندتابدین ترتیب بطور متمرکزهماهنگ وجمعبندی شوند. برای آنهاکه درانجام این کاراساسی قدم پیش می-نهندمامی توانیم پیشنهادات وامکاناتی رانیزارائه کنیم.

کارهنری•جهانی برای فتح به یاری هنرمندان درگیردرجنبش انقلابی نیازمنداست. طراحی ها،کاریکاتور،نقاشی وسایرکارهای هنری رامی بایدبرای ماارسال کنید. خصوصاً دریافت عکسهای اصل وبریدهٔ مجلات ازسراسرجهان برای ماضروری است.

منابع مالی•قیمت جهانی برای فتح دربرگیرندهٔ جمع مخارج چاپ وانتشارآن نیست. نتیجتا"مابه کمك مالی آنان که اهمیّت انتشارمداوم این نشریه رادرك کرده ومسئولیت افزایش منابع مالی آنرابعهده می گیرندمتکی هستیم. حواله های پستی وچکهای اهدائی خودرامستقیما"به دفترمادرلندن ارسال دارید.

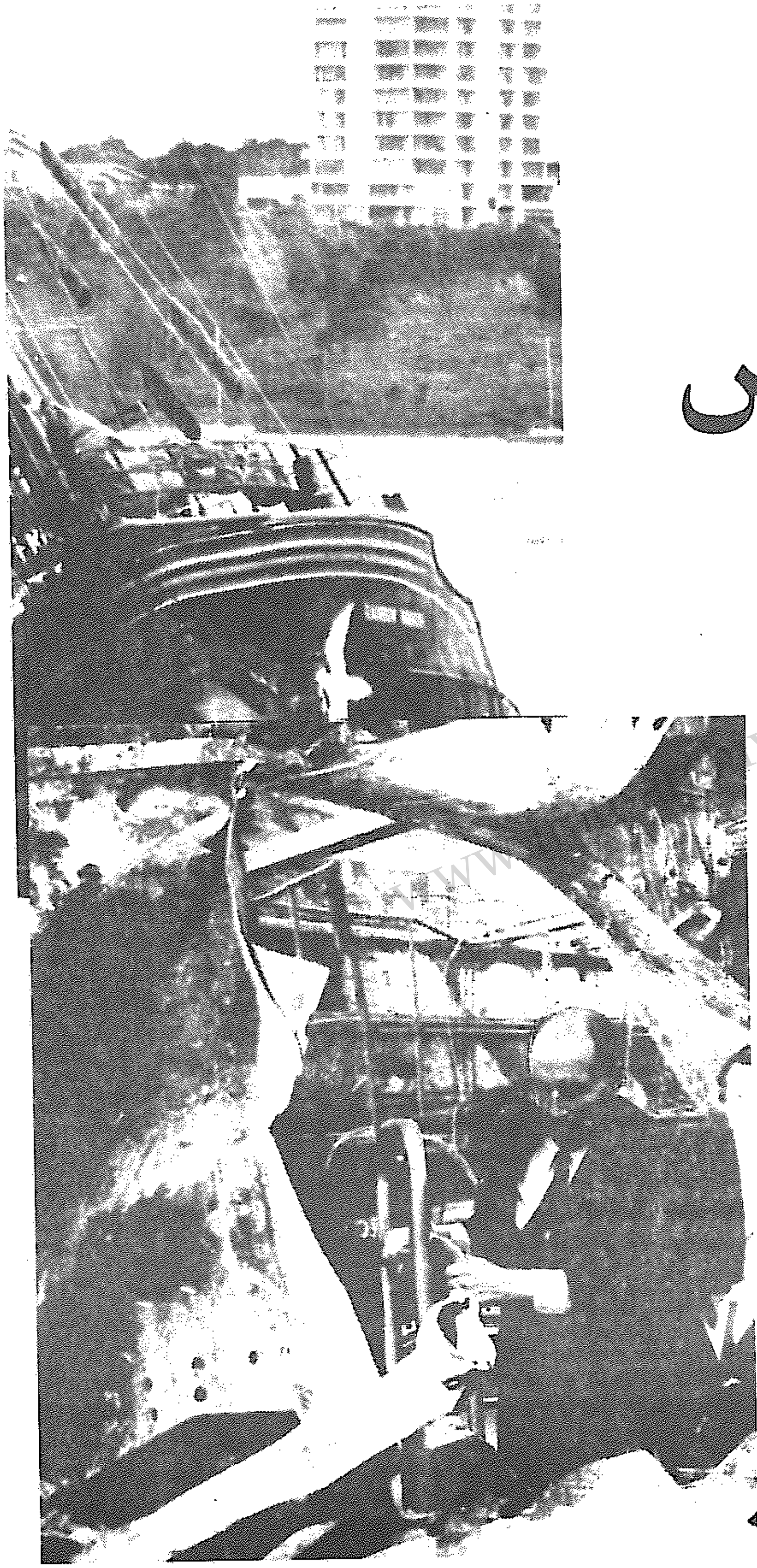
آدرس ما:

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.

تبلیغات درجهانی برای فتح

برخلاف تمامی مجلات،جهانی برای فتح برای تأمین مالی خودبه تبلیغات متکی نیست. بااین وجودشماره های آتی نشریه،آگهی هائی راکه هیئت تحریریه بااهداف ومقاصد کلی جهانی برای فتح متضادتشخیص ندهدقبول خواهدکرد. ماخصوصا"سازمانهاواحزاب سیاسی انقلابی،نشریات مترقی وتشکلات توده ای وامثالهم راتشویق می کنیم تاازآگهی-های پرداختی درجهانی برای فتح استفاده نمایند. نرخ آگهی به تناسب تقاضادراختیار شماست.

ماجرای گرین پیس



در دهم ژوئیه ۱۹۸۵، دو بمب در زیر بدنهٔ رینبو واریر (Rainbow Warrior) که در اسکله آکلند (Aukland) نیوزیلند لنگر انداخته بود منفجر شد و یک عکاس پرتقالی الاصل، فرناند و پریرا (Fernando Pereira) را کشت.

رینبو واریر کشتی پرچمدار "ناوگان" سازمان بین المللی گرین پیس (Green Peace) بود ـ گروهی از صلح طلبان وزیست شناسان که عمدتا در کشورهای امپریالیستی متمرکز بوده و پانزده سال است که، در اغلب موارد با قبول خطرات فراوان به ازمایش و بکارگیری اسلحه های اتمی اعتراض کرده و همچنین به امور دیگری با ماهیت محیط زیستی /مانند مبارزه برای نجات نهنگ ها ازنابودی کامل، پرداخته اند.

گرین پیس بخاطر این فعالیتها دشمنی قدرت های اتمی را خریده بود. به این جهت، بلافاصله پس از حمله جنایتکارانه در اسکله آکلند، مشخص نبود که دست چه کسی درکار این انفجارها بوده است. امریکا قطعا متهمی احتمالی بود، همینطور بریتانیای کبیر جائی که منزلگاه رسمی گرین پیس است، و برای دولت تاچر نوعی مزاحم ارزیابی می گردد. حتی



اتحاد شوروی علیرغم تلاشهایش برای استفاده از بعضی از مبارزات گرین پیس برای مقاصد تبلیغاتی خود، با این سازمان برخوردهای جدی در گذشته داشته است: در ۱۹۸۲ یك ناوگان کوچك به محدوده آزمایشی روسیه در منطقه کامچاتکا (Kamchatka) ـ نزدیك همان منطقه‌ای که روسها هواپیمای ۰۰۷ کره‌ای را سرنگون نمودند ـ وارد شده بود.

اما بخصوص فرانسه مورد شك بود. از سال ۱۹۶۵، فرانسه در حال استفاده از جزیره مورورو‌ا (Mururoa) در منطقه فرانسوی اقیانوس آرام پلی نزی (Polynesia)، برای آزمایش و تکامل اسلحه‌های اتمی خود بوده است. فرانسه تا سال ۱۹۷۵ برنامهٔ آزمایش اتمسفری خود را ادامه داد. از آنموقع آزمایش های زیر زمینی فراوانی انجام شده است، که هر کدام بستر آتشفشانی زیر جزیره را هر چه بیشتر تضعیف نموده و تمام جزیره و آلودگی‌های تجمع یافته آنرا تهدید به سرازیر شدن به اقیانوس آرام می کند.

به این دلایل گرین پیس بطور مداوم بر علیه آزمایش های اتمی فرانسه در مورورو‌ا مبارزه نموده و عکس العمل خشونت آمیز مقامات فرانسوی را بر انگیخته است. در یك مورد در آوایل ۱۹۷۰، ملوانان فرانسوی به یکی از کشتی های گرین پیس وارد شده، و سرنشینان غیر مسلح آنرا از جمله رهبر کنونی گرین پیس، دیوید مك تاگارت (David Mc Taggart) که یك چشم خود را جریان این برخورد از دست داد و حشیانه کتك زدند.

بهنگام غرق شدن رینبو واریر، گرین پیس برای مبارزه دیگری بر علیه آزمایش اتمی فرانسه در مورورو‌ا آماده می شد. مقامات در پاریس بخصوص، در بارهٔ خنثی نمودن این مبارزه دلواپس بوده، و در عین حال، با اظهاریه‌های بلند بالا حضور فرانسه در اقیانوس آرام، که تحت حملات فزایندهٔ جنبش استقلال در نیو کلدونیا و همچنین امپریالیسم استرالیا و نیوزیلند قرار گرفته بود را جار زده و تبلیغ میکردند.

تعجب آور نیست که شك و تردید بروی فرانسه متمرکز شد، مخصوصا وقتی که دو روز بعد از انفجار، پلیس نیوزیلند یك "زوج" با پاسپورت قلابی سوئیسی را دستگیر نمود و بزودی آشکار گردید که آنها از مامورین پلیس مخفی فرانسه (D.G.S.E) بودند. بسرعت، دولت نیوزیلند به رهبری دیوید لانگی (David Lange) لاف زن سوسیال ـ دمکرات، فرانسه را متهم نمود. با این وجود و علیرغم تمام اینها، حتی در حالیکه شواهد بطور روزانه زیادتر می شدند، دولت فرانسه بطور مداوم هر گونه نقش رسمی در حمله به رینبو واریر را انکار نموده و پرهیزکارانه قول همکاری در تحقیقات و در نتیجه "مجازات" هر فرانسوی ناشناسی که بطور اتفاقی امکان داشته در ماجرا درگیر بوده باشد را داد. (البته بصورت فردی!)

این آغاز افتضاحی بود که مانند آن در تمام طول عمر دولت میتران در فرانسه دیده نشده بود. این ماجرا از بسیاری از زوایا با موضوع واترگیت (Watergate) در آمریکا قابل مقایسه بوده و بسیاری از خصوصیات آن را در خود داشت: اعمال جنایتکارانه انجام شده توسط خود دولت، دروغگویی ناشیانه توسط مامورین رسمی در تمام سطوح برای مخفی نگاهداشتن موضوع، "راه پیدا کردن اسناد سری" به روزنامه‌ها توسط مامورین دولتی که هر کدام در تلاش حفظ آتیهٔ خود به بهای آتیهٔ همکاران خود بودند؛ تلاشهای دسته‌بندی های رقیب طبقهٔ حاکمه برای استفاده از جریان گرین پیس جهت تأمین منافع سیاسی خود، روند شتاب یابنده‌ای از اتهامات و ضد اتهامات وضد دروغها که از کنترل خارج شده بودند، افشاء شدن هر چه بیشتر مقامات دولتی مقدس بعنوان کوته بینان، خود پرستان دروغگو و جنایتکاران.

مهمترین چیزی که گرین پیس را از واترگیت متفاوت می ساخت مبدا آن بود (که همچنانکه خواهیم دید، تنها چیزی است که تمام احزاب "مسئول" در فرانسه چپ و راست در تلاش محو آن بودند). در حالیکه افتضاح واترگیت در آمریکا بسادگی بصورت یك مورد بازی غیر قانونی درون بورژوازی گردید (فرستادن مامورین برای جاسوسی به داخل دفاتر ادارات مرکزی حزب دمکرات رقیب) موضوع گرین پیس با کشته شدن یك نفر در جریان حمله‌ای تروریستی بر علیه سازمانی صلح طلب آغاز گردید ـ که در خدمت منافع جنایات بزرگتری انجام شد: هر چه مستحکم تر کردن فشار چنگال امپریالیسم فرانسه بر روی قسمت اعظم اقیانوس آرام و آمادگی برای جنگ هسته‌ای.

فرانسه در اقیانوس آرام

اگر چه "قلمرو سنتی نفوذ" امپریالیسم فرانسه، افریقا و خاورمیانه است، امپریالیسم فرانسه در اوج قدرت خود قادر به گسترده تر کردن نفوذ و مجادله با رقبای خود در سراسر جهان بود. حتی امروز باقیمانده‌های امپراطوری استعماری فرانسه در جاهایی که مدل قدیمی و عریان استعمار، نظام معمول می باشد وجود دارد. این بخصوص در مورد "جزایر مستعمره" که در سراسر اقیانوسهای جهان پراکنده اند و فرانسه از آنها حفاظت می کند مثل: لاری یونیون (La Reunion) در اقیانوس هند، گوادالوپ (Guadaloupe)

و مارتینیک (Martinique)در کارابین (Caribbean) وبالاتر از همه، کلدونیای جدید (New Caledonia) وپلی‌نزی فرانسه (French Polynesia) در اقیانوس آرام، حقیقت دارد .

متصرفات فرانسوی در جنوب اقیانوس آرام مجموعا ۲۲،۷۰۰ کیلومتر مربع می باشد که متشکل از بیشتر از ۱۲۰ جزیره است . وسیعترین این متصرفات، کلدونیای جدید، جمعیتی ۱۴۰،۰۰۰ نفره دارد در حالیکه ساکنین پلی نزی ۱۷۰،۰۰۰ نفر هستند . یك عامل که خصوصاً این متصرفات را پر ارزش می سازد توافق‌نامه بین المللی حاضر است که به هر دولتی حقوق اقتصادی انحصاری در مورد بستر اقیانوس به مسافت ۲۰۰ کیلو متر از سواحل آنرا می دهد . دویست کیلو متر بدور هر جزیره فرانسوی در اقیانوس آرام بمیزان محدودهای اقتصادی چهارده برابر مساحت فرانسه است .

تنها منافع آنی اقتصادی نیست که فرانسه را تشویق به جنگی شدید برای حفاظت از جای پای خود در اقیانوس آرام می کند . امپریالیستهای فرانسوی همچنین بسیار آگاه هستند و به منافع استراتژیك و دراز مدت خود در منطقه اهمیت می دهند . یکی از رهبران سیاسی فرانسه گفت که اقیانوس آرام در قرن ۲۱ همان نقشی را بازی خواهد کرد که مدیترانه در دوران باستان و اقیانوس اطلس در سیصد سال گذشته بازی کرده اند، وسخنگویان تمام گرایشات سیاسی در فرانسه بسیار بسیار روشن کرده اند که فرانسه قصد دارد آنزمان که قرار است غنایم اقیانوس آرام تقسیم گردند، اگر در بالای میز نباشد، پشت آن باشد .

تمام اینها با سیاست هسته ای فرانسه ارتباط کامل دارد . بالاخره حفاظت و گستراندن امپراطوری امپریالیستی در جهان امروز بیشتر از هر چیز به سلاحهای اتمی ارتباط دارد . و بورژوازی فرانسه، وهمچنین تمام احزاب سیاسی آن، پنهان و آشکار، این را بسیار خوب می‌فهمند . بنابراین چه نشانه دیگری به خوبی انفجارات اسلحه‌های اتمی در جزایر دور دست اقیانوس آرام می‌تواند حاکی از واقعیت امپریالیسم فرانسه و جاه طلبی های آن باشد . دورای منافع نظامی آنی این آزمایشات (و این سئوال نیز پرسیده شده است، و بدون دلیل هم نیست . که اگر به آن بی خطری هستند که فرانسوی ها می گویند چرا در خود فرانسه انجام نمی گیرند) بیانیهٔ روشن سیاسی وجود دارد . همچنانکه مقامات رسمی دولت بطور آشکار اعلام می‌کنند، لازمه" منصرف کردن" فرانسه این است که دشمن اطمینان حاصل کند که در صورت لزوم فرانسه از اسلحه‌های اتمی خود استفاده خواهد کرد و به این ترتیب یکی از سیاستهای کلیدی فرانسه در تمام صور خود بهبود، آزمایش و آمادگی برای استفاده از اسلحه‌های اتمی خود می باشد . انهدام وحشیانه یك کشتی پاسیفیست خود یك پیام روشن از مقاصد امپریالیسم فرانسه برای حفاظت وتوسعه امپراطوری به هر قیمت که شده وهمچنین انعکاسی است از تشدید تضادهایی که فرانسه و نیروهای امپریالیست دیگر را هل می دهد تا هر چه پر انرژی تر خود را برای جنگ جهانی آماده سازند .

تمام این در سیاستهای بین‌المللی فرانسه نیز منعکس است و بخصوص نقش رئیس جمهور فرانسه که، بالاتر از همه، نگهبان و ماشهٔ نهائی سومین نیروی اتمی در جهان است . این نقش توسط دوگل حکاکی شده بود، کسی که فورس دو فراپ (Force de Frappe) برایش عنصر حیاتی در تجدید شرکت " برحق" فرانسه در جهان بود . این سیاست توسط تمام رئیس جمهورهای فرانسه منجمله فرانسوا میتران سوسیالیست، مدافع بزرگ حقوق بشر! ادامه پیدا کرده است . در حقیقت خواست اساسی بورژوازی از حزب سوسیالیست این بود که مخالفت زبانی خود علیه سلاحهای هسته‌ای را که با تمام بی محتوی بود نقش، در گذشته اش خود را گذاشته بود، متوقف کرده و نیروهایش را به گرد فورس دو فراپ بسیج کند . عوض شدن موضع رسمی حزب سوسیالیست بر روی اسلحه‌های اتمی، عنصر کلیدی در انتخاب میتران بعنوان رئیس جمهور بود .

از آغاز ریاست جمهوری، میتران به هیچوجه به این قول خود خیانت نکرده است . در حقیقت در حالیکه سیاست های وی سراسر با یك چرخش بعد از دیگری بطرف راست مشخص شده اند، هیچ عرصهٔ دیگری وجود ندارد که ماهیت ارتجاعی و امپریالیستی وی در آن به اندازه امور هسته‌ای روشن باشد . او با حرارت برای استقرار موشك های اتمی امریکایی در اروپا جنگیده است، با شدت تمام تحقیقات فرانسه بر روی بمب نوترونی را افزایش داده، وناوگان زیر دریایی هسته‌ای را مدرنیزه کرده است . میتران تا آنجا جلو رفته است که با تکبر و مسخرگی سهوی گفته است "la dissuasion c'est moi" (با اشاره به گفته مشهور لوئی چهارده هم که گفت " l'etat c'est moi " یا "من دولت هستم" .)

همچنانکه گفته شد امپریالیسم یك پدیدهٔ پارتیزانی نیست . به این معنا که در فرانسه استراتژی اساسی‌تعیین موقعیت کشور به پرخاشگری های احزاب سیاسی بورژوازی بستگی‌ندارد، بالعکس، خطوط عمومی سیاست های امپریالیستی فرانسه از یك " توافق عمومی " بسیار گسترده بر خوردار است . حتی رویزیونیست های حزب کمونیست فرانسه (PCF) مخالفت خود را با فورس دِ فراپ کنارگذاشته‌اند .

و به این ترتیب بر این زمینه است که افتضاح گرین پیس منفجر گردید . ذره ذره وضعیت مسخره‌ای رشد کرد که در آن بحران واقعی رژیم میتران در کنار جنگ داخلی درون صفوف محافل حاکمه شکل گرفت، در حالیکه تمام مسئولین مربوطه بر روی اصلی‌ترین مسئله صد در صد متحد بودند : که فرانسه نیروهای اتمی خویش را حفظ نماید، که آزمایشات در موروروا انجام گیرند، که فرانسه یك " قدرت در اقیانوس آرام " باقی بماند، واینکه هر کس جرئت نمود دست خود را بر روی حاکمیت فرانسه (بخوان، توانائیش در حفاظت از سلاحهای هسته‌ای و استفاده از آنها آنطور که صلاح می بینید) بلند کند وحشیانه سرکوب گردد .

آشکارشدن افتضاح

بلافاصله پس از دستگیری زوج " تارنج ها " _ D.G.S.E _ آقای تارنج Turenge (در حقیقت آلن مافارت (Alain Mafart) به یك شماره متعلق به D.G.S.E تلفن زد (از زندان !) تا به پاریس هشدار بدهد که فرار دو نفر ناکام مانده و به این ترتیب از ساعات

آغازین، مقامات رسمی بالا آگاهی داشتند که جاسوسان فرانسوی در نیوزیلاند دستگیر گردیده و برای حمله به "رینبو واریر" تحت تحقیقات قرار دارند. لاپوشانی از آنجا آغاز گردید.

ابتدا سرویس مخفی فرانسه تلاش نمود تا قدرت خارجی دیگری را جهت قبول مسئولیت در قبال رینبو واریر پیدا نماید. ظاهراً با سازمان اطلاعات بریتانیا که بنظر می رسد از حرکات "تارنجها" کم و بیش آگاه بوده و احتمالاً مقامات نیوزیلاند را پیش از وقوع حمله آگاه کرده بودند، تماس گرفته شد. بریتانیائی ها رد کردند. سوئیسی ها آشکار نمودند که با هیچ گونه تلاشی برای تامین یک "پوشش" سوئیسی برای جاسوسان دستگیرشده موافقت نخواهند کرد.

در این اوضاع، دائره جاسوسی فرانسه مشغول پخش انواع مختلف "ضد اطلاعات" ـ سرنخ های قلابی به روزنامه نگاران به منظور دامن زدن به ناروشنی اصل موضوع ـ بود. برای مثال، گزارش شده بود که این یک نقشه شیطانی توسط "آنگلو ـ ساکسون ها" بوده که حمله کنند و بعد فرانسوی ها را به آن متهم کنند. این طرح خدمت بخود، توسط بیش از یک نشریه "قابل احترام" (هم چپ و هم راست) بطور خالصانه تکرار گردید و در ماههای بعد نیز در اشکال مختلف مداوماً ظاهر می گردید. تلاش شد تا نشان داده شود که حتی اگر چند فرانسوی در حمله دست داشته اند این باید کار متعصبین دست راستی باشد و نه دنباله روان معتقد به قوانین دولتی و غیره و غیره.

در این اوضاع آسیاب شایعه برای بی اعتبار نمودن گرین پیس بکار انداخته شده بود. از آنجا که سازمان از حیثیت فراوانی در فرانسه و در بسیاری از کشورهای دیگر برخوردار بود لازم آمد تا انواع دروغها بی ـ اساس درباره آن پخش شود. گفته شد که رینبو واریر به وسایل جاسوسی مجهز بوده و منظور اصلی آن زیرنظر گرفتن آزمایشات اتمی فرانسه برای منافع شوروی است. تلاش گردید تا عکاس مقتول یک جاسوس زبردست نشان داده شود.

این تلاشها حتی زمانیکه مدارک جدید، شرکت سازمان جاسوسی فرانسه را هرچه دقیقتر نشان می دادادامه پیدا کردند. هویت اصلی تارنج ها بزودی روشن شد و همینطور حضور مرموز یک کشتی مسابقهای بنام اوویا Ouvea که لنگرگاه آن نومیا Noumea در "نیوکالدونیا" بوده و بر حسب اتفاق درست پیش از حمله در نیوزیلاند بود. روشن می شود که سرنشینان اوویا متشکل از مردان قورباغه ای جنگی پایگاه کورسیکا Corsica هستند که مستقیما تحت فرماندهی سازمان جاسوسی فرانسه قرار دارند...

همچنین آشکار شد که یک مامور مشخص فرانسوی، کاپیتان کریستین کابون (Captain Christine Cabon) در ماه مه آوریل ۱۹۸۵ بداخل سازمان گرین پیس در آکلند نفوذ کرده و همچنین علاقهٔ شدیدی به در کسب اطلاعات درباره انواع مشخصی از وسایل شنای زیر آب در نیوزیلاند از خود نشان داده بود. این مامور تحت نام ساختگی فردریک بونگیو (Frederique Bongieu)، توانست ورود خود بدرون صفوف گرین پیس را با چندین "ملاقات اتفاقی" در میان دوستداران اقیانوس و سپس با "تبدیل" شدن از هوادار نیم بند سیاست اتمی فرانسه به یک صلح طلب خلل ناپذیر که او را هرچه بیشتر قانع کننده میساخت، عملی نماید.

علاوه بر همه اینها اوویا کشتی مسابقهای بسیار گرانقیمت، از صحنه گیتی ناپدید گردید. اینکه بر سر اوویا چه آمد هنوز روشن نیست اما اخبار روزنامهها نشان می دهد که در دریا غرق گردیده و سرنشینان آن سوار یک زیر دریایی فرانسوی شده ـ اند.

تمام آنچه در بالا گفته شد برای از خجالت رنگ عوض کردن هر دولتی کافی است. و تا اوایل اوت روزنامه لوموند (Le Monde) پاریس بصورت کم و بیش آشکارمیگفت که زمان کم کردن تلفات از طریق گشودن آتش و گذاشتن تقصیر بگردن وزیر دفاع چارلز هرنو (Charls Hernu) فرا رسیده است. نخست وزیر میتران لارنت فابیوس (Laurnet Fabius) نیز ظاهرا عقیدهای مشابه این داشت.

معذالک، میتران تلاش برای سالم بیرون آمدن از طوفان را انتخاب کرد. او هنوز یک مدرک داشت که بکارش می آمد: بنظر می رسد که نه "تارنج ـ ها" و نه سرنشینان اوویا هیچکدام نمی توانستند بمبی که رینبو واریر را غرق نمود شخصا کار گذاشته باشند. و به این ترتیب میتران سیاست دو جانبه تکبر فزاینده و در عین حال یک هوادار قدیمی دوگل، برنارد تریکوت (Bernard Tricot) را برای نوشتن گزارشی جهت روسفید نشان دادن دولت بکار گرفت.

گزارش "تریکوت"

گزارش تریکوت نمونه بارز دوروئی و دروغ بود. تحقیق او ظاهرا شامل مصاحبه با مقامات کلیدی مختلف دولت و پرسیدن از آنها که "آیا شما رینبو واریر را غرق کردید؟" وبعد انکار ایشان را بعنوان مدرکی بر بیگناهی فرانسه ارائه دادن بود. برای مثال، ماموریت اوویا بسادگی "تمرین جهت یابی در جنوب اقیانوس آرام!" و البته در مرحله دوم، بررسی امکان پیوستن به یک ناوگان گرین پیس در یک تاریخ دیرتر بود. "تارنج ها" تنها برای یک ماموریت ساده اطلاعاتی بر علیه نیروهایی که منافع فرانسه را تهدید می کردند آنجا بودند. تریکوت حتی در گزارش خود با بلاغت به توانایی کشتی رانی سرنشینان اوویا و اینکه چگونه این مطلب نظر احترام نیوزلاندی ها را جلب کرده است، جلامی دهد. او هرگز این سئوال را مطرح نکرد که چگونه کشتی ناپدید گردید، او حتی با سرنشینان آن هم مصاحبه نکرد. از همه جالبتر او هرگز توضیح نداد که چرا لازم بود مردان قورباغه ای جنگی را برای یک ما ـ موریت ساده اطلاعاتی دست داشته باشند. او در گزارش خود در ۲۵ اوت نتیجه می گیرد "تمام آنچه که دیده و شنیده ام به من این اطمینان را می ـ دهد که هیچگونه تصمیمی برای صدمه زدن به رینبو واریر از جانب مقامات دولتی گرفته نشده بود."

از تمام جوانب به گزارش تریکوت با خنده و حیرت برخورد شد. مشکل است تصور کرد که هرگز انتظار باور کردن آن نیز می رفته است. بنظر می رسد که هدف گزارش تریکوت طی سلسله مراتب قانونی یک بازرسی بود و اساسا نشان دادن اینکه تمام مو ـ ضوع می باید تحت پوشش الزامات ماستمالی گردد، بود.

سخنان فابیوس در ۲۹ اوت در میان غوغایی که انتشار گزارش تریکوت را دنبال نمود بخصوص جالب توجه اند.

در حالیکه فابیوس مجبور به قبول این بود که "من شک دارم"، نکته اصلی او به مبارزه طلبیدن بود: "بعنوان یک قدرت اتمی و قدرت در اقیانوس آرام ما باید از آنچه که در منافع فرانسه و منطقه است دفاع کنیم. با این وجود فعالیت هایی هستند که در تضاد با منافع ما هستند: هیچکس و بخصوص کسانی که اینگونه فعالیت‌ها را تشویق می کنند (یعنی نیوزیلند)، نباید تعجب کنند که ما در حفاظت از منافع خود هوشیار هستیم".

در همین سخنرانی فابیوس به گرین پیس حمله می کند که سازمانی است "در تلاش دیکته نمودن سیاست دفاعی به فرانسه" و با دعوت نیوزیلاند به مبارزه برای به نمایش گذاردن مدارک اثبات اینکه مامورین فرانسوی کشتی را منفجر نمودند، پایان می‌دهد. به کلامی دیگر، "اگر می توانید ما را بگیرید". بخصوص مسخره است که بعد از جوش و خروش های اولیه نخست وزیر نیوزیلاند "لانگی" سخنرانی فابیوس را "قابل احترام تر و بسیار سازنده‌تر" از بیانیه های قبلی فرانسوی یافت. بهر حال، مطالعه دقیق گزارش تریکوت ـ روشن شدن اینکه چرا میتران، بقول ریچارد نیکسون در جریان بحران واترگیت، موضع "ساختن دیوار سنگی" را انتخاب کرد، کمک می نماید. بنظر می رسد که تمامی عملیات علیه رینبو واریر چنان بزرگ بود (۳ میلیون فرانک فرانسوی) که احتیاج به اختصاص بودجه ویژه‌ای داشت. و به این ترتیب حتی اگر کسی بحث کند که عملیات از پیش به تصویب مقامات بلندپایه دولت نرسیده بودند، بدون تائید مستقیم کارمند خصوصی میتران ـ شخص ژنرال سالنیر (Saulnier) رئیس مامورین ارتشی وقت میتران و فرمانده کنونی کل نیروهای مسلح فرانسه ـ امکان پذیر نبوده است. مشکل کسی بتواند باور کند که ژنرال بدون مشورت با رئیس خود تن به امضاء کردن داده است. در این میان منافع بسیار شخصی میتران مطرح است که تلاش می کند تا به هرقیمتی که شده از این افسانه که عملیات فرانسه بر علیه رینبو واریر، مردان قورباغای جنگی، کشتی های مسابقه‌ای همه و همه برای ماموریت ساده جمع آوری اطلاعات بوده است حفاظت کند. بعد ها معلوم شد، که برای در‌خواست بودجهٔ اضافه به امضاء یکی از کارمندان شخصی فابیوس احتیاج بوده است. افسوس، که علاقهٔ فرانسوی ها به کاغذ بازی اسباب دردسرشان می شود...

علیرغم ناباوری جهانی بر گزارش تریکوت دولت فرانسه با شجاعت به سماجت خود ادامه داد. روز ۱۸ اوت میتران به عمل بسیار غیرمعمول دستور عمومی به نیروهای نظامی دست زد دائر بر اینکه "اگر لازم است با زور، از هر ورود غیر مجاز بداخل آنها و فضای جزایر موروروا وفانگاتافای (Fangataufa) پلی نزی فرانسه جلوگیری نمائید.... من تاکید می کنم که آزمایشات اتمی تا زمانیکه توسط مقامات فرانسوی و تنها ایشان، لازم تشخیص داده شود در اقیانوس آرام ادامه پیدا خواهند کرد".

در اوائل سپتامبر او با بازدید سلطنتی ناگهانی از... جزیره موروروا برای بازرسی شخصی از پایگاه آزمایشات هسته‌ای (پس از مشاهده پرتاب یک موشک ـ متاسفانه یک نقص تکنیکی ـ در مستعمره فرانسوی گایانا (Guyana) در آمریکای جنوبی) قدم بهتری برداشت. میتران تمام سفرا، فرماندهان ارتشی، و رؤسای مناطق را احضار نمود تا برای یک گردهمایی که "کمیته اقیانوس آرام" نامیده بود در موروروا به او بپیوندند. زمانیکه نخست وزیر لانگی احساس نمود مجبور است بخاطر احساسات شدید ضد اتمی در نیوزیلاند چند اعتراضیهٔ توخالی دیگر صادر کند، میتران غیر‌محترمانه جواب داد، "بنظر درست می رسد که از زخم ها و اتهاماتی که بر فرانسه وارد می شود جلوگیری گردد". برای شخص این سئوال پیش می آید که عکس العمل میتران در مقابل یک قدرت خارجی که کشتی را در سن (Siene) غرق کند، چه می تواند باشد!

سد می‌شکند

روز هفدهم سپتامبر بحران گرین‌ـپیس به حدّت تازه‌ای رسید. روزنامه "نیمه رسمی" (اگر هیچگاه چنین چیزی وجود داشته) لوموند مسئله‌ای که تا آنموقع همه می دانستند را بعنوان یک واقعیت اعلام کرد که مامورین فرانسوی کشتی رینبو واریر را منفجر کرده‌اند. از این گذشته روزنامه لوموند کلید اصلی درک چگونگی این حمله را نیز در اختیار عموم گذاشت: به این ترتیب که یک تیم سوم از مامورین فرانسوی (که نه زوج تارنج بود ماندو نه از خدمه کشتی اوویا) بمب را کار گذاشته و بلافاصله شهر را ترک کرده‌اند. دو روز بعد مجله هفتگی له اکسپرس این داستان را تائید کرد و مشخصات و هویت مامورین اجرای این عملیات را بر ملا ساخت. هر دوی آنها متعلق به همان مرکز آموزش در کورسیکا هستند که محل تعلیم مردان جنگی قورباغای است.

میتران که بنظر می رسد خجالت سرش نمی شود، نسبت به این اتفاقات اخیر عکس العمل نشان داد و نامه سرگشاده‌ای به نخست وزیر فابیوس نوشت و از او خواست که تعدادی از سران درگیر در این ماجرا را از کار کنار بگذارد و اشاره کرد که او هم مثل بقیهٔ مردم فرانسه هر چیز در مورد این ماجرا می داند از طریق خواندن روزنامه ها است. این نامه سرگشاده باعث خشم فابیوس شد و او هم بنوبهٔ خود در مطبوعات فاش کرد که چهار بار در ماه اوت برای اخراج هرنو از میتران تقاضا کرده بود ولی خود میتران هیچگاه راغب نبوده همپالگی قدیمی و محبوبش در نیروهای ارتش از کار برکنار بشود.

بهر ترتیب هرنو تقاضای استعفا کرد و میتران با چشمان اشک آلود این استعفا را پذیرفت ("من باید درد و غم و سپاسگزاریم را از این بابت اعلام کنم... تو همواره از احترام من و مردم فرانسه که قدر خدمات شایستهٔ ترا به این کشور می دانند برخوردار خواهی بود"). دریا سالار لاکوسته (lacoste) بدون تشریفات اخراج شد. پل کویلس (Paul Quilles) بعنوان وزیر دفاع جدید انتخاب شد و بمحض تصدی این مقام "با تعجب!" متوجه شد که مدارک مربوط به امور گرین پیس گم شده‌اند. بلافاصله پس از آن فابیوس اعلام کرد که تحقیقات او این مسئله را "فاش" کرده است که تصمیم مبنی بر غرق کردن رینبو واریر توسط چارلز هرنو و دریا سالار لاکوسته گرفته شده است. چند افسر ارتشی دستگیر شدند البته نه بخاطر شرکت در انفجار رینبو واریر، فقط تنها کسانی توسط دولت فرانسه زندانی شدند که مخفیانه اطلاعاتی به مطبوعات داده

بودند! در عرض چند روز کاخ الیزه مسئله را رسما پایان یافته اعلام کرد و روزنامه لوموند هم چاکرانه این مسئله را پذیرفت. ماجرای گرین پیس به مقالات کوچک صفحات آخر روزنامه ها تقلیل مکان پیدا کرد و در رای گیری عمومی اعلام شده که "مردم" از خواندن اخبار رسوائی آن "خسته" شده اند.

یکی از دلائل این "از بین رفتن علاقه" شدید خواست عمومی سر کار نگاهداشتن میتران بود: بین هرنو و رئیس جمهور تنها یک گوشت قربانی محتمل دیگر وجود داشت و آنهم لورنس فابیوس بود که مشخص کرده بود که اگر برکنار شود میتران را هم با خودش پائین خواهد کشید. آنچه که در معرض تهدید قرار داشت میتران بعنوان یک سیاستمدار نبود، میتران رئیس جمهوری بود که صاحب کلید انبار موشکهای اتمی فرانسه است. آن طور که یک وزیر بدنام دست راستی در دولت سابق ژیسکاردستن گفته است: "رئیس جمهور بعنوان سمبل اتحاد ملی، می بایستی از تمام تغییر و تحولات درون دولت باشد، غیر از موارد خیانت به مصالح عالیه". نجات میتران همچنین بخشی از تدارک برای چیزی که به "همزیستی" معروف شده می باشد که اشاره به موقعیتی در فرانسه است که بعد از انتخابات پارلمانی در بهار سال ۱۹۸٦ احتمالا یک اکثریت دست راستی در فرانسه بقدرت خواهد رسید و در عین حال میتران برای دو سال دیگر همچنان رئیس جمهور باقی خواهد ماند. اغلب رهبران اصلی اپوزیسیون در مورد "همزیستی" با میتران با رضایت صحبت کرده اند.

آنچنانکه روزنامه لوموند در یک سرمقاله در رابطه با "تفاوتهای" مابین جریان گرین پیس و واترگیت نوشت: "شکی نیست روشی که برای متوقف کردن گرین پیس انتخاب شده بود احمقانه و جنایتکارانه بوده. اما امکان ندارد بتوان مدعی شد که نیروی ضربتی در اکلند در خدمت منافع شخصی آقای میتران عمل کرد". به زبان دیگر، اگر ریچارد نیکسون را می توان بخاطر استفاده از تاکتیک های جاسوسی برای انتخاب مجدد از مقام خود خلع کرد، آقای میتران باید بخاطر اینکه از جانب مهمترین منافع یعنی حاکمیت بورژوازی عمل کرده است محافظت شود.

رخوت توده ها

در تمامی طول این ماجرا صدای یک نیرو بگوش نمی رسد - صدای پرولتاریا و انقلابیون و مردم مترقی فرانسه. در حقیقت، تا آنجائیکه ما می دانیم، حتی یک تظاهرات هم بر علیه جنایت انفجار در کشتی <u>رینبو واریر</u> بر علیه دولت فرانسه صورت نگرفت.

البته این سکوت کر کننده توضیحات متعددی وجود دارد. بخش اعظمی از مردم به پشتیبانی خود از هیئت حاکمه ادامه می دهند، استقلال نسبی نیروهای هسته ای فرانسه از ایالات متحده امریکا تا حد زیادی بورژوازی فرانسه را از انزجار عمومی از سلاحهای هسته ای که در چند سال اخیر اکثر کشورهای اروپای غربی را فرا گرفته دور نگه داشته است. علاوه بر این، بعضی از نیروهای اجتماعی که از آنان انتظار عکس العمل در این مورد می رفت کسانی هستند که بدست پدیده میتران، اول گول خوردند، بعد خلع سلاح شدند و در آخر هم روحیه شان تضعیف شده است. در اینکه میتران از درون این جو نا آرام موفق بیرون امد شکی وجود ندارد و این کاری بود که رئیس جمهور علنا "دست راست" نمی توانست انجام بدهد. نظریات وزیر محیط زیست، هیورت بورچاردیو (Huguette Bourchardeau) نماینده یک حزب خرده بورژوازی (P.S.U) که تا این اواخر به "جناح افراطی چپ" در دولت میتران معروف بود پیشگوئی های جالبی را ارائه می کند. این خانم اعلام کرده که هرنو "خیلی شجاعت داشت که مسئولیت اعمالی را که به وزارت دفاع ربط داشتند بعهده گرفت" و همینطور ایشان "بخود می بالد از اینکه در دولتی شرکت دارد که خود را موظف به روشن کردن افتضاحاتی اینچنین می بیند". جالب اینجاست که وزارتخانه این خانم درست چند ماه قبل از حمله به کشتی گرین پیس ۳۰ هزار فرانک به آن کمک کرده بود! بورژوازی فرانسه قطعا هنوز تاکتیکهائی بکار می برد تا "دست چپی های" قدیمی فراوانی که دوروبرش هستند را وادارد که وفادارانه حتی برای وحشیانه ترین جنایاتش هم بهانه و پوشش درست کنند.

پیس" احتمالا" می تواند به بهترین نحو در عدم وجود یک نیروی سیاسی انقلابی آگاه، یک حزب پرولتاریائی پیشگام که بتواند واقعا مسائل و مواردی را که بورژوازی عرضه می کند بصورت بنیادی زیر سئوال ببرد بیان شود. از طرفی همه چیز روشن بود: دولت فرانسه کشتی را منفجر کرده بود و تمامی مقامات از غواصان نظامی گرفته تا خود میتران دستشان باین جنایت آلوده بود. با اینحال بورژوازی موفق شد کنترل برملا شدن این افتضاح را چنان بدست بگیرد که در نهایت به نفع طبقات حاکمه تمام شود: چه کسی دستور حمله را داد؟ آیا مامورین مخفی عمدا در بی اعتبار کردن رژیم ناموفق ماندند؟ بهترین راه برای از میان برداشتن گرین پیس چیست؟ غیره وغیره.

افتضاح جریان گرین پیس موقعیتی عالی را برای نیروهای واقعی انقلابی فراهم کرد که طی آن ماهیت امپریالیستی فرانسه و جنایات خونین آنرا افشاء کنند. اما در غیاب چنین نیروهائی که قادر و مایل بر بعهده گرفتن چنین مسئولیتی باشند، بورژوازی موفق شد در باره مهمترین نکات سیاسی حکم بدهد که "دیگر تمام شد": که فرانسه یک نیروی امپریالیستی در جهان است و این شامل اقیانوس اطلس جنوبی هم می شود، که نیروهای هسته ای این کشور برای محافظت و توسعه این امپریالیسم هستند، که مدعیان خود ساخته دفاع از حقوق انسانی اگر احساس کنند منافع حیاتیشان در خطر است برای درهم کوبیدن مخالفین خود، اگر چه نسبتا بی آزار هم باشند به هر وسیله ای متوسل خواهند شد. متاسفانه اتحاد نظر بورژوازی در مورد تمامی این مسائل پس از این دوره افتضاح <u>محکمتر</u> از گذشته شد. این به این معنی است که مردم بیشتری از این مواضع ارتجاعی استقبال کرده اند، بلکه این مواضع ارتجاعی در طول افتضاح گرین پیس بدون هیچگونه مبارزه ای از طرف مردم به پیش رفته و بیش از گذشته به اسم وحدت نظر ملی خوانده شده است.

در اواخر اکتبر لورنس فابیوس، چنانکه گوئی میخواست پایان ماجرای گرین پیس را اعلام کند، در راس هیئتی از نمایندگان احزاب سیاسی فرانسه به جزیره موروروا مسافرت کرد تا از نزدیک در جریان انفجار زیرزمینی یک بمب اتمی در این جزیره شرکت کند.

سکوت توده ها در مورد جریان "گرین

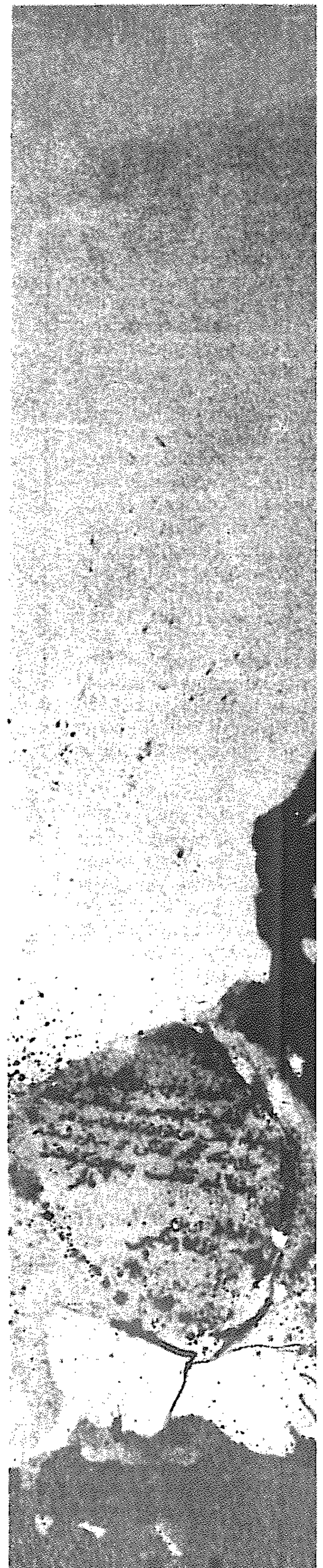


"ارتش‌های شکست خورده خوب درس می‌گیرند"

- جمعبندی
اتحادیهٔ کمونیستهای ایران
(سربداران)

این مقاله تجدیدچاپی است ازحقیقت ارگان مرکزی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) که پس ازتأخیری طولانی بدلیل سرکوب سخت رژیم خمینی،دوباره انتشاریافته است. این مقاله قدمی است درراه تجارب پیشرفتهٔ پرولتاریاوجمع‌بندی ازضعف های جدی جنبش کمونیستی درایران - ج.ب.ف

" انقلابهای بورژوائی از نوع قرن هجده هم بد سرعت از یک کامیابی به کامیابی دیگر می رسند، جلوه‌های شکوهمند آنها یکی از دیگری بیشتر است، افراد و اشیاء گوئی در زیر تابش نور الماس قرار دارند، حالت جذبه تجلی روح هر روز است، ولی این حالت مستعجل است، زود به نقطه اوج خود می رسد و جامعه قبل از آنکه بتواند با سرهشیار ره آورد - های دوران توفان و هجوم خود را درک کند، به خماری طولانی دچار می گردد. ولی انقلابهای پرولتری، یعنی انقلابهای قرن نوزده هم برعکس مدام از خود انتقاد می کنند پی‌درپی حرکت خود را متوقف می سازند وبه آنچه که انجام یافته بنظر می رسد



بازمی گردند تا بار دیگر انرا ازسر بگیرند، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاش های اولیه خود را بیرحمانه به باد استهزاء می گیرند، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین می کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول اسا علیه انها قدبرافرازد، در برابر هیولای مبهم هدف های خویش انقدر پس می نشینند تا سرانجام وضعی پدید اید که هر گونه راه بازگشت انها را قطع کند و خود زندگی با بانگ صولتمند اعلام دارد:

Hic Rhodus , Hic Salta!

گل همینجا است، همینجا برقص!

(مارکس، هجدهم برومر لوئی بناپارت)

سرسخن

سیر وقایع و حوادث چند ماهه گذشته همه گواه بر اعتلایی قدرتمند در روحیات و مبارزات توده های کارگر و باقی اقشار و طبقات زحمتکش می باشد. این دوره نوین از تکامل انقلاب ایران در شرایطی گشوده می شود که بحران همه جا گسترده سیستم امپریالیستی در سیر تکامل مارپیچی و جهش وار خود این سیستم را از افت به رکود از رکود به کسادی کامل می کشاند.

امروزه جهان در آستانه یک جنگ جهانی تجدید تقسیم، یک جنگ جهانگیر سوم امپریالیستی قرار گرفته است:

در عصر امپریالیسم، جنگ ناشی از بحران، اوج بحران، و از زاویه امپریالیستها، تنها راه علاج بر بحران است. لیکن همین بحرانی که امپریالیستها را بسوی جنگ میراند با تشدید استثمار و فقر و فلاکت توده ها و با خرد کردن کمر انان در زیر بار خود زمینه ساز برپایی امواج مقاومت و مبارزه پرولتاریا و خلقهای تحت ستم می گردد. و مضاف بر ان با تشدید کیفی تضاد های عصر حاضر و متمرکز کردن و در هم امیختن انها و کشیدن حلقه‌های مختلف زنجیره سیستم امپریالیستی به حداکثر، انان را بیش از پیش مستعد شکستن می سازد. بدین ترتیب گرهگاه تاریخی ـ جهانی نوینی در حال شکل گرفتن است.

انقلاب ایران و دوره نوین تکامل آن و بویژه دورنما های اوضاع جاری جز بر متن و در پرتو این اوضاع جهانی، مفهوم و قابل درك نخواهند بود.

تدارکات افسار گسیخته جنگی دو بلوك امپریالیستی و مانورها و ضد مانورها و سیاستهای انان برای هر چه بیشتر در هم کشیدن بلوك بندیهای نظامی مربوطه و بر هم زدن تعادل رقیب و تعیّین منطقه‌ای این روند در منطقه‌ای ویژه و استراتژیك چون خاورمیانه و خلیج از یکسو و فشار و الزامات بحران کماکان جاری و اوج گیری مقاومت و مبارزه توده های مردم از سوی دیگر، دو فاکتور اساسی هستند که حرکت رژیم بورژوا ـ کمپرادوری جمهوری اسلامی و تضادهای درونی انرا شکل می دهند. جمهوری اسلامی دارای ازادیها و محدودیتهای معینی است لیکن بطور روزافزونی ازادیهایش محدودتر و محدودیتهایش بیشتر می‌گردند. همه این مسائل یك روی سکه‌ای است که روی دیگرش را اعتلای نوین مبارزات مردم می سازد.

به این ترتیب جامعه شتابان بسوی گرهگاهی نوین در سطح ملی ره می‌سپارد اگرچه قطعاً نه بشکل تکرار مجدد سالهای ۵۷ و ۶۰ بلکه در ابعادی بنیاداً متفاوت.

لنین در تعیین چگونگی شکل گیری اوضاع انقلابی متذکر گردیده بود که این کافی نیست که صرفاً "زیردستی‌ها" نخواهند به وضع سابق ادامه دهند بلکه همچنین لازم است تا دیگر "بالادستی ها" هم قادر نباشند به شکل سابق به حکومت کردن ادامه دهند، باید بحرانی و شکافی در صفوف بالایی‌ها وبحرانی در سیاست بالائی ها تکوین یابد. ولی هموافزود که نه عامل اول ونه عامل دوم، هیچکدام بخودی خودانقلاب رابباعث نشده بلکه تنهاموجب فسادوزوال یك کشورخواهندگشت. مگر آنکه طبقه‌ای انقلابی وجود داشته باشد که قادر به تبدیل وضعیت ستم‌پذیری به وضعیت فعال شورش و قیام باشد.

بویژه نمونه انقلاب ۵۷ ایران موءید این حکم لنین است، کمونیستها و پرولتاریای انقلابی قادر به متحد گرداندن طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان به حول خطی انقلابی و کسب رهبری انقلاب نگشتند، از این رو نتایج حاصل شده از انقلاب ابعاد گسترده‌تری از ارتجاع و فساد و جهل و پوسیدگی فرهنگی و ایدئولوژیك و زورگوئی فعال مایشائی و استثمار و ستم خشن تر و وقیحانه تری را ببار آورد.

برای کمونیستها، طبقه کارگر و دیگر توده‌های ستمدیده ایرانی، گرهگاه فرازاینده متضمن عظیمترین خطرات، جدی ترین مصاف طلبی ها وبزرگترین فرصتها است و این در حالی است که جنبش کمونیستی ما در اوج بحران ایدئولوژیك و سیاسی و طبعاً تشکیلاتی بسر می برد. این خود عظیمترین خطری است که متوجه جنبش ما است.

ایا ارتش کمونیستها در شرایط اوج گیجی و جهت گم کردگی و سردرگمی، درگیر نبردی مجدد خواهد شد و باین ترتیب زمینه، برای از دست رفتن کامل یك نسل تمام و کمال انقلابیون کمونیست فراهم خواهد امد و یا اتحاد کمونیستها و پرولتاریای اگاه حول خط صحیح، زمینه ساز تامین رهبری کمونیستی بر جنبش ما و راهگشائی ان بجلو خواهد گشت؟

" ایا زنجیرهای بندگی فقط به تکان در خواهند امد یا پاره پاره خواهند شد.

ایا دژ نظم کهن فقط به لرزه در خواهد امد یا زمینه‌ای نوین برای رهائی به کف اورده خواهد شد.

ایا مردم با چشمان بسته خواهند جنگید یا با سر بلند و چشمهای دوخته شده به افق، اماده برای کسب پیروزی؟"

ایا باز هم پرولتاریا و زحمتکشان سیاهی لشگر دیگران شده و تحت رهبری انان در راه فاجعه‌ای بمراتب عظیم تر و دردناکتر خواهد جنگید یا پرچم رهبری بدست توانای پرولتاریا قرار خواهد گرفت و توده‌های عظیم خلق زحمتکش، سربازان ارتش پرولتاریا و در راه منافع خود شان خواهند بود؟

پاسخ اینها همه و همه در گرو توانایی کمونیستها در تکامل دادن یك خط سیاسی ـ ایدئولوژیك صحیح در گرو اتحاد هر چه سریعتر کمونیستها در حزب خود بر حول چنین خطی و در پاسخگویی به شرایط عاجل کنونی، در گرو دید روشن داشتن نسبت به ابعاد معضلات و عقب افتادگیها و نیز جبران آنها است ـ اینها همه در گرو کمر راست کردن کمونیستها و شانه خود را بزیر مسئولیتها و وظایف شان دادن است.

والبته تکامل دادن چنین خطی خود مستلزم اتکاء به اصول جهان ـ شمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، اتکاء بر فشرده ترین

و پیشرفته ترین تجارب و دستاوردهای پرولتاریای بین المللی و در پرتو آنان سنتز تجارب عظیم و گرانبهای انقلاب ایران از آغاز آن تا به امروز در هم کوبیدن رویزیونیسم و اپورتونیسم، انحلال طلبی ایدئولوژیکی و تشکیلاتی و همه دیدگاههایی که با تحریف رویزیونیستی و انحلال طلبانهٔ تجارب تاریخی پرولتاریا در سطح جهان و ایران سعی در به گمراهی کشاندن کمونیستها، پرولتاریای آگاه و فراهم آوردن زمینه‌های رهبری بلامنازع نیروهای بورژوایی در جنبش را دارند و در نتیجه تکامل دادن مارکسیسم — لنینیسم — اندیشه مائو در عین خاص کردن آن در شرایط ویژه ایران می باشد.

در مواجهه با گرهگاه فرازآینده و چگونگی برخورد به آن، تجربیات گذشته و بویژه تجارب انباشت شده در طی گرهگاه قبلی از اهمیت فراوانی برخوردارند. از این رو بجا است اگر نگاهی ولو مختصر به دوره قبل انداخته و در خطوطی کلی درسی چند گرفته شود.

ارائه یك جمعبندی کامل منظور نظر این نوشته نیست. مضافاً اینکه تمرکز اساسا بر روی جنبش کمونیستی و نیروهای منتسب بدان خواهد بود. فعلا و در اینجا کاری به کار "دیگران" نخواهیم داشت نه از اینرو که گویا کمونیستها از همه گناهکارتر بوده اند و بیش از دیگران می باید تقاص پس دهند. بهیچ وجه! در جای مناسبش و در موقع مناسبش به حساب آن دیگران هم پرداخته خواهد شد!

مدخل

در نیمه خرداد ماه ۱۳۶۰، نشست فوق العاده مهم کمیته دائمی هیئت مسئولین اتحادیه کمونیستهای ایران، در شرایط تلاطم عظیم اجتماعی و اوج گرهگاه تاریخی — ملی زمستان ۵۹ — بهار ۶۰ برای تصمیم گیری در مورد وظائف عاجل پرولتاریا، جنبش کمونیستی و ا.ك.ا در مصاف با اوضاع برگزار گردید. اکثریتی از کمیته دائمی رای به قیام فوری بمثابه وظیفه مرکزی انقلاب و مجرای اصلی در پاسخگویی به سایر معضلات و وظایف مبارزه طبقاتی (و از جمله کارهای تدارکاتی) دادند، حال آنکه اقلیتی را نظر بر تدارك قیام به عنوان وظیفه مرکزی بود. بر مبنای این تصمیم گیری کمیته دائمی هیئت مسئولین، کارهای تدارکاتی در راستای تعیین شده توسط اکثریت کمیته دائمی آغازیدن گرفت. و آنگاه در نشست نهایی کل هیئت مسئولین هیئت مسئولین برنظریات ورهنمود های اکثریت کمیته دائمی صحه گذارد و به حرکتی که از نیمه خرداد آغاز شده بود رسمیت کامل تشکیلاتی بخشید. به این ترتیب در مواجهه با یورش وحشیانه بورژوا — کمپرادوریسم نوع اسلامی، و بر خلاف جریان قدرتمند تسلیم طلبی و شکست طلبی که اکثریت تقریب با تفاق رهبران دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم و نیز اقلیتی از رهبری سازمان ما را در بر گرفته بود، اکثریت رهبری و بدنه سازمان یك پاسخ کاملا صریح و روشن داد که در خود، حکم تاریخی دیگری را نیز داشت: تکرار مجدد تجربه ۲۸ مرداد ۳۲ حزب توده* هرگز!

و با این پاسخ و از اینجا، سازمان ما قدم در مسیری گذارد که نه فقط برای خود ما، بلکه برای مجموع جنبش کمونیستی ایران جدید و ناشناخته بود. فی الواقع پرولتاریای آگاه و جنبش کمونیستی ایران، از مجرا و توسط ا.ك.ا مسئولیت تمام و کمال رهبری انقلاب را بعهده می‌گرفت، آنهم در صعب ترین شرایط و این بار نه صرفاً در حرف، بلکه در عمل.

طبعاً آن پاسخ صریح بمفهوم وضوح داشتن بروی همه مسائل و یا حتی همه مسائل کلیدی مقابل پا نبود، بلکه بالعکس، آن پاسخ خود سوالات عدیده دیگری را طرح می گرداند. از آن جمله: آیا هیچگاه یك نیروی کوچك می تواند مسئولیتی بزرگ را بعهده گیرد؟ آیا بدون تدارك لازم قبلی می توان درگیر نبردی باین عظمت شد؟ چگونه می توان در عین پاسخگویی به مبرمترین وظایف روز بر ضعفها و ناتوانی ها فائق آمد، وعقب افتادگیها را جبران کرد؟ و یك سوال ریشه‌ای تر آنکه چرا تدارك لازم دیده نشد؟ و اساسا تدارك لازم چه بود؟ ظرفیت ذهنی و مادی ا ن زمان ما در پاسخ باین سوالات، خود را نهایتا در قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ در آمل متبلور ساخت.

از شبانگاه ۵ بهمن تا ۷ بهمن ۶۰، شهر آمل شاهد نبردی خونین و گسترده بین نیروهای مسلح سربداران و توده‌های شهری حامی آنان با قوای نظامی و انتظامی رژیم جمهوری اسلامی و اعوان و انصارشان بود. تعرض نظامی تاریخی مزبور که توسط اتحادیه کمونیستهای ایران سازماندهی و هدایت گردید، با توجه به پیامدهای آن تبدیل به آخرین مقاومت جدا سازمان یافته انقلاب در مقابل کودتای رژیم جمهوری اسلامی بر علیه انقلاب شد؛ باین ترتیب دوره‌ای از تکامل انقلاب ایران بپایان رسید و دوره‌ای جدید آغاز گشت.

دوره‌ای که نبرد آمل نقطه اختتامش شد، با اوجگیری جنبش توده‌ای در زمستان ۵۹ آغاز شده بود و با خیزش نوین انقلاب و گذارش به مرحله تعیین تکلیف نهایی با رژیم جمهوری اسلامی و حرکت مجدانه خمینی و حزب اش برای قلع و قمع نهایی انقلابی که موقعیتشان را به مخاطره جدی انداخته بود در خرداد و تیر ۶۰ به اوج رسید. با کودتای حزب ج ا به رهبری خمینی، و اعمال سیاست نظامی — تروریستی علنی و گسترده بر علیه انقلاب که هدف یکدست کردن نسبی حاکمیت و فایق آمدن بر بحران سیاسی درون آن، در هم کوبیدن نیروهای سیاسی انقلابی، به عقب راندن توده‌های انقلابی و از بین بردن تشکلهای توده‌ای و حاکم کردن جو ترور و سرکوب و اختناق، بمثابه پیش شرط سیاسی خروج بورژوا — کمپرادوریسم ایران از بحران را داشت این دوره وارد مرحله نوینی گردید و بالاخره با نبرد امل و با شکست آخرین تعرض متقابل جدی انقلاب، انقلاب دچار شکست مقطعی شد. (جایگاه کردستان در این پروسه، بحث جداگانه‌ای را می طلبد).

از آن پس، در مجموع و علیرغم مقاومتها و برخی تعرضات قسمی در اینجا و انجا، انقلاب وارد یك دوره عقب نشینی شد، دوره‌ای که مضمون اصلی آن را می بایست عمدتا جمع — بندی از تجارب انباشت شده طی ۵ ساله مبارزه حاد طبقاتی و انقلاب و تدارك ایدئولوژیك — سیاسی — تشکیلاتی و نظامی برای دوره جدیداً

---

* حزب توده نمایندهٔ رویزیونیسم روسی است. علیرغم دارابودن نیروی توده ای و نظامی نیرومنددرآن زمان، رهبری این حزب دررویاروئی باکودتای سیاتصمیم به تسلیم شدن گرفته وازکشورفرارکردند.
ج.ب.ف

آغاز شده تشکیل دهد .

جنبش توده‌ای مردم، و انقلاب ما بدست رژیم اسلامی دچار شکست مقطعی گردیدند، و در این میان شکستی که بخش اعظم جنبش کمونیستی در ایران بدان گرفتار آمد، بس سهمگین و دهشتناک بود . سهمگین و دهشتناک نه فقط باین خاطر که هزاران رزمنده کمونیست بدست جلادان بورژوا ـ کمپرادور و اسلامی بقتل رسیده و دهها هزارتن دیگر بدامشان اسیر گشتند، بلکه مضافاً باین دلیل که برای کمونیستهای ایران این سومین شکست بزرگ و متوالی در طی یك فاصله زمانی کوتاه ٦ـ٥ساله و فاحش‌ترین آنها بود : از دست دادن پایگاه چین، و رونمودن کیفی بحران موجود در جنبش بین المللی کمونیستی و گیجی ها و شك گرایی ها و انحلال طلبی های ناشی از آن و عدم ایفای نقش کیفی در جریان انقلاب ۵۷ و از دست دادن فرصت‌های گرانبها برای جبران عقب افتادگیها و ضعفهای خویش در آن دوره تاریخی، آن دو شکستی بودند که جذبه سالهای پرجوش و خروش انقلاب و رشد کمی سازمانها به فراموشی شان سپرده، و یا لااقل به عقب صحنه رانده بود و در ظاهر چنین می نمود که دیگر به تاریخ در پیوسته‌اند و می باید چون خاطره‌ای تلخ، ولی مربوط به گذشته و گذشتگان تلقی شان نمود . تاریخ این سهل‌انگاری را بر ما نبخشود ! ما با جمع‌بندی نکردن از دو شکست گذشته‌مان عملاً عاجز از آن شدیم تا بیش از دو سال طلایی را که برای جبران عقب‌افتادگی ها و انحرافات و ضعفهایمان و تدارك برای دوره بعد زورآزمایی و مصاف طلبی، معادل دهها سال " عادی " مصالح و امکانات در اختیارمان نهاده بود، به بهترین نحو بخدمت گیریم، و آنگاه که زنگ جلسه امتحان بصدا درآمد، گیج و خواب‌آلوده چشم گشودیم . آنچه که حکم بود بشود و ما ترجیح میدادیم نشود، داشت می شد . مبارزه طبقاتی ما را به مصاف قطعی طلبید و در این تند پیچ، بسیاری در آن اوج کرختی و رخوت بالاجبار ساده‌ترین راهها، یعنی راه تسلیم طلبی و وادادگی و خیانت پیشگی را در پیش گرفتند . در این تند پیچ، انحلال طلبی، بحران ایدئولوژیك و انحرافات رویزیونیستی بسیاری یکسر به انحلال طلبی سیستماتیك و رویزیونیسم تمام عیار جهش کرد و ما نیز که بخود آمدیم و تمام توان خود را در راه پاسخگویی به رسالت تاریخی مان در آن مقطع بکار گرفتیم، غل و بندهای انباشته شده توسط انحرافات و عقب افتادگیهای سابق و تدارك ندیدن و عدم استفاده از فرصتهای پیشین برای انباشت و ذخیره قوا و تجربه اندوزی آنچنان بر دست و پایمان سنگینی می کرد، که اگر مدعی شویم علت اصلی شکستمان همینها شد، سخنی به گزافه نگفته‌ایم .

جنبش کمونیستی شکست خورد . اما عمق فاجعه نه در نفس شکست، بلکه در چگونگی شکست نهفته بود . بخش اعظم جنبش کمونیستی ما که در زیر سلطه سازمانها و رهبران خرده‌بورژوای مدعی مارکسیسم متشکل بود، بدون نبرد شکست خورد ؛ این موضوع چه در مورد تشکلهایی که در زیر ضربه مستقیم پلیسی مضمحل گردیدند و چه آنها که بظاهر علیرغم ضربات خود را باصطلاح " حفظ " کردند، صدق می کند . بخش اعظم، ودر این مورد شاید بتوان مدعی شد مجموع جنبش کمونیستی ما شکست خورد، در وهله اول نه بخاطر توازن قوای نامطلوب، بلکه اساساً بخاطر انحرافات و ضعفهای درونی خودش . به همین دلیل این شکست باید شکستی سیاسی ـ ایدئولوژیك تلقی گردد . و این امر علت اصلی وادادگی، سرخوردگی و انفعال، انحلال طلبی و اگنوستیسم، رویزیونیسم وگیجی وسردرگمی و ندانم کاری موجود در جنبش ماست . ابعاد لطمات و ضایعات ناشی از یك چنین شکستی، بمراتب فراتر از ضربات منتج از حملات مستقیم پلیسی و جان باختن هزاران کمونیست در زندانها و عرصه نبرد، و اسارت دهها هزار کمونیست دیگر می باشد . کمر بسیاری از کمونیستها را نه وحشیگری و ددمنشی رژیم، ونه درهم شکسته شدن تشکلها و از دست دادن عزیزترین یاران، که واردآمدن سه شکست پی در پی سنگین در عین استیصال و ناتوانی از دریافتن ریشه‌ها و علل این شکستها است که شکسته است .

آن سوالاتی که چون موریانه ذهن همه آن کمونیستهایی را میخورند که هنوز مفری در رویزیونیسم و یا انحلال طلبی چپ بختیاری و " ماست خود را خوردن " نیافته‌اند و نمی خواهند بیابند، چنین اند : چرا ارتش کمونیستهای ایران قادر به برپا داشتن و هدایت یك تعرض جدی برای کسب قدرت سیاسی نگردید ؟ چرا ارتش کمونیستهای ایران بدانسان خلع سلاح و دست بسته یا بدام افتاد و یا منهزم گردید؟ و چرا آن بخش از جنبش کمونیستی ایران، یعنی اتحادیه کمونیستهای ایران که دست اندرکار پاسخگویی عملی به وظایف آندوران شد، دچار چنان شکستی گردید و تا مرز از هم پاشیدگی کامل پیش رفت ؟ و مفاهیم و الزامات پاسخ این سوالات در اوضاع کنونی کدامند ؟

تجارب انباشت شده در پاسخگویی به سوالاتی که در خرداد و تیرماه ٦٠ در مقابل ما قرار گرفتند از دست‌مایه‌های کیفی جنبش کمونیستی ایران و بدرجاتی جهان، و از مصالح مهم در پاسخگویی به سوالات فوق و برای پرداخت خط صحیح انقلابی میباشند .

بر خلاف سنت سخیفه ای که بسیاری سازمانهای باصطلاح کمونیست (ودر واقع سازمانهای بورژوایی و خرده‌بورژوایی با نقاب مارکسیسم) در جنبش کمونیستی ما باب کرده‌اند، و یادآور خصائص دکاندارانی است که برای آب کردن متاع گندیده خویش خود را محتاج به ترش نمایاندن ماست دکاندار همسایه می بینند، این تجارب و دستاوردها نه ملك طلق تشکیلاتی اند که کس بتواند برویشان لم بدهد و از قبل مستمریشان گذران زندگی کند، ونه مفاخیر بدست‌آمده در میادین نمایشی اند که کس بخواهد کرکری شان را بخواند . اینها تجارب حیاتی و بخون به کف آمده‌ای هستند که همه توانایی جنبش کمونیستی وکارگری ما در پیشروی آتی اش، از جمله در گرو جمع بست صحیح و درس آموزی از آنان قرار دارد .

امروز مسئله مرکزی در بر خورد به گذشته این نیست که چه کسی چه کرد ؟ امروز مسئله مرکزی در بر خورد به گذشته این است که چه کسی چه کرد، چرا چنین کرد، و این همه چه درسهائی برای عمل امروز و فردای ما دارد ؟

امروزه مسئله در این است که چه کسی و چگونه، سنتز تجارب پیشرفته جنبش کمونیستی و پرولتاریای آگاه و توده‌های انقلابی مادرکوران سالهای انقلاب، و بویژه در طی گرهگاه قبلی

را در خط و عمل خود متبلور می‌نماید؛ ملاک و معیار محک پیشقراولی کمونیستی طبقه کارگر و انقلاب در ایران جز این نتواند بود. جز این نخواهیم گذاشت که باشد!

بار دیگر مبارزه طبقاتی در جامعه ما دارد بسرعت همان سئوالاتی را که اوضاع پیشین در مقابل ما قرار داده بود، پیشاروی کمونیستهای ایران قرار می دهد. سازمانهای مدعی کمونیسم در آن دوران (از پیکار گرفته تا اتحاد مبارزان کمونیست یا کومله، و از راه کارگر گرفته تا اقلیت و امثال آنان*) یک بار پاسخ صریح خود را بآن سوالات دادند، واکنون نیز به اشکال متفاوت مضمون همان پاسخ ها را در خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک خود ملحوظ داشته‌اند. منتهی به نحوه‌ای سیستماتیک تر، و طبعاً منحط تر. در شرایط تشتت و بحران موجود در صفوف این جنبش و در مواجهه با گرهگاه فرازاینده، ناتوانی در درسگیری مارکسیستی از گذشته و دیرپائی، عمق وگستردگی انحرافات دیرینه، بلاشک عظیم ترین خطری است که متوجه جنبش کمونیستی و پیشرفت انقلاب می باشد. مبارزه برای سنتز تجارب پیشرفته پرولتاریا و دیگر توده‌های انقلابی، و نقد و نفی تحریفات و جمعبندیهای بورژوائی، رویزیونیستی و انحلال طلبانه از انقلاب، از جمله مهمترین وجوه مبارزه برای برون رفت از بحران جاری و پرداخت خط صحیح و در راستا مین رهبری کمونیستی - پرولتری بر انقلاب در ایران است. نوشته حاضر گامی است اولیه در این راستا.

ورشکستگی ماتریالیسم مکانیکی درتبیین سیرمبارزه طبقاتی

شاید تنها وجه اشتراک ما با دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم را بتوان در آنجا یافت که نه ما و نه آنها هیچ یک تدارک لازم برای رویاروئی با اوضاع سال ۶۰ را ندیدیم. ولی بمحض آنکه این سئوال طرح شود که "چرا"؟ آنگاه خطوط کیفی تمایز نیز روخواهند نمود و پاسخ ها بر عللی کیفیتا متفاوت دلالت خواهند کرد.

هر چند پاسخگوئی به سئوالاتی از این دست، مستلزم بحثی بس گسترده و نگاشتن چندین رساله و کتاب است (کاری که باید بهر حال انجام شود) لیکن هم امروز می توان و باید به خطوطی کلی از این باب پرداخت. ما نیز در اینجا به‌رئوس مطلبی چند اشاره خواهیم داشت. پس بجاست اگر از این سئوال شروع کنیم که "چرا تدارک لازم دیده نشد؟"

بحران اقتصادی، گره‌گاه، اوضاع انقلابی

اکثر تشکلهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران ولو با استدلالات و توضیحات وبرداشتهای متفاوت، بدرستی در این نکته کما بیش اشتراک نظر داشتند وان اینکه علیرغم هر ترکیب طبقاتی که جمهوری اسلامی داشته باشد این رژیم اساساً متکی به مناسبات حاکم در دوره رژیم شاه بوده و تاجز از تغییر بنیادین آن مناسبات، در تحلیل نهایی، دیر یا زود ناچار از ترمیم تمام و کمال ضربات وارده بر آن، و اعاده رژیمی خواهد بود که حفاظت مطلوبی از آن مناسبات به عمل آورد.

" نه می خواهد و نه می تواند " ترجیع بند معروف و به حد تهوع‌آور تکرارشده حجم عظیمی از ادبیات تشکلهای سیاسی و انقلابی آن دوره بود. اما آنچه که ناروشن بود، و یا پاسخ صحیح نگرفت این سئوالات بودند که بالاخره جمهوری اسلامی دقیقا چه چیزی را نمی خواهد و چه چیز رامیخواهد تغییر بدهد، وچه چیزی را نمی تواند و چه‌چیز را می‌تواند تغییر بدهد؟ چگونه؟ جنبش کمونیستی ما درک صحیحی از آیین داشت که تغییرات بوجود آمده در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، و بویژه سیاسی در دوره انقلاب ۵۷ و بالخصوص پس از قیام بهمن چه بود ماند. به عبارت دیگر هیچگاه از آزادی ها و ضرورتهای تغییر یافته جمهوری اسلامی نسبت به دوره شاه، تغییرات در ترکیب طبقاتی رژیم حاکم و در نتیجه تغییر جدی در صف آرایی طبقاتی قوا درک درست و همه‌جانبه ای حاصل نشد. حتی آن کسانی که توجه جدی تری به این تحولات مبذول داشتند، یا مفاهیم علمی آنرا درک نکردند و یا عمدتا همچون خود ما، استنتاجاتی انحرافی (در پوششهای "چپ" و راست) بعمل آوردند.

دیگر آنکه بسیاری در جنبش ما بر آن بودند که همان بحران اقتصادی که زمینه ساز سرنگونی رژیم سلطنتی گردید پس از انقلاب نیز ادامه یافت، و جمهوری اسلامی قادر به مهار آن نشده است، در نتیجه می باید انتظار آنرا داشت که تحت فشار این بحران توهم توده‌ها در هم شکسته‌شود وامواج مبارزه‌ی دوباره‌برخیزند. لیکن این‌بحث عام وبظاهر درست در مورد تداوم‌بحران اقتصادی در واقع پوششی برای مخفی کردن سطحی نگری و نیز دیدگاههای عمیقا بورژوا - اکونومیستی حاکم بر سازمانها بود.

اولا بسیاری در جنبش ما حتی از ریشه های همان بحران اقتصادی که زمینه ساز انقلاب ۵۷ شد برداشت درستی نداشتند، چه برسد بدرک درست از تداوم آن در شرایط تغییر یافته بعد از انقلاب!!

ثانیاً آنچه در جنبش ما باسم "تحلیل" اقتصادی از بحران رواج داشت، بیشتر به تفسیر عامیانه اقتصادی می مانست تا به تحلیل مارکسیستی. برای بسیاری بحران در بیکاری و گرانی و تورم و کمبود مواد غذایی و کسری بودجه خلاصه می‌شد و هنوز هم می شود. طبعاً با چنین درکی، تحلیل از دورنمای تکامل اوضاع نیز، لااقل از زاویه‌ای کمونیستی ناممکن بود و هست.

ثالثاً، تاثیرات عظیم انقلاب برسیر بحران اقتصادی مورد ملاحظه جدی قرار نگرفت. همینکه بحران جاری

---

* "راه کارگر" تشکیلاتی رویزیونیستی و حامی شوروی است که پس از سال ۱۹۷۹ تشکیل شد. این تشکیلات بعداز۱۹۸۲منحل گشت، اماچندی بعدتوسط رویزیونیستها احیاء شد، تانقش یک حزب رویزیونیست "آبرومند" رابازی کند، زیراحزب توده و فدائیان اکثریت کاملاً "آبروباخته و افشاء شده بودند. "اتحادمبارزان کمونیست" که اکنون خودراحزب کمونیست ایران می خواند، بعدازانقلاب ۱۹۷۹ ایجاد شد. علیرغم ادعای طرفداری ازمارکسیسم لنینیسم، این گروه شدیداً "متأثرازگرایشات چپ - نونی وتروتسکیستی آغشته با گرایشات قدرتمنداکونومیستی ودرضدیت باتعالیم علمی مائوتسه دون بخصوص در موردسوسیالیسم می باشدواتحادشوروی را نه سوسیال امپریالیست بلکه امپریالیست ارزیابی می کند. "پیکار" توسط افرادی که درسال۱۹۷۶ازمجاهدین جداشده و موضع علیه سوسیال امپریالیسم شوروی گرفتند، تشکیل شد. "پیکار" درعین حال که فاقدقدرت تشخیص اهمیت حیاتی خدمات مائوتسه دون بود، ازانحراف اکونومیستی قدرتمندی نیزبرخورداربود.
ج.ب.ف

"اساساً" تداوم "همان" بحران قبلی بود، کفایت می کرد!

و بالاخره رابعاً هیچ کوششی جدی برای درك چگونگی عملکرد و "نمود" سیاسی ـ اجتماعی بحران اقتصادی در شرایط تغییر یافته سیاسی ـ اجتماعی به عمل نیامد.

مع الوصف، صرف نظر از اینکه کمونیستهای ما چگونه بحران اقتصادی را تفسیر و تعبیر می کردند و یا می کنند آنچه که علیرغم ارتباطش با برداشتهای انحرافی فوق، اززمره انحرافات عظیم تر و مهمتر طیف وسیعتری از کمونیستهای ما بوده و هست، دیدگاه فوق العاده "سطحی" و بورژوا ـ اکونومیستی آنان از رابطه بحران اقتصادی با بحرانهای سیاسی و اجتماعی و اوضاع انقلابی می باشد.

زیر بنای اقتصادی در تحلیل نهایی تعیین کننده تکامل اجتماعی است. بحران اقتصادی نیز در تحلیل نهایی تعیین کننده موجودیت و تداوم بحران سیاسی و اوضاع انقلابی است. لیکن این نکته بدان مفهوم نیست که بحرانهای سیاسی و اوضاع انقلابی بموازات بحران اقتصادی موجود در جامعه بسط و تکامل می یابند. بحران اقتصادی اگر چه شرط لازم (و به مفهومی زیربنای) تکامل بحران سیاسی و اوضاع انقلابی می باشد، ولی در شکل گیری خود بحران سیاسی و یا اوضاع انقلابی، عوامل اقتصادی، و از جمله فقر و فلاکت توده ها، وضعیت فضیحت بار اقتصادی بیکاری و غیره، و مبارزات ناشی از آنان، صرفا بمثابه عواملی در ردیف یك سلسله عوامل گوناگون و متنوع نقش بازی می کنند؛ انهم نه بمثابه تعیین کننده ترین فاکتورها، و نه حتی الزاماً به مثابه مهمترین انان! بحران اقتصادی را بیشتر می توان به عامل اصلی خشك کننده انبار باروت عرصه های سیاسی و اجتماعی تشبیه کرد که اگر چه بدون وجودش انتظار انفجار کشیدن ساده لوحانه می نماید (و در اینجا منظورمان از انفجار تنها قیام مسلحانه شهری نیست) ولی خودش نه تنها مهمترین عامل در خود عمل انفجار نیست، بلکه الزاما جزومهمترین ها هم می تواند نباشد. نتیجه انکه کوششی در تبیین وضعیت سیاسی بر مبنای بیواسطه اوضاع اقتصادی، یا نمود اکونومیسم تعمیم یافته است، ویا اوج بلاهت و ساده اندیشی نسبت به مبارزه طبقاتی؛ ساده اندیشی و اکونومیستی که متاسفانه بسیاری از خود بروز داده و می دهند. این نمودی از ماتریالیسم مکانیکی است.

چنین دیدگاهی طبعا در تبیین چگونگی شکل گیری اوضاع انقلابی نیز خود را به منصه ظهور رسانده، بر خلاف دیدگاه مکانیکی و تدریج گرایانه تحول و تکامل پدیده ها، نه در خط مستقیم و بصورت افزایش و انباشت تدریجی عوامل و تضادها، بلکه در مسیری پر پیچ و خم و جهش وار انجام می شود؛ این تکامل از درون مبارزه اضداد، و در حرکتی مارپیچی صورت می پذیرد که با انفصالات (انقطاعات سکته ها و گسستهای) عمیق رقم می خورد. چگونگی شکل گیری گرهگاهها و اوضاع انقلابی نیز مستثنی از این قاعده عمومی دیالکتیکی نیست.

بهمراه تشدید کیفی تضاد اساسی اجتماع در زیر ساخت اقتصادی ان، و انکشاف یك بحران همه جانبه اقتصادی مجموعه تضادهای اجتماعی ناشی از این تضاد اساسی، و یا دخیل در پروسه تکاملی ان، نیز حدت یافته و کیفیتا فعالتر گشته هرچه بیشتر بریکدیگر تأثیر متقابل می گذارند و در نتیجه مایه بهم گره خوردن هرچه بیشتر و فزونتر مجموعه تضادها و تناقضات اجتماعی فراهم می اید. این حدت یابی و گره خوردن تضادها، موجبات هر چه کشیده تر شدن انان را ایجاد کرده و انان را بیش از هر زمان دیگر مستعد گسسته شدن در زیر فشارهای موجود اجتماعی می نماید. باین ترتیب گرهگاه شکل می گیرد و زمینه ان فراهم می اید تا گسست یا تشنج جدی در یك عرصه تحت شرایط معینی بطور فعل و انفعال زنجیرهای مجموعه ارگانیسمها وحیات اجتماعی را در تشنج و هیجان فرو ببرد. جرقهای کوچك می تواند مایه حریقی بزرگ گردد. به همین دلیل نیز نقطه شروع یك دوره اوضاع انقلابی می تواند مبارزه، برخورد و یا اصطکاك در یك عرصه بسیار فرعی و غیر مهم باشد.

جامعه در یك خط مستقیم، و به تدریج وارد یك دوره اوضاع انقلابی نمی شود، بلکه بدرون یکدوره اوضاع انقلابی جهش می کند. و حتی مسالمت آمیزترین اعتراضات مرتجع ترین اقشار لیبرالها بر علیه رژیم حاکم نیز می تواند در تحت شرایط معینی جرقه اغاز خیزشهای توده ای و نقطه جهش گردد.

مجموع انحرافات، و ضعفهای فوق بعد از انحرافات دیگری که جلوتر بدانان خواهیم پرداخت، مانع از ان گشتند که بخش اعظم جنبش کمونیستی ایران، قادر به درك اهمیت و مقام تضادها و تحولاتی گردند که تا زمستان ۵۹ انباشت شده، و در ان مقطع، بویژه با وقایع ۱۴ اسفند*، وارد دوره کیفیتا نوینی می گردید.

بعبارت دیگر بسیاری ازکمونیستها از درك اهمیت مجموعه تحولاتی که با واقعه ۱۴ اسفند به سطح کیفیتا بالاتر مبارزه انقلابی ارتقاء یافتند، و نیز از درك عمق و گستره جنبش توده ای در زمستان ۵۹ و بهار ۶۰ عاجز ماندند.

چگونه ممکن است مراسم یادبود یك لیبرال که توسط لیبرال دیگر برگزار گشته بتواند نقطه شروع جهش مبارزه طبقاتی و ارتقاء سطح جنبش توده ای گردد؟ فهم این امر خارج ازتوانایی های ذهنی بسیاری از کمونستهای ما بود. در واقع سیستم های فکری غالب بر بینش این کمونیستها باعث محدود کردن توانائی های ذهنی شان می گردید. "پس این دیگر مبارزه طبقاتی "واقعی" نیست، توهم توده هاست!" چنین بود عکس العمل اولیه این رفقا نسبت به اوج نوین مبارزات توده ای. انچه که این توهم نسبت به مبارزه طبقاتی را تقویت کرد، ان بود که مبارزات توده ای در ابتدا در پشتیبانی از بنی صدر و بر علیه حزب جمهوری اسلامی براه افتاد، و نه دقیقا بخاطر انحرافات و ضعفهای کمونیستها ـ تا مقطع ۳۰ خرداد و حتی مدت زمان کوتاهی پس از ان نیز عمدتاً چنین باقی ماند.

همانطور که گفته شد، انحراف بسیاری از کمونیستها در تحلیل از چگونگی تکوین بحران اقتصادی در شرایط تغییر یافته و خود ویژه اجتماعی و سیاسی، و سیر تکامل مبارزه طبقاتی، و دیدگاههای مکانیکی

---

* مارس ۱۹۸۱: میتینگ بنی صدر در یادبود مصدق برگزار شد. ده ها هزار نفر از توده ها در دانشگاه تهران اجتماع کردند تا انتقادات لیبرالی رئیس جمهور سابق (بنی صدر) از حزب جمهوری اسلامی را بشنوند. میتینگ مسالمت آمیز، توسط توده ها به یك تظاهرات خیابانی قهرمانانه وجنگ علیه هواداران حزب جمهوری اسلامی وسوزاندن دفاتر حزب مبدل گشت. ج.ب.ف

واکونومیستی از چگونگی شکل گیری بحرانهای سیاسی و اوضاع انقلابی، آنان را ناتوان ساخت تا دریابند که چگونه حدت اوضاع شرایط را فراهم آورده تا حول مسئله ای همانند برگزاری مراسم یادبود مصدق بتوسط بنی صدر، جامعه وارد دوره ای از اوضاع انقلابی گردد و این واقعه جرقهٔ انفجار و حریقی عظیم شود. فی الواقع در آن شرایط، الزاماً چیزی مثل بخون کشیده شدن یک مبارزه کارگری بر سر خواستهای اقتصادی نبود که جرقه را میزد. کما اینکه امروزه هم الزاما چنین نیست. در شرایطی که جمهوری اسلامی اینهمه فاجعه‌بار آورده و مکرراً می آورد، در شرایطی که خفقان و سرکوب و ترور و اختناق بیداد می کند، روزی نیست که بر سر خواست‌های اقتصادی و معیشتی مبارزه‌ای در کارخانه‌ای و یا محله ای درنگیرد و ماهی نیست که چنان مبارزاتی بطرز وحشیانه سرکوب نگردند و غیره و غیره. آری در تحت همین شرایط، این مسابقات فوتبال است که در یک فاصله زمانی چند ماهه زمینه ساز ۲ تظاهرات توده‌ای قهرآمیز با شعارهای ضد رژیمی گشته است! این می تواند قدری متناقض و حتی مسخره بنظر آید که همان کارگر و جوان زحمتکشی که در کارخانه و یا محله خود بخاطر خواست‌های اقتصادی ای که ارتباط بلاواسطه با حیات و ممات روزمره او دارند به مبارزه بر می خیزند و توسط دشمن طبقاتی سرکوب می شود، اغلب آن مبارزه را به تظاهرات خیابانی با شعارهای سیاسی بر علیه جمهوری اسلامی ارتقاء نمی دهد، لیکن همو در استادیوم فوتبال و بر سر مسئله‌ای بسیار پیش پا افتاده‌تر و جزئی تر به تظاهرات پرداخته، آن را به خیابان می کشد، مرکز شعارها را مرگ بر خمینی قرار می دهد و با پاسداران* هم درگیر می شود! ولی این "تناقض" تناقضی ناشی از جهان مادی است؛ این واقعیت مبارزه طبقاتی است. آری اگر جرقه جنبش توده‌ای قبل را تضاد بنی صدر و یارانش با خمینی و حزب جمهوری اسلامی زد، جرقه جنبش توده‌ای بعدی را مثلا تضاد بین جناب "جان فدا" و هواداران پرسپولیس می توانند بزنند!

با شکل گیری گرهگاه و زمینه مساعد برای تکوین اوضاع انقلابی مهیا می گردد و در بسیاری مواقع این حاد شدن دعوا بین "بالائی" های اجتماع است که جرقه حریق اجتماعی را می زند. چنین چیزی از جمله بدین دلیل است که حدت یابی تضاد بین بالائی ها، خود مبین و یا نوید دهنده ایجاد شکاف در صفوف و اقشار فوقانی جامعه است، و وجود چنین شکافهایی تحت شرایط بحرانی جزو فاکتورهای اساسی شکل گیری اوضاع انقلابی است. در ثانی این موضوع که حدت تضاد بین بالائی ها جرقه حریق گردد، و جنبش توده‌ای تا مدت زمانی در پشتیبانی از این یا آن نیروی بورژوائی، و تحت هدایت آنان حرکت کند، مبین نفوذ سیاسی ـ اجتماعی ـ ایدئولوژیکی "بالائی" ها در میان توده‌ها است. در بسیاری مواقع بالائی ها خودشان (وطبعاً تحت سیاستها و به زیر پرچم خودشان) باعث می شوند که توده ها به زندگی و مبارزه سیاسی کشانده شوند.

اما چنانچه این نفوذ بالائی ها و رهبری اولیه شان بسرعت کنار زده نشود به مانع جدی و گاه تعیین کننده در راه تکامل جنبش و عامل اصلی خفه شدن آن مبدل خواهد. (همانطور که فی المثل در بهار ۶۰ شد).

این نفوذ، اما، بخودی خود زائل نمی شود؛ جنبش توده‌ای که تحت رهبری یا تاثیر و نفوذ بالائی ها براه می افتد، خواست های ماهیتاً متفاوت از خواستهای بالائی ها دارد. بآین ترتیب جنبش توده‌ای خود مصالح مادی کنار زدن رهبری غیر پرولتری و اعمال رهبری کمونیستی را فراهم می آورد. لیکن این "تعویض" رهبری خود به خود انجام نشده و مستلزم کار مشخص کمونیستها است. بجز تک جوشهایی در اینجا و آنجا، رادیکالیسم سیاسی توده‌ها کارگری و زحمتکش تا آنجائی بروز خواهد یافت که سیاست و اشکال مبارزه‌ای که رهبری به پیش می گذارد، اجازه بروزشان را بدهد. برای رو نمودن حداکثر رادیکالیسم و قاطعیت جنبش پایینی ها، رهبری کمونیست لازم است، و کمونیستها با "متوهم" خواندن توده‌هائی که رو به مبارزه می آورند، قادر به زائل ساختن توهم واقعی توده‌ها، و تامین رهبری پرولتری

* "پاسداران" نیروی مسلحی است که درسراسر کشور توسط رژیم ازعقب ـ مانده ترین اقشار پایگاه اجتماعیش، برای حفاظت ازقدرت سیاسی دربرابر مردم تشکیل شده است.



بهروز فتحی (ناصر) ـ نقش رهبری ـ کننده دربازسازی ا. ک. ا (سربداران) داشت. اودرفاصلهٔ کوتاهی پس ازشورای چهارم دستگیرواعدام شد، چراکه فعال واستواربدفاع ازآرمان کمونیسم برخاسته بود.



بر جنبش نخواهند بود .

مضاف باینها ، اینکه جرقه منشاء حریق، بیشتر ناشی از مبارزات " پائینی ها باشد یا ناشی از " مبارزات " در بالا، به میزان زیادی وابسته به تجربه، سطح آگاهی و هشیاری سیاسی، درجه اتحاد و سازمانیافتگی پرولتاریا و زحمتکشان است، که این خود اساساً منوط به قدرت و نفوذ و درایت و تیزبینی و سرعت عمل پیشقراول کمونیستی پرولتاریا می باشد . بعبارت دیگر چنانچه کمونیستها به مبارزه طبقاتی صرفاً از دریچه اکونومیستی و تنگنظرانه مبارزه بلاواسطه طبقه کارگر و زحمتکشان با بورژوازی بر سر مسائل معیشتی ننگرند ، و ناظر بیطرف و منفعل مبارزه گسترده طبقاتی در سطح جامعه نباشند ، قادر نتوانند بود تا حتی به درجاتی بهمین " جرقه زدنها " نیز جهت داده، و آنانرا از یك مسیر خود بخودی به یك مسیر، اگر نه کاملا سازمانیافته و آگاهانه (که بنا به خصلت و قوانین عملکرد تضادهای اجتماعی و نقش حزب کمونیست در مبارزه طبقاتی تقریباً ناممکن است) بلکه لااقل جهت دار سوق دهند .

از سوی دیگر بر خلاف دیدگاه اکونومیستی و تنگ نظرانه، خودبخودی بودن یکسری " جرقه " ها، و یا فرعی بودن عرصه ای که در آن جرقه زده می شود ، بهیچ وجه نباید مایه عدم توجه ما نسبت به این مسائل گردد . درواقع استدلالاتی چون " اینها نقشه مند و آگاهانه نیستند " و یا " مربوط به طبقات دیگرانند " و بحث هائی از این دست، با این نتیجه گیری که پس " به ما چه مربوط ؟ ما کار " طبقاتي " خودمانرا مستقلانه به پیش می بریم " و ... اینها نه استدلال ، بلکه اراجیف و توجیهات اکونومیستي است و بس !

چنین " استدلالاتی " در کنه خود تنزل دادن نقش و مقام کمونیستها و پرولتاریای آگاه، و حزب آنان، در رهبری همه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا (ودر قلب آن رهبری سیاسی ـ ایدئولوژیك پرولتاریا) به سطح رهبری عملی مبارزات اقتصادی و اتحادیهای کارگری (و شاید حداکثر زحمتکشی) است ، چرا که حتی رهبری سیاسی خود طبقه کارگر، مستلزم آن است که پیشروان کارگری، بالاخص، و توده های وسیعتر طبقه کارگر بالعموم، با کلیه جوانب و زوایای مبارزه سیاسی جاری در سطح اجتماع آشنا گردند، ولی بر طبق تئوری شناخت مارکسیستی این آشنائی و آگاهی، همچون هر آشنائی و آگاهی دیگری ، نه صرفاً با مشاهده پروسه ها از دور و تعبیر و تفسیر آنان، بلکه با حرکت در جهت تغییر پروسه ها و پدیده ها حاصل تواند شد .

بنابراین برای کمونیستها وپرولتاریای آگاه و حزب آنان حتی رهبری وتربیت سیاسی خود طبقه، جز از طریق برخورد به کلیه جوانب و عرصه های مبارزه سیاسی جاری در جامعه، از موضع منافع پرولتاریا، و کوشش در راه تغییر دادن این مبارزات در جهت منافع پرولتاریا ممکن نتواند بود . از این طریق است که پیشقراول پرولتری، نه فقط شناخت خود را و به تبع آن شناخت مجموع طبقه را از " مجموعه مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر " ارتقاء می دهد، بلکه مهمتر، توانایی آنرا کسب می نماید که خود را به سطح رهبری کل جنبش انقلابی توده ها ارتقا داده، و مجموعه چشمه های گوناگون مبارزه سیاسی وطبقاتی جاری در جامعه را، در خدمت به منافع پرولتاریا و زحمتکشان وانقلاب آنان به سطح بالاتر ارتقاء داده و تحت رهبری حزب و طبقه درهم آمیخته و متحد گرداند .

از همین زاویه است که کمونیستها موظف اند نسبت به جزئی ترین مبارزات، مبارزه سیاسی در سطح کل اجتماع، ولو در میان اقشار و طبقات فوقانی ، ولو در کم اهمیتترین عرصه ها " نیز توجه مبذول دارند ، نه فقط برای تربیت سیاسی پرولتاریا، بلکه نیزبرای استفاده حداکثر ازچنان مبارزاتی برای تعمیق مجموع مبارزه جاری در سطح جامعه، سوق دادن آنان به جهتی که منافع پرولتاریا در آنجا نهفته است، و در جهت اعمال رهبری پرولتری بر مبارزات جاری توده ها.(۲)

تکامل مارپیچی تاریخ واستیصال دیدگاه تك خطی

از عوامل دیگر " غافلگیر " شدن بسیاری تشکل های مدعی کمونیسم در ارتباط با اوضاع سال ۶۰ ، تمایل آنان به این بود که انقلاب وپیشرفت آنرا بصورت تقابل دوارتش کاملا مجزا و متمایز از یکدیگر متصور گردانند ، و بدتر آنکه صف انقلاب را در زمان نبرد قطعی مشتمل بر اکثریت عظیمی از مردم بپندارند، از این گذشته ، تعمیم مکانیکی و انحرافی سیر انقلاب ۵۷ و بمثابه سیر " کلاسیك " انقلاب در ایران ، علاوه بر ارتباطش با تمایل انحرافی فوق الذکر ، و اینکه افشاگر تمایل به " دایره ای " دیدن تکامل تاریخ بصورت تکرار کما بیش یکسان وقایع تاریخی بود ، خود از عوامل مهم عجز این تشکلها در درك اهمیت و مقام جنبش توده های زمستان ۵۹ ، و بهار ۶۰ گشت .

اولاً امکان تکرار شدن یك شکل پیشروی انقلاب، استثنائی بیش نیست . فی المثل امروزه در مقام مقایسه با سالهای ۵۷ و یا ۶۰ ، هم صحنه بازی درمتن یك جهان تغییر یافته قرار گرفته ، هم خود دستخوش تحولات شده، هم بازیگران تجارب جدید اندوختهاند و تغییر یافتهاند ، هم شناسائی متقابل بازیگران از یکدیگر تفاوت هائی حاصل کرده است ... (۳) در نتیجه آن کسی که محاسبات خود را بر امکان تکرار مجدد ۵۷ یا ۶۰ متکی گرداند، خود را متکی به استثناء نموده است .

در ثانی از جمله مهمترین عواملی که در چگونگی سرنگونی رژیم سلطنتی نقش ایفا نمودند، همانا خصلت طبقاتی رهبری انقلاب بود که در شرایط فقدان آلترناتیو ویا حتی یك قطب پرولتری تاثیری قطعی در چگونگی صف آرایی طبقاتی قوا و در نتیجه شکل پیشروی انقلاب گذارد .

این نکته در ضمن بدان مفهوم است که در شرایط رهبری کمونیستی که به جای خود ، حتی در شرایط وجود یك قطب قدرتمند پرولتاریائی در انقلاب صف آرائی طبقاتی قوا دستخوش تغییر کیفی شده و طبعاً تاثیر بلاواسطه خود را در شکل پیشرفت انقلاب نیز می گذارد .

درواقع آن سازمانهای مدعی کمونیسمی که در سالهای ۵۹و۶۰ (و یا حتی امروزه !) به انتظار تکرار مجدد ۵۷ نشستند ، باین ترتیب نه فقط خود و پرولتاریا و زحمتکشان را خلع سلاح کردند ، بلکه مضمون غیر پرولتری دیدگاه و مشی سیاسی ـ ایدئولوژیك خود و برداشت خود از

چگونگی کسب قدرت سیاسی را نیز افشاء کردند.

آنجائی هم که برخی از اینان (چون پیکار، اتحاد مبارزان کمونیست و ..) کوشیدند دورنمای معین تری را برای خود ترسیم نمایند، یا عقل شان به "تکرار" اکتبر رسید، یا حداکثر در تقدم و تاخر مبارزات سالهای ۵٦ و ۵۷ دست بردند؛ یعنی چون خمینی قبلاً رهبر بود، اول خرده بورژوازی به خیابان آمد، و بعد پرولتاریا اعتصاب کرد، و بعد قیام شد. حالا که فلان سازمان مدعی کمونیسم رهبری طبقه کارگر قرار است هادی انقلاب گردد، اول کارگران باید اعتصاب کنند، بعدا تظاهرات خیابانی خواهیم داشت وسپس قیام! اما چون طبقه کارگر ابتدا به ساکن دست به اعتصاب سیاسی نمی‌زند، (از قرار باید ابتدائا مبارزات گسترده اقتصادی براه افتد که بلحاظ اقتصادی زمینه مادی هم دارد) و بعد به سطح اعتصاب اقتصادی و سپس سیاسی ارتقاء یابد هکذا! (۴)

اما هر چه مبارزه طبقاتی انکشاف بیشتری یافت، عمق اختلاف ما بین واقعیت و برداشتهای انحرافی ذهنی این نیروها فزونی یافت و گیجی وسردرگمی را در صفوف آنان بیشترساخت تا بالاخره با وقایع خرداد و تیر و بویژه از ۳۰ خرداد به بعد، ضربت قطعی بر ذهنی گرایی ها وارد آمد. مبارزه طبقاتی بر روی دایره‌ای از پیش مقرر شده، پیش نرفته بود، یعنی "قرار نبود" ۳۰ خرداد و وقایع ما بعد آن بدان ترتیب رخ دهند! اخلالی در "سیکل" رخ داده بود! توضیحی بر این ناخوانی واقعیات با فرضیات پیشین لازم میامد. لیکن توضیح اولیه بسیاری از رهبران وکادرهای سازمانهای مختلف از پیکار گرفته تا اقلیت و اتحاد مبارزان کمونیست و دیگران جالب و در عین حال بسیار دردآور بود و تنها منجر به خلع سلاح بیشتر نیروها گشته، وایکاش هیچگاه داده نمی شد. گویا وقایع ۳۰ خرداد به بعد، تکرار وقایع ۲۸ مرداد ۵۸* به بعد بودند، تنها به شیوه‌ای خشنتر و شدیدتر و باز گویا از قرار همانند دور قبل، این موج نیز گذرنده بوده و جامعه دوباره به سیر سیکل قبلی موعود، عودت داده خواهد شد؛ ولی این بیشتر به سوت زدن کسی می مانست که در تاریکی قدم بر می دارد و می خواهد با این سوت زدن به خود قوت قلب دهد.

یکی دو هفته از آن دوران توفانی کافی بود تا بر این توجیه مفتضح خط بطلان کشد. کسانی که تا دیروز قادر به تشخیص پتانسیل انقلابی عظیم جنبش توده‌ای نگشته ودر جهت بالفعل گرداندن آن نکوشیده بودند، اینك پس از کودتای نیز که اشکال پیشین مبارزاتی دیگر کهنه شده و کارائی خود را از دست داده بودند و روآمدن توان مبارزاتی توده انقلابی منوط به ارائه سیاستها وتاکتیکها و اشکال مبارزاتی مقتضی آن اوضاع و شرایط گردیده بود، از تشخیص پتانسیل بالای توده انقلابی عاجز ماندند در حالیکه چشمان شان برای دیدن قوای فعال ارتجاع و پایه توده‌ای آن بسیار تیزتر شده بود!

بدین ترتیب، یکی از دیگری، در پوشش ها و با توجیهات گوناگون، رهبران سازمانهای مختلف مدعی کمونیسم و انقلاب به فرموله کردن انواع واقسام ترهات مرتجعانه انحلال طلبانه و انفعالی، تسلیم طلبانه و رویزیونیستی پرداختند. پیکار تدارك قیام مسلح توده‌ها را در عین هشدار نسبت به "آوانتوریسم" طرح گرداند؛ راه کارگر "عقب نشینی به‌میان توده‌ها" را ندا در داد، فدائیان اقلیت انفعال خود را با تابلوهای تبلیغاتی و پرزرق و برق "جوخه‌های رزمی" و بعد "ایجاد کمیته‌های قیام کارگری" کوشید تا بپوشاند؛ اتحاد مبارزان کمونیست نیز صرفه را در این دید که سر خود را با "جنبش خالص کارگری" اش و ایجاد "شوراهای واقعی کارگری" گرم کند و باقی مسائل را پشت گوش اندازد. بسیاری از "کوچکتر" ها هم ترجیح دادند بگویند "باید فلان و بهمان کرد، ولی متاسفانه ما خودمان نیرویش را نداریم."

والبته با توجه به عمق انحرافات حاکم بر جنبش کمونیستی ما، داران مقطع چنان سرنوشتی غیر مترقبه هم نبود و در واقع جهش خرداد ٦۰ در مبارزه طبقاتی پیش از آنکه بتواند بسیاری از



پیروت محمدی (کاك اسماعیل) – فرماندهی نظامی رزمندگان سربدار و یکی از اعضاء کمیتهٔ دائم کمیته مرکزی بود. اوتمام در گیری های مهم نظامی با نیروهای رژیم، ازجمله قیام آمل، را رهبری کرد و درجریان همان قیام به شهادت رسید.

* جمهوری اسلامی دستورحمله نظامی به کردستان راکه درآنموقع تحت کنترل نیروهای انقلابی، پیشمرگه های کرد و تشکلات توده ای بود، صادر کرد. همچنین حملات وحشیانه علیه مطبوعات آزاد و نشریات انقلابی، ومقرهای نیروهای مترقی وتشکلات انقلابی گوناگون سازمان داده شد.

کمونیستها وبویژه "رهبران" را با یك جهش در مسیر تصحیح انحرافاتشان و پاسخ گوئی به وظایف اصلیشان بیاندازد فقط می توانست موجب جهشی دیگر گردد: جهش از جمیع انحرافات عمیق گذشته به یك کیفیت نوین یعنی رویزیونیسم و انحلال طلبی.

در واقع "نه می خواهد و نه می تواند" بطرز دردآوری و صف الحال فاجعه امیز خود این سازمانها در ارتباط با امر هدایت کمونیستی انقلاب شد. چنانچه در مجموع نگریسته شود، بخش اعظم نیروهای منسوب به جنبش کمونیستی، با دیدگاه مکانیکی یك خطی و ندیدن پیچ وخمها یا ندیدن جهشها و گرایش به درك تدریج گرایانه از تکامل انقلاب ومبارزه طبقاتی و با درك محدود و تنگ نظرانه و اکونومیستی از وظایف کمونیستها و پرولتاریا در انقلاب عملاً نه فقط نتوانستند نزدیك شدن نبرد قطعی را ببینند، نه فقط نتوانستند خود و طبقه کارگر و توده های وسیعتر مردم را برای رودروئی قطعی با ضد انقلاب آماده سازند وتدارك لازم برای چنان نبردی را ببینند و باین ترتیب توده های انقلابی را تحت رهبری لیبرالها و مجاهدین رها کردند تا بدون هیچ گونه آمادگی نبرد قطعی برایشان تحمیل گردد، بلکه بواسطه همان انحرافات در شرایطی تا جز از درك چگونگی پاسخگویی به وظایفشان گردیدند که دیگر علیرغم عدم تدارك علیرغم عقب افتادگی ها و نا آمادگیها و علیرغم شرایط فوق العاده صعب و دشوار ناشی از این عدم تدارکها می بایست در پیشاپیش توده راه پیشروی انقلاب را بنمایانند.

ما حصل آنکه، از یکسو توده مردم فاقد رهبری کمونیستی، توانائی آماده شدن برای نبرد را از دست داد و تحت رهبری لیبرالها و مجاهدین و سیاستهای آنان، نیروهایش به هرز رفت، از صحنه سیاسی بدر شد و بدون نبرد قطعی و جدی جنبش اش به شکست مقطعی دچار شد وازسوی دیگر کمونیستهای متشکل در این سازمانها خلع سلاح و سردرگم، ناتوان از هدایت انقلاب و توده ها و در نتیجه فاقد نقطه اتکا بر انقلاب بالنده، گروه گروه بدام افتاده بدست جلادان رژیم بورژوا ـ کمپرادور اسلامی سر به نیست گردیدند و جنبش کمونیستی نیز به شکستی آنچنان سنگین گرفتار آمد. (۵)

جهت گم کردگی ایدئولوژیك و انحرافات ما

واما در مورد ما مسئله با کیفیتی اساساً متمایز از دیگران مطرح بود. ما در کنه دیدگاههای خود نه تدریج گرا بودیم ونه گرایش به درك تك خطی ودایره ای مانند از سیر تکامل مبارزه طبقاتی داشتیم. نه فقط از چگونگی شکل گیری گره گاه آگاه بودیم (کما اینکه از مدتها قبل از وقوع انقلاب ۵۷ بوضوح هرچه تمامتر طلایه های آنرا تشخیص دادیم) بلکه دقیقاً گرهگاهی را هم که اززمستان ۵۹ آغاز به شکل گرفتن کرد، تشخیص دادیم. آنچه از برائی خط ما شدیداً کاست، التقاط ما بر روی مارکسیسم لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون، یعنی گرایش سانتریستی ما نسبت به اندیشه مائو بود. به عبارتی اگرچه ریشه وعلل عدم تدارك ما را نیز باید در بحران ایدئولوژیکی تشکیلاتمان جست، لیکن تمایز اساسی ما با دیگرانی ازجمله مبارزان .... و مبارزین .... وپیکاردران بود که آنان بسیار پیشتراز گرهگاه ۶۰ ـ ۵۹ انحلال طلبی ایدئولوژیکی خویش را سیستماتیزه کرده بودند حال آنکه ما هیچگاه چنین نکردیم بلکه درتند پیچ بهار ۶۰، این اقلیتی ازسازمان بود که جمیع انحرافات گذشته را سیستماتیزه کرده وبه سطحی کیفیتاً بالاتر، به رویزیونیسمی که اساساً دارای ویژگیهای مشی امثال پیکار بود، ارتقاداد. اجازه دهید اشاره ای به برخی ریشه های بحرانی داشته باشیم که شورای دوم اتحادیه کمونیستهای ایران منعقده درفروردین ۵۸ که چهارچوبه اساسی مشی سازمان ما تا مقطع بهار ۶۰ را به پیش نهاد، برمتن آن برگزارگردید.

مرگ مائوتسه دون، کودتای بورژوازی درچین وفرموله شدن تئوری رویزیونیستی سه جهان بمثابه استراتژی جنبش بین المللی کمونیستی وپرولتاریای جهانی از سوی رویزیونیستهای چینی به مبارزه ای سخت وحاد ما بین موافقین ومخالفین این تئوری درسازمان ما دامن زد. پس از گذشت قریب به یك سال وباسمتگیری قاطع اکثریتی ازسازمان برعلیه تئوری سه جهان این مبارزه نتیجه مرحله ای خود را در موضع گیری اکثریت نمایندگان حاضر در شورای اول اتحادیه کمونیستهای ایران (فروردین ۵۷) برعلیه این تئوری تثبیت کرد وطی سلسله مقالات نشریه حقیقت تحت عنوان "درباره تئوری سه جهان" نمود بیرونی یافت که حتی تا به امروز سیستماتیك ترین نقد موجود درجنبش کمونیستی ایران برعلیه تئوری سه جهان بشمار می آید.

این سند هرچند دستاوردی برای سازمان ما وجنبش کمونیستی ایران به شمار می آمد، لیکن از کمبود واشکالی اساسی رنج میبرد؛ درواقع سند مزبور اگرچه نقطه آغاز نقد خود را بدرستی اتکا به مواضع تا بامروزی جنبش بین المللی کمونیستی گذارد وباین ترتیب دررابروی انحلال طلبی عیانی که ازهمان دوران، دیگربه روندی قدرتمند درجنبش بین المللی کمونیستی بدل شده بود، بست. لیکن قادر نشد نقد خود را تعمیق کرده وبه ریشه های تاریخی شکل گیری تئوری سه جهان در پیشینه جنبش بین المللی کمونیستی تعمیم دهد. درواقع نقد ما برسه جهان با اتکا مطلق به خط جنبش بین المللی کمونیستی انجام گرفت ونه شیوه اتکا ـ اصلاح ـ ارتقا. بعبارت دیگر ما تئوری سه جهان را ازجمله با اتکا به (ودفاع از) تاکتیکهای فرموله شده درکنگره ۷ کمینترن درمبارزه علیه فاشیسم و بینش حاکم برسیاست خارجی دولت سوسیالیستی شوروی درهمان دوران نقد کردیم واین امرباتوجه به رشد قبلی گرایشاتی که بالاتر بدانها اشاره کردیم چندان هم غیره منتظره نبود.

نقد ما ازسه جهان گرایشی به دگماتیسم یعنی دگماتیسم درمورد گذشته جنبش بین المللی کمونیستی ـ را درخود حمل میکرد تا نقد یك انحراف برمتن انتقادی دیالکتیکی از ریشه های آن درجنبش بین المللی کمونیستی وارتقاء تئوری مارکسیستی ازاین رهگذر وچنان که معمول همه دورانهای شکست ویا بروزانحرافات است، در مواجهه با یك شکست یاانحراف یا مارکسیسم تکامل میابد یاانحلال طلبی رواج پیدا می‌کند (چه بصورت رویزیونیسم وچه به صورت انحلال طلبی نوع "شورای متحد چپ") ویادگماتیسم قدرت میگیرد. و باز چنانکه معمول است، دگماتیسم خود تنها زمینه ساز یادراصل پیش درآمد انحلال طلبی وورویزیونیسم میگردد آنهم بشکلی شدیدتر.

نکته در این است که این شیوه برخورد ما به سه جهان، درجا، پایه دفاع استوارانه از اندیشه مائو را نیز سست

گردانند. دفاع بی‌قید وشرط ما از تمامی مواضع کمینترن واتحاد شوروی وبرخورد غیرنقادانه ما به تاریخچه جنبش بین‌المللی کمونیستی نمیتوانست چنان نتیجه‌ای نداشته باشد چرا که مائوتسه‌دون خود گسستهای قطعی از بسیاری ازوجوه عمده انحرافات کمینترن را رهبری کرده بود واندیشه مائو چیزی نبود مگر تکامل خلاق مارکسیسم لنینیسم، از جمله در کوران مبارزه حاد ضد رویزیونیستی وجمعبندی از تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی ونیز در مبارزه علیه انحرافات اکونومیستی کمینترن ودر راه اعاده وارتقا یک سلسله احکام واصول لنینی (بویژه در مورد نقش حزب وعنصر آگاه وعدم تمکین به سیر خود بخودی وقایع) که کمینترن از آنان عدول ورزیده بود.۷

حملات مرتدانه ورویزیونیستی انور خوجه وحزب کار آلبانی به مائوتسه‌دون واندیشه مائو جرقه‌ای بود برای آنکه سست شدن ما بر سر اندیشه مائو عیان شود. سانتریسم ما در بین اندیشه مائو وانور خوجه در واقع بیان سانتریسم ما در بین مارکسیسم ورویزیونیسم بود.

از اینجا بود آغاز شکل گیری یک گرایش سانتریستی واگنوستیستی ومتعاقب آن انحلال طلبانه (در بعد ایدئولوژیک) در سازمان ما، اما مضاف باین بویژه در مورد کمونیستهای کشورهای تحت سلطه، سانتریسم یا مستقیما ناشی از ناسیونالیسم وبورژوا دمکراسی است ویا خود زمینه ساز درغلطیدن به ناسیونالیسم وبورژوا دمکراسی میباشد. وما نیز از این قاعده مستثنی نگشتیم. سانتریسم بمعنی موضع میانه گرفتن مابین مارکسیسم (ایدئولوژی واحد پرولتاریای آگاه جهانی) ورویزیونیسم (ایدئولوژی بورژوایی در پوشش مارکسیسم) ودر واقع بمفهوم میانه ایستادن مابین پرولتاریای جهانی وبورژوازی (اعم از "خودی" وغیران) مابین انترناسیونالیسم وناسیونالیسم وبورژوا دمکراسی است. گرایش سانتریستی ما مایه رشد گرایشات ناسیونالیستی (وعمدتاً بمفهوم همه چیز را منحصراً در چهارچوبه تنگ مبارزه طبقاتی جاری در جامعه "خود" ومیان پرولتاریای "خودی" با دشمنانش دیدن ـ که این نیز خود گرایشی ناسیونالیستی است!) در صفوف ما ودوری روزافزون مان از نقطه اتکا ایدئولوژیکی اصلی پرولتاریای آگاه یعنی انترناسیونالیسم پرولتری گشت. بدین ترتیب رسالت تاریخی جهانی پرولتاریا بمثابه یک طبقه واحد جهانی که برای یک هدف واحد میرزمد در بینش ما کمرنگ تر وکمرنگ تر شد.

مضاف بر اینها دشواری بسیار در پاسخگویی به معضلات ومسائل مبتلا به جنبش بین‌المللی کمونیستی از یکسو وعقب افتادگی وبی‌پایه بودن فاحش کمونیستها در مبارزه طبقاتی جاری در ایران والزام بجبران سریع این عقب افتادگی وضعف کمی واحساس به لزوم تمرکز همه قوا در این جهت وخلاصه کشش اوضاع عینی از سوی دیگر (آنهم اوضاعی در حد یک انقلاب!) شرایط مادی مساعدی را برای طفره روی از پرداختن به مسائل ایدئولوژیکی جنبش بین‌المللی کمونیستی فراهم می‌آورد.

خلاصه آنکه سازمان ما در شرایط یک **بحران ایدئولوژیکی ودر نتیجه جهت گمکردگی ایدئولوژیک ـ استراتژیک** شورای مهم خود را در آغاز دوره مابعد قیام بهمن ۵۷ برگزار کرد.

فاکتور مهم دیگری که به بحران در صفوف ما دامن زد، عدم ایفای نقش کیفی از سوی ما در جریان انقلاب ۵۷ بود. اگر دیگر نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی اکثراً فرارسیدن انقلاب را ندیدند ودر نتیجه حتی بهمین علت هم که شده (که البته فقط، وحتی عمدتاً، همین امر علت اصلی نبود) نتوانستند نقش کیفی در انقلاب بازی کنند، واین موضوع میبایست عاملی باشد که به خود آیند ودر دیدگاهها وبینش خود تعمق بیشتری ورزند، لیکن در مورد ما مسئله به نحوه‌ای بسیار حادتر مطرح گردید: ما فرارسیدن انقلاب را دیدیم واز این لحاظ بجرأت میتوان ادعا کرد که پیشروترین نیروی جنبش کمونیستی وکل جنبش انقلابی بودیم وباز علیرغم این نتوانستیم نقش کیفی در آن ایفا نماییم. این موضوع ضربتی بس سنگین بر روحیه ما وارد آورد واگنوستیسم نسبت به مواضع گذشته را در صفوف ما تقویت ساخت، چرا که در آن شرایط بحران ایدئولوژیکی با رجوع به مواضع وعملکرد گذشته نتوانستیم دریابیم کجای کارمان ایراد داشته وریشه انحرافاتمان در چه بوده است. در این مورد جمعبندی شورای اول اتحادیه کمونیستهای ایران نه فقط اقناع کننده نبود بلکه بیشتر به سردرگمی ها می‌افزود. نتیجتاً همه مواضع ودیدگاهها وعملکردهای گذشته اعم از صحیح وغلط اگر نه رسماً ولی بشکلی پوشیده بزیر سئوال رفتند.



غلامعباس درخشان (مراد) ـ یکی از اعضاء کمیتهٔ دائم کمیتهٔ مرکزی وشورای عالی فرماندهی سربداران بود. او دو روز بعد از قیام آمل دستگیر شد وپس از چند ماه مقاومت در برابر شکنجه، سرانجام اعدام گشت تا صدای این مدافع شکست ناپذیر و برجستهٔ مارکسیم انقلابی خاموش گردد.

وبالاخره سومین فاکتور مهم در شکل گیری انحرافات ما در دوره ما بعد بهمن ۵۷، انحراف در پیرپای جنبش بین المللی کمونیستی (در اشکال "چپ" وبویژه راست) در برخورد به حکومتهای بینابینی بود. این انحراف وبخصوص شکل راست آن که بی ارتباط با دیدگاههای حاکم بر اکثریت کنگره ۷ کمینترن نبود، گرایش به تابع نمودن اهداف استراتژیک طبقه کارگر به امر دفاع از حکومتهای بینابینی در مقابل امپریالیسم وارتجاع وامر "حفظ" خصلت مترقی آنها داشت.

جوانبی از این انحراف را ما پیشتر در برخورد به حکومتهایی چون الجزایر، ولیبی ومصر از خود بروز داده بودیم واینک در مقابل حکومت نیروهای بینابینی "خودی" این انحراف تاثیر بلاواسطه بر سیاستهای ما میگذارد. (این تازه در حالی است که خمینی را در آن دوران در زمره نمایندگان "نیروهای بینابینی" بدانیم).

همانطور که گفتیم جهت کم کردگی ایدئولوژیک وگرایش سانتریستی به گرایشات ناسیونالیستی وبورژوادمکراتیک پامی دادند. ازجمله نتایج تبعی ولی فوق العاده مهم این انحراف، گرایش به مطلق دیدن مرحلهٔ دمکراتیک انقلاب و درنتیجه سنجیدن نقش، جایگاه وپتانسیل نیروهای طبقاتی غیرپرولتری از این دریچه بود. علاوه بر این، گرایش به مطلق و"در خود" دیدن مرحلهٔ دمکراتیک انقلاب، گرایشی مبتنی بر متمایز

کردن مطلق گرایانه و مکانیکی مراحل دمکراتیک وسوسیالیستی انقلاب وبالنتیجه تقلیل نقش وجایگاه کیفی طبقه کارگر در مرحله دمکراتیک انقلاب را به همراه داشت.

نتایج عملی این گرایشات انحرافی از یکسو توهم پیداکردن نسبت به پتانسیل وجایگاه نیروهای طبقاتی غیرپرولتری واز دیگر سوکمرنگ کردن نقش طبقه کارگر در انقلاب وبه‌تبع آن کم‌بها دادن به وتقلیل جایگاه "عنصر آگاهی کمونیستی" بود. این انحراف آخری به نوعی اکونومیسم سیاسی یعنی دنباله‌روی ازجنبش سیاسی خود بخودی توده‌ها پا میداد واز آنجا که هرجنبش خود بخودی توده‌ای الزاما تحت رهبری سیاسی غیرپرولتری قرار دارد، این اکونومیسم سیاسی درعمل دنباله‌روی از اقشار وطبقات غیر پرولتری را مفهوم میداد.

مختصرا آنکه مجموعه انحرافات ایدئولوژیکی فوق الذکر ازجمله مهمترین عوامل در بوجود آمدن انحرافات فاحش در سیاستها وخط مشی سیاسی ما شده وزمینه‌ساز شکل گیری یک گرایش وروند اکونومیستی وبورژوادمکراتیک در صفوف ما گشتند.

ونتیجه عمومی تر و عملی تر آنکه باازدست دادن دورنما وجهت‌گیری استراتژیک بدنبال سیرخود بخودی وقایع وحوادث افتادیم ومهمتر ازهمه امکان تدارک مستقلانه پرولتری برای کسب قدرت سیاسی در آن دوره را از خود سلب کردیم.[8]

بدون تردید هیچ کدام ازسازمانهائی که تحت لوای کمونیسم فعالیت میکردند به اندازه ما در سازماندهی وهدایت مبارزات کارگری وتوده‌ای زمستان ۵۹ و بهار ۶۰ نقش ایفا نکردند. در طی این مقطع زمانی اتحادیه کمونیستهای ایران ده‌ها وصدها اعتصاب وتظاهرات وتعرضات توده‌ای برعلیه جمهوری اسلامی وعمال آن در بسیاری نقاط کشور سازمان داد. تظاهراتهایی که‌گاه تا چندین هزارنفر را در برمیگرفتند، مع‌الوصف نظر به همان انحرافاتی که بر شمردیم علیرغم نقش قاطع ما در رادیکالیزه کردن جنبش کارگری وتوده‌ای تا اواخر بهار ۶۰ قادر به بیرون کشیدن جنبش کارگری وتوده‌ای از زیر سیاست عمومی واشکال مبارزاتی تحمیل شده برجنبش توسط رهبری لیبرال-مجاهد نگردیدیم.

تأخیر تاریخی

در اواخر خرداد ما «نشریه حقیقت» در خطاب به کارگران وجوانان انقلابی رهنمود ایجاد دسته‌های ۲۰ – ۳۰ نفره در کارخانجات ومحلات بمثابه تشکیلات لازم برای هدایت نبرد نهایی، قیام را داد. پیشتر از آن نیز بدنه سازمان رهنمود آنرا گرفته بود که علاوه برتشدید فعالیت تبلیغاتی در کارخانجات و محلات، کوششهای خود در برپائی و سازماندهی اعتصابات وتظاهرات و هدایت ورادیکالیزه کردن تظاهرات‌ها واعتصابات خود بخودی را سیستماتیک‌تر کرده واشکال مبارزاتی را نیز ارتقاء داده، دست به ایجاد ارگانهای توده‌ای منطبق با نیازهای پیشبرد مبارزه طبقاتی زنند.

درواقع این رهنمودها مبین کمرراست کردن سازمان از زیربار انحرافات گذشته وکوشش در بدست گرفتن ابتکار عمل انقلابی وسازماندهی مستقلانه کمونیستی (چه در بعد سیاسی وچه در بعد تشکیلاتی) جنبشها واعتراضات توده‌ای بود. ازجمله نتایج این رهنمودها مثلا سازماندهی یک تظاهرات توده‌ای در محله فلاح تهران وهدایت وارتقاء آن به سطح تعرض به پاسداران وکمیته‌محله، خلع سلاح برخی پاسداران ومصادره قسمی اسلحه‌های کمیته بود.

درمجموع نمونه‌هایی از این قبیل، استثنائاتی در عملکرد ما در آن دوره بود. **اولا** بدین دلیل که هرچرخش سریع در سیاستهای سازماندهی وتشکیلاتی وگذار از یک سلسله سیاست‌ها به سلسله‌سیاستهای نوین **همواره** میزان معینی از هرج ومرج سازمانی و بهم پاشیدگی مناسبات تشکیلاتی را بهمراه میاورد که طبعا عدم توانائی نسبی در اعمال همه جانبه سیاستها را در طی دوره گذار وبدنبال خواهد داشت – کوتاه‌کردن دوره‌گذار وتقلیل دادن نسبت عدم‌توانایی در اعمال مشی سیاسی وتشکیلاتی، پیش از هرچیز منوط بمیزان انسجام سیاسی وآمادگی ذهنی توده‌های تشکیلاتی ورهبران سازمان در برخورد به اوضاع نوین وسپس وابسته به تجربه انباشته شده تشکیلات (از رهبری تا بدنه) نسبت به وظائف گوناگون وشیوه‌های مختلف است. در آن مقطع ودرمواجهه با رهنمودها و سیاستهای نوین، بدنه تشکیلات ما نتوانست بسرعت به اعمال خط بپردازد وآنچه که این بار ناتوانی نسبی ما در اعمال خط را سبب میگردید پیش از آنکه انحراف باشد در وهله اول عدم تدارک قبلی ذهنی سازمان یعنی این واقعیت بود که ما تا چندی پیش از آن تحولات سیاسی وبه ویژه نقش ومسئولیت خود را این چنین نمیدیدیم که بر ویش تعمق کافی ورزیده باشیم ودرثانی تشکیلات ما ازجمله بعلت انحرافات سابق (ولی نه صرفا بااین خاطر) قادر نشده بود حدکافی در مورد شیوه‌های گوناگون مبارزاتی وسازماندهی توده‌ای انباشت نماید.[9]

ثانیا انحرافات گذشته که سرآغاز یک گرایش اکونومیستی ورویزیونیستی گردیده بود اینک تاثیرات خود را بربخشهایی از رهبری وصفوف سازمانی ما عیان می ساخت. این گرایشات که اکنون تبدیل بیک روند قدرتمند گردیده بودند در راه پیشروی ما وبرداشتن موانع‌وجبران عقب افتادگی ها بشدت اخلال میکردند.

تند پیچ در تحولات مبارزه طبقاتی وحدتیابی کیفی آن بخصوص حول وحوش خرداد وتیر ۶۰ همانگونه‌که بخش‌بزرگی

از رهبران دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم را به ورطه رویزیونیسم و شکست طلبی انداخته بود، اقلیتی از رهبری تشکیلات ما نیز را به همانجا پرتاب کرد، در آن دوره حاد و بحرانی دو جهش در صفوف سازمان ما انجام شد. اکثریتی از رهبری و بدنه آغاز به گسست جدی از انحرافات و اشکالات گذشته نموده و در مسیر تکامل بجلو گام نهادند، حال آنکه اقلیتی از رهبری و بدنه با سیستماتیزه کردن انحرافات و اشکالات پیشین، این انحرافات را به کیفیتی نوین و هم سنگ با مشی امثال رهبری پیکار به بورژوا- اکونومیسم و رویزیونیسم ارتقا داد. طبعاً این مجموعه تحولات نمیتوانست تأثیر جدی بر توانایی ما در پیشبرد سیاستهایمان نگذارد.

وبالاخره ثالثاً مسئله مهم دیگر عدم امکان اعمال آن سیاستها و رهنمودها، در این واقعیت ساده نهفته بود که: دیگر چنان رهنمودهایی دیر شده بودند، کودتایی که در همان روزها در شرف اجرا قرار داشت و با جهش در پروسه تکوین کودتا (سرکوب تظاهرات ۳۰ خرداد و آغاز اعدامها و .....) الزامات تاکتیکی کاملا متفاوتی در مقابل پای سازمان قرار گرفت و با این ترتیب رهنمودهای سابق میبایید اساسا کان لم یکن تلقی گردیده و جای خود را به تدابیر و سیاستهای نوین بدهند، که دادند. (در باره این الزامات تاکتیکی جلوتر خواهیم نوشت).

تمام مسئله در این است که چنان رهنمودها و تدابیری، میبایست در زمستان ۵۹ داده شده و از همان زمان بپای اعمالشان میرفتیم. در حقیقت یک وجه بسیار مهم در تدارک برای کسب قدرت سیاسی در آن دوره، همین بود. اینک جا دارد مختصرا بدین امر بپردازیم که تدارک در آن دوره چه میبایستی باشد.

انباشت قوا برای نبردهای تعیین کننده

تسریع تحولات در عین انتظار فرصت مناسب برای پیشروی (اعم از قسمی یا نهائی) را کشیدن کلید اساسی تدارک دیدن و درک وظایف تدارکاتی برای کسب قدرت سیاسی است. اینکه چه چیز را و چگونه باید تسریع کرد، برای اینکار چه اشکال مبارزاتی و سازمانی مورد نیازاند، آن فرصت مناسب برای پیشروی کدام است و چگونه بوجود میآید و چگونه و تا چه حد باید پیشروی کرد، ... همه را شناخت ما از قانونمندیهای خود ویژه تکامل مبارزه طبقاتی در هر مقطع و در اصل خط سیاسی ایدئولوژیک صحیح است که معین میکند.

شناختن عرصه‌های گوناگون مبارزه طبقاتی و اجتماعی و فعال شدن در اصلی ترین آنها و در این دوران اضافه بر افزایش تجربه حزب و پرورش قابلیتهای آن در هدایت مبارزات مختلف، تربیت کردن سیاسی توده‌ها بطور اعم و پیشروان بطور اخص و شناسائی پیشروان عرصه‌های مختلف نبرد و آنگاه کوشش در جذب، تربیت، ارتقا و سپس سازماندهی آنان در حزب یا ارگانهای مناسب تحت هدایت حزب و در تحلیل نهائی ارتقا سطح مبارزات گوناگون جاری در جامعه و در هم آمیختن آنها در یک پروسه واحد تحت رهبری حزب و با این طریق انباشت و ذخیره‌سازی قوا برای نبردهای قطعی و کسب قدرت سیاسی چنین‌اند از جمله اساسی ترین وظایف کمونیستها ۱۰۰

برخلاف تصور رایج در میان سازمانهای خرده‌بورژوازی مدعی کمونیسم، تدارک، صرفا کار آرام سیاسی (به سیاق کار تربیتی برای توده‌ها!) و تشکیلاتی و فنی نیست، بیشتر آنکه صرفا آماده‌سازی "درونی" نیروهای موجود در تشکیلاتی هم نیست. مضافا آنکه "تسریع" بمفهوم نبردهای پیشرو و مجزا از توده‌ها، اعم از ترور و عملیات مسلحانه متمرکز (چه در شهر و چه در خارج از شهر) و ..... نمیباشد. برداشت اول برداشتی تدریجگرایانه و اکونومیستی (و ضمنا پداگوژیکی!) از امر تدارک است که میتواند شکل تکامل یافته‌تر و پیچیده‌تر اکونومیسم مسلحانه را هم به خود بگیرد در حالیکه دومی برداشتی چریکیستی از نقش کمونیستها در تسریع سیر تکاملی مبارزه طبقاتی میباشد.

در دوره‌های مختلف امر تدارک میتواند کار تشکیلاتی آرام و حتی فعالیتهای فرهنگی و تربیتی را نیز شامل گردد، لیکن تدارک نه منحصرا و نه اغلب اوقات بطور عمده بمفهوم امور فوق نمیباشد. بویژه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و از جمله ایران در اغلب اوقات مبارزه مسلحانه و جنگ انقلابی خود جزء مهم و گاه عمده تدارک برای کسب سرتاسری قدرت سیاسی است.

کار تدارکاتی لازمه در تمام دوران بهمن ۵۷ تا زمستان ۵۹ میبایست اساساً بطریق فوق صورت می‌پذیرفت و جایگاه درست آن و جنگ انقلابی جاری در آن نیز میبایست از این زاویه مورد نگرش قرار میگرفت.

آنچه گفته شد بدان معنی نیست که چنانچه در منطقه دیگری امکان برپایی جنگ انقلابی و یا حتی آزادسازی مناطقی فراهم میآمد از این امر استنکاف ورزیده و یا مثلا در کردستان میبایست از پیشروی نظامی و تحکیم و گسترش مناطق پایگاهی سرباز زده میشد. بعبارت دیگر دوره تدارک بمفهوم دوره "عدم پیشروی" نیست.

نکته بیشتر در آن است که در مجموع از بهمن ۵۷ تا زمستان ۵۹، شرایط تعرض نهایی و قطعی برای کسب سرتاسری قدرت سیاسی موجود نبود و با این اعتبار وظیفه محوری در آن دوره تدارک چنان پیشروی و تعرضی بود. حال آنکه از زمستان ۵۹ شرایط برای پیشروی و تعرض نهایی فراهم آمد. از بعدی دیگر مفهوم نکته پیش گفته در این است که آن کار تدارکاتی که تا زمستان ۵۹ لازم میآمد دیگر میبایست بهمراه جهش در سیر تکاملی مبارزه طبقاتی جهش لازمه را بخود ببیند.

جهش در سیر تکاملی اوضاع
جهش در کار تدارکاتی

گرهگاه و تشدید مبارزه در سطوح و جنبه‌های مختلف آن و بازتاب آن در روندهای تعرض برای کسب قدرت سیاسی سراسری، مرتبا پیشروان نوینی را بجلو میراند و به تعداد بسیار وسیع نیز چنین میکند. مضافا آن نبرد عظیمی که گره‌گاه نوید میدهد، پیشروان خود را طلبیده و آنان را باصطلاح رو میآورد. وبالاخره آنکه با جهش اوضاع به یک دوره اوضاع انقلابی، سیر وقایع شتاب فوق‌العاده بیشتری بخود میگیرند. همه این عوامل جهش در کار تدارکاتی را نیز میطلبد و با در نظر گرفتن آنچه که فوقاً گفته شد این جهش صرفاً بمفهوم تسریع کارهای جاری تشکیلاتی نبوده بلکه بمفهوم جهش به یک کیفیت کار بالاتر یعنی ارتقا کیفی سطوح و اشکال کار تشکیلاتی، نظامی، سیاسی، ..... میباشد. جز این طریق نمیتوان به نیازهای عاجل در امر هدایت و سازماندهی مبارزات توده‌ای پاسخ گفت و از تبدیل شدن به دنباله‌چه جنبش توده‌ای (و طبعا رهبری اش، که اگر ما نباشیم دیگران اند!) و لنگ‌لنگان از پس آن رفتن و توانایی خود در تأثیرگذاری کیفی بر روند انقلاب را از دست دادن، اجتناب ورزید.

اما از آنچه گفته شد نباید چنین استنباط کرد که کار تدارکاتی ما به مراحل گوناگون منقسم میشود و گویا ما یک مرحله برای گرهگاه تدارک میبینیم و بعد در گرهگاه درگیر نبرد قطعی، بلکه بیشتر مسئله را باید بدین ترتیب دید که کار تدارکاتی برای کسب قدرت پروسه واحدی است که با دوره‌های کم و بیش متمایز یکی از دیگری که کاملا لازم و ملزوم و هم مضمون هم اند، مشخص میشوند.

در آن دوره مشخص، در کار تدارکاتی مفهوم آن بود که در کردستان (و احیانا هر منطقه دیگری که ممکن بود به سطح کردستان تکامل یافته باشد) پروسه ایجاد حکومت توده‌ای و شکل دادن به ارتش خلق تسریع شده و نیز از لحاظ نظامی به تعرض استراتژیک گذر شود (که با توجه به ضعف عمومی جمهوری اسلامی در آن دوران نه فقط امکان‌پذیر بلکه از زاویه مقتضیات پیشروی سراسری انقلاب الزامی بود) با این ترتیب جنبش مسلحانه مانند هسته پیشروان کارگری و محرک در کمیته‌های ویژه قیام و آغاز تعرضات مسلحانه به کمیته‌ها و مراکز انتظامی، خلع سلاح نیروهای مسلح رژیم و ...... به مثابه شیوه اصلی تدارک قیام در شهرها بود.

تعرضات مزبور پاسخگوی وظایفی پنجگانه میبودند. یکم اینکه با این ترتیب پیشروان در عرصه نظامی تربیت شده و بر توانایی خود در امور جنگی می‌افزودند، دوم اینکه با این طریق پیشروان دیگر سریعتر شناسایی شده و امکان بسیج و سازماندهی شان فراهم می‌آمد. سوم آنکه با این طریق تمایلات پیشرو توده دقیقتر تشخیص داده شده و قادر به فرموله کردن این تمایلات پیشرو به سطح برنامه مشخص عمل سیاسی و تاکتیکهای معین میگردیدیم. چهارم آنکه این تعرضات خود، ذهنیت توده‌ها از "بیرون" یعنی از سطحی بالاتر از سطح موجود مبارزات توده‌ای آنان را به سمت مواضع تاکتیکی انقلابی کشانیم. هم ماکسیمالیسم و هم مبارزات موجود توده‌ای نیفتیم و هم از آوانتوریسم و ماجراجویی احتراز ورزیم. مضافا اینکه این امر کمک میکرد تا همواره وضعیت ذهنی واقعی پیشروان، جنبش کارگری و جنبش توده‌ای بطور اعم و در نتیجه توانایی واقعی بالقوه و بالفعل انقلاب را بدرستی درک نموده و در اتخاذ تاکتیک از ذهنی‌گرایی‌های مفرط "چپ" و بویژه راست اجتناب نماییم. ۱۲

در مجموع آنچه گفته شد بدین معنی نیستکه اگر همه اینها را کرده بودیم در سال ۶۰ قدرت را میگرفتیم ولی با این کار لااقل مبارزه طبقاتی و انقلاب را در حد اکثر توانمان بجلو سوق داده و به عمق میراندیم. با این ترتیب زمین را بیشتر شخم زده و مساعدتر برای نبردهای آتی میساختیم، کاری که تا آن مقطع صورت نپذیرفته بود.



رزمندگان قهرمان سربداران درجنگلهای شمال ایران

درسهای قیام آمل

در بخشهای پیشین ما به مسئله تدارک، چگونگی آن، و چند رشته از عللی که به عدم تدارک ما برای گرهگاه قبلی انجامید پرداختیم.

ما بدون تدارک وارد نبردی برای جوابگویی به وظایف سیاسی – عملی عاجل پرولتاریای آگاه شدیم، و این بدرستی یا دستیابی به درسها و نتیجه‌گیریهای معینی از این عملکرد برای پیشرفت آتی جنبش کمونیستی ایران ضروری است چرا که بازهم ممکن است کمونیستهای ما با اوضاع و احوال مشابهی مواجه گردند؛ ولی ابتدا لازم است بطرح مختصر آنچه گذشت بپردازیم.

طرح قیام عبارت بود از شروع قیام در نقطه‌ای از تهران با اتکا بر نیروی نظامی سازمان و تصرف یک محله و متعاقبا مسلح کردن پیشروان و توده‌های انقلابی و گستردن شعله‌های قیام به سایر نقاط و هدایت توده‌ها در تصرف اصلی ترین مراکز قدرت و تمرکز ارتجاع در تهران، سرنگون ساختن جمهوری اسلامی و ایجاد یک حکومت موقت انقلابی. بدین منظور ما محله فلاح تهران را در نظر گرفته بودیم و به مستقر کردن نیروی نظامی خود و تدارک سیاسی و فنی لازمه پرداختیم. در عین حال با در نظر گرفتن این مسئله که ممکن است موانعی در مقابل پیشرفت طرح در تهران بوجود آید شهر آمل را به عنوان آلترناتیو دوم برای شروع قیام انتخاب کردیم در منطقه با ضربات خود بر پیکر رژیم از یکسو موجبات تضعیف بیشتر آنرا فراهم آورده و به جنبش سراسری یاری میرساند و از سوی دیگر با پیشروی و تحکیم مواضع خود پایگاه انقلاب را تقویت کرده و بر توان و قدرت انقلاب می‌افزود. در مناطقی (۱۱) که جنگ خلق تدارک دیده شده ولی هنوز بمرحله نظامی گذر نکرده بود این امر میبایست در اسرع وقت آغاز گردد و بالاخره در شهرها در عین سازماندهی تظاهرات و اعتصابات و کوشش در راه ارتقا سطح سیاسی جنبش سیاست اصلی میبایست آماده سازی ذهنی توده‌های وسیع کارگری و زحمتکش برای قیام کردن باشد، که در بعد تشکیلاتی خود بویژه مفهوم سازی وسیعتر مردم را شکل داده و آماده قیام کردن میگرداند و بالاخره پنجم نکته در طی این عملیات "نبض" جنبش توده‌ای نیز گرفته میشد، بدین معنی که با بررسی و سنجش روحیه و چگونگی برخورد بخشهای وسیعتر توده به چنان تعرضاتی قادر میشدیم که مناسبترین لحظه برای قیام کردن را تشخیص دهیم. یعنی با "تسریع نبض" توانایی تشخیص دقیقتر ضربان واقعی "نبض جنبش" بدست می‌آمد.

خلاصه اینکه ما قادر میشدیم با تبلیغات سیاسی و آژیتاسیون از "بیرون" یعنی از سطح مبارزه خود توده‌ها آنرا بسوی مواضع عالیتری سوق داده و با تعرضات نظامی

کردیم وبه‌تشکیلات آمل رهنمود پیشبرد امور مقتضی داده شد.

با به درازا کشیده شدن تدارکات، اوضاع تهران برای پیاده کردن طرح نامناسب وبا توجه به‌کمیت نیروهایمان ناممکن گشت. در شهر آمل نیز درنتیجه تهاجم گسترده نیروهای امنیتی ونظامی جمهوری اسلامی، نیرو وامکانات تدارکاتی ما محدود شد. بداین ترتیب جنگلهای اطراف آمل برای تمرکز قوا وتدارک انتقال نیرو به شهر وآغاز قیام درنظر گرفته شد.

روز ۱۸ آبان ۱۳۶۰، سربداران اولین حرکت خود را بسوی شهر آمل وبه قصد تسخیر مراکز قدرت رژیم وتصرف شهر آمل آغاز کردند. لیکن در نیمه‌راه با درگیری ناخواسته ای که بین نیروهای سربداران وگشتیهای دشمن رخ داد از ادامه حرکت در آن روز منصرف شده وبه پیشروی ادامه ندادند. درهرحال قسمتی از طرح که شامل بستن جاده هراز وکار تبلیغاتی بین مردم بود با موفقیت کامل انجام گرفت وانعکاس وسیعی در سراسر کشور پیدا کرد.

۴ روز بعد یعنی در ۲۲ آبان ماه ۶۰ نیروهای سپاه پاسداران وارتش، پس از چندین روز شناسایی وتدارک دست به تهاجم گسترده‌ای در جنگل برعلیه سربداران زدند که مفتضحانه شکست خورده وبا برجای گذاردن کشته‌های بسیار ومقادیر متنابهی مهمات واسلحه به‌عقب نشستند.

بین این تاریخ تا روز ۵ بهمن ۱۳۶۰، نیروهای سربداران در چندین تهاجم ونبرد، ضربات محکمی برقوای دشمن در اطراف آمل وارد آوردند وبالاخره در شبانگاه روز تاریخی ۵ بهمن با استقرار قوای سربداران در شهر آمل نبرد اصلی آغاز گشت.

توده‌های مردم مشتاقانه به استقبال نیروهای سربداران شتافتند ودر سنگربندی جمع‌آوری اطلاعات از مواضع وموقعیت قوای دشمن، شناسایی عمال دشمن وتحویل آنها به‌جوخه‌های اعدام انقلابی و .... از هیچ کوششی فروگذار نکردند وهمچنین پیشروانی از توده‌ها انقلابی نیز سلاح به کف گرفته ومسلحانه به‌نبرد برخاستند، روحیه توده مردم علیرغم اینکه ۸ ماه در زیر ضربات وتهاجم ارتجاع به سر برده بودند، بدون آنکه از جانب هیچ نیروئی برای مقاومت سازمان داده شوند، نشانگر آن بود که چه پتانسیل انقلابی عظیمی وچه‌فرصتهای گرانبهایی را جنبش‌کمونیستی ایران بلااستفاده گذارده است.

لیکن اینبار در مقابل چند هزار مزدور تا بدندان مسلح که بورژوا کمپرادوریسم ایران بدون فوت وقت برعلیه این قیام بسیج کرده بود، انقلاب ایستادگی نتوانست کرد.

توده انقلابی، اینبار تحت رهبری پرولتاریای آگاه وبا پیشقراولی یکصد کمونیست سربدار هرآنچه در توان داشت در واقع هرآنچه در توانش مانده بود را بکار گرفت. آنان جنگیدند لیکن یارائی ایستادنشان از پیش تعیین شده بود، از پیش انقلاب بسر به‌زیر آورده بود وآنجا، در آمل، به‌عریانی وهمراه آنان، کوی به‌کوی، خانه به خانه، سنگر به سنگر، برزمین افتاد، وبرخاست وبه عقب نشست. وجنبش‌کمونیستی ما شکستی دیگر را تجربه کرد، لیک اینبار بس سرفرازانه، در نبردی از جان مایه گرفته وسرسختانه — نبردی وشکستی آنچنان که مصالح نبردها وپیروزیهای فردا را فراهم‌تواند کرد.

طرح ما ناظر برچه‌شرایطی بود.

تحولات انقلابی مانند هرپدیده‌ای مادی دیگر یک خطی ودرهمان اشکال سابق تکامل نمی‌یابد. خود ویژگی‌های گرهگاه ۵۹ــ۶۰ نیز به اشکالی متفاوت ازسال ۵۷، توده را به مواضع انقلابی کشاند. نتیجه آنکه تکامل حرکت انقلابی توده نیازمند اشکال نوینی از مبارزه بود. تا قبل از کودتای خرداد خمینی، توده مردم تحت سیاستی لیبرالی به‌موضع‌گیری واعتراض درمقابل حکومت برخاستند، اعتراضی همراه با توهم نسبت به خمینی وجایگاه وی درمصاف انقلاب وضد انقلاب.

خمینی با موضعگیری صریح خود وفتوای آشکار یورش وحشیانه وهمه‌جانبه وسراسری به‌انقلاب وتوده مردم توهمات توده را در مورد خود زدود. اما ریختن توهم توده توسط ضرباتی که ارتجاع براو وارد میکرد ودر زمانی که جنبش کماکان تحت نفوذ سیاست بورژوا لیبرالی قرار داشت ودر شرایط عدم وجود قطب شناخته شده وآماده پرولتری که به‌سرعت سیاست وراه درست را براو بنمایاند، به مقدار زیادی از شتاب حرکت خود بخودی توده نیز کاست.

به عبارتی دیگر زدوده شدن توهم توده نسبت به‌جمهوری اسلامی، مصادف بود با در بر داشتن یورش گسترده رژیم به انقلاب، وقرار گرفتن انقلاب وتوده انقلابی در موضع دفاعی

رژیم به‌اشکال مبارزات توده‌ای که برعلیه رژیم شاه بکار گرفته شده بود به خوبی آشنا بود که نتیجتاً توده را در بکارگیری اشکال آشنای مبارزاتیش کمابیش خلع سلاح میکرد. واین فاکتوری بود که توده را در اتخاذ روش مبارزه گیج کرده بود. گیجی‌ای که بطور خود بخودی برطرف نمیشد. به علاوه تعرض وتهاجم بی‌محابای رژیم از گیجی درآمدن توده را محدود کرده ومجراهای جریان یابی حرکات خود بخودی اعتراضی وی را بطور فزاینده‌ای مسدود میساخت. فاکتوری که در سال ۵۷ بدلیل آنکه رژیم شاه در مقابل تهاجمات گسترده توده‌ای بموضع عقب نشینی استراتژیک افتاده بود، وجود نداشت.

در واقع پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ جمهوری اسلامی ابتکار عمل نسبی را بدست گرفت درحالیکه انقلاب ابتکار عمل اولیه را از دست داد وباز درحالیکه عقب نشینی توده مردم در مقابل تهاجمات گسترده رژیم نه ناشی از "افول جنبش" و "بی‌تفاوتی وعقب ماندگی" او بلکه نشئت گرفته از آن گیجی‌ای بود که فوقاً ذکرش رفت.

توده‌ای که به‌لزوم سرنگون کردن حکومت رسیده بود درک میکرد که اینبار اشکال سابق مبارزه زیاد بکار نمی‌آیند. دشمن، دشمن سابق نیست ومیدان مبارزه دارای خود ویژگیهائی است. توده پیشرو با شم طبقاتی خود بداین جمعبندی رسیده بود که کار براندازی این رژیم دیگر با بکارگیری همان اشکال سابق مبارزاتی بپیش نمیرود وسیاستها واشکال نوینی از مبارزه طلبیده میشود که اسلحه در محورش قرار داشته باشد. لیبرالیسم، بی‌کفایتی خود را در معرض دید توده قرار داده بود، مجاهدین با عملیات پراکنده وایذائی بیگانگی خود را با اوضاع واحوال، نیازهای پیشرفت انقلاب وبیگانگی خود را با سازماندهی

توده پیشرو با هدف سرنگونی فوری نشان میدادند ودر واقع توده را بیش از پیش از صحنه کنار رانده وبه‌تماشاگرانی صرف بدل می‌ساختند. بدین ترتیب کمونیستها مرکز توجه سیاسی توده مردم شدند.

کمونیستها می‌بایست در پاسخگویی به چنان شرایطی سیاست وطرح معین ارائه میکردند. سیاست وطرحی که تا مدتزمانی پس از خرداد ۶۰ چیزی نمیتوانست باشد مگر قیام مسلحانه برعلیه حکومت بورژوا کمپرادوری جمهوری

اسلامی، قیامی که هدفش میبایست سرنگونی جمهوری اسلامی وبرقراری حاکمیت کارگران ودهقانان ودیگر زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر، یعنی حکومت جمهوری دمکراتیک نوین می‌بود. بعبارت دیگر در آن اوضاع واحوال قیام مسلح، عاجلترین وظیفه عملی پرولتاریا وبرقراری جمهوری دمکراتیک برهبری طبقه کارگر، هدف فوری این قیام بود.

طرح ما ناظر به اوضاع برشمرده واز اینرو دارای هدف فوق الذکر بود.

واما راجع به دورنماها. واقعیت این بود که نظر به محدودیتهای کیفی وکمی پرولتاریا وپیشروان کمونیست اش در آن مقطع، نفوذ وقدرت ایدئولوژیک ومادی نیروهای خرده بورژوایی "مارکسیست" وغیرمارکسیست در جامعه وتوانائیهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی ونظامی بالقوه وبالفعل جمهوری اسلامی. احتمال آنکه مستقیما قادر به کسب قدرت سیاسی گردیم ناچیز مینمود حال آنکه وقوع دو دورنمای دیگر از درجه احتمال بالاتری برخوردار بود. یکی آنکه در نتیجه تعرض پرولتاریا، دامنه قیام سریعاً گسترده گشته وبه درهم پاشیدگی نسبی اوضاع ویا حتی سرنگونی جمهوری اسلامی واستقرار حکومتی بینابینی بیانجامد که در این صورت فضای تنفسی کوتاه مدتی برای پیشبرد کار وبسیج توده‌ای برای دور بعدی نبرد بدست می‌آمد. دورنمای دیگر آنکه تعرض نظامی ما به نامتعادل کردن رژیم انجامیده، فرصت وفضای تنفسی معینی را هم برای خود ما و هم برای نیروهای مترقی دیگر، منجمله جبهه کردستان میخرید، احتمالاً نبردهای دیگر از نقاط دیگر چه تحت رهبری ما وچه نیروهای طبقاتی دیگر میتوانست براه افتاده وامکان تمرکز قوای رژیم بر روی هر جبهه را از وی سلب میکرد وبه این ترتیب اوضاع برای مستحکم کردن منطقه عمل ونفوذ وپیشروی ما مساعدتر شده وضمناً به ما اجازه میداد که از منطقه عمل ونفوذ خود بمثابه اهرمی برای پیشرفت وگسترش سود جوییم. لیکن تمامی توانایی ما در استفاده از دو دورنمای فوق الذکر مشروط ومنوط به آن بود که ما نه برای چنان دورنمایی، بلکه با تمام قوا برای آلترناتیو مستقل خود بجنگیم تا به این نحو مبارزه طبقاتی به پیشرفته‌تر وعمیق‌ترین جایگاه ممکن رانده شده وزمینه مستحکم برای استفاده از احتمالات دیگر نیز فراهم آید. سیاست ما نیز جز این نبود.

آیا درست بود که با نیرویی کوچک وارد عمل شویم؟

اگرچه این سؤال ظاهراً ممکنست یک سازمان و نیرو را خطاب قرار دهد و به دوش گرفتن وظیفه‌ای "بزرگتر" از توان ما را بزیر سئوال بکشد، اما در واقع بمسئله‌ای بزرگتر یعنی درک از چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا باز میگردد: آیا پرولتاریا با نیروی اندک قادر خواهد بود انقلاب را رهبری کند؟ پرولتاریا چگونه باید به ذخیره سازی کمی وکیفی قوای خود بپردازد؟

روشن است که برای پیروز شدن پرولتاریا باید صاحب توان معینی باشد. این توان هم از نظر کیفی مورد نظر است وهم کمی. اما پرولتاریا نمیتواند این توان را با انباشت تدریجی و"ذره بذره" قوای لازم برای سرنگون کردن حکومت بورژوائی وبرقراری حاکمیت خود کسب کند. پرولتاریا با اتکا بر علم انقلابی‌اش — کمونیسم — آخرین دستاوردهای آن ودرک را از این پیچ وخمهای مبارزات ونبردهای طبقاتی برای متحول کردن جامعه است که فن انقلاب کردن را میاموزد، تمرین رهبری میکند وقوای کیفی وکمی خود را برای ورود به نبردهای بعدی وکسب قدرت سیاسی افزایش میبخشد.

پرولتاریا باید هربار هر آنچه را توان دارد برای به عمق راندن تضادهای طبقاتی وسوق دادن مبارزه طبقاتی به عمیق‌ترین جایگاه وبیشترین نتایج ممکن بکوشد. وهربار که چنین کند علیرغم شکستهایی که ممکنست برایش ببار آید، شناختش از صحنه نبرد وشرایط آن، دشمنانش، متحدینش ونیروهای بینابینی بیشتر شده وآگاهتر به هنر انقلاب و رهبری کردن وآماده‌تر برای دست وپنجه نرم کردن با دشمن می‌گردد.

این توان بخصوص در نبردهای قطعی که در گرهگاههای تاریخی‌ای که بندرت پیش می‌آیند میتواند دوصد چندان افزایش یابد. در اینگونه نبردهاست که پرولتاریا رهبران خود را می‌آزماید، ودر این نبردهای نادر است که فرصت‌های عظیم برای جبران عقب ماندگیها وجهشهای بزرگتر بطرف جلو را به کف می‌آورد ودر همین نبردهاست که بزرگترین امکانات کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا فراهم میشود.

چنین باید باشد روش پرولتاریای آگاه وپیشقراولان کمونیست اش در نبرد برای کسب قدرت سیاسی، علیرغم هر کمیتی که داشته باشد. این فرمولی من درآوردی وذهنی نبوده بلکه نشئت گرفته از مکانیسم انقلاب وطبیعت تکامل پدیده‌هاست که یکخطی وتدریجی بجلو نرفته بلکه در سیری ماریپیچی وبا جهشهای بیشمار کوچک وبزرگ تکامل می‌یابند.

واما مسئله نیروی کوچک را خاصتر بررسی کنیم:

یکم اینکه: ما نیروی کوچکی نبودیم. سیاست جنگی ما پایه اجتماعی وسیعی داشت. در واقع کمونیستها در شرایط واوضاع "عادی" آلترناتیو قدرت نتوانند بود چراکه در شرایط افت جنبش توده‌ای خط کمونیستی برد وسیع توده‌ای نتواند داشت ودر دورانهای جهشها وبرآمدهای انقلابی است که مصالح آلترناتیو قدرت شدن کمونیست‌ها وسیعاً فراهم میگردد. ضعف ما دقیقاً در عدم توانایی بسیج پایه اجتماعی خط مان بود. شرایط عینی وسیعاً بنفع ما بود. اوضاع از آنگونه اوضاعی بود که یکسالش تحولات چندین سال "عادی" را در خود متمرکز داشت. اوضاع بین‌المللی مساعد حال ما بود واوضاع داخلی نیز انفجارآمیز. انقلاب ۵۷ یک نسل از بهترین کمونیستها وکارگران آگاه را پرورانده بود وتوده مردم تجربه چنان انقلاب عظیمی را با خود حمل میکردند. در چنین اوضاع واحوالی برخلاف پاره‌ای تصورات مکانیکی رایج در جنبش ما، یک نیروی کوچک ومصمم بشرط اتخاذ سیاست وتاکتیک مناسب میتوانست ناقوس یک قیام را به صدا درآورد وبقول رفیق مائو از یک جرقه حریقی بپا سازد. تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران نمونه‌های درخشانی از این نوع دارد که فی‌المثل قیام مسلحانه ستارخان در انقلاب مشروطه نمونه‌ای بود که ثابت کرد تحت شرایطی مساعد وقابل انفجار سیاسی حتی شعله افروزی نیرویی قلیل ولی مصمم وکاردان در گوشه‌ای از کشور هم میتواند پس از چندی به حریقی عظیم تکامل یابد و دیگری نمونه حزب توده بود که نشان داد چگونه نیرویی عظیم اما فرصت طلب وتسلیم جو میتواند بیک ضرب به خاکستری مبدل شود.

دوم اینکه: سیاست کمونیستها را نیرویشان تعیین نمیکند. تاریخ به انتظار "انباشت" قوای کمونیستها نمی‌نشیند. هنگامیکه شرایط عینی وذهنی جامعه برای قیام آماده میشود این وظیفه‌ای است که در مقابل کمو—

نیستها قرار میگیرد — اعم از اینکه قوایشان اندك باشد یا بسیار. بزرگی وکوچکی فقط میتواند در چگونگی پیشبرد سیاست اثرگذارد. اوضاع واحوالی در سیر تکوین انقلاب پیش میاید که به انقلابیون تحمیل میکند با هرانچه دارند با تدارك یا بدون آن — وارد نبردی مهم شوند. وروی‌گردانی از این حکم تاریخ نتیجه‌اش بجز انهدام نخواهد بود، حال آنکه شکست در نبرد مصالح پیروزیهای بعدی را فراهم‌تر میکند.

اگرچه عقب‌ماندگیها ناشی از عدم تدارك در دو سال ونیم بعد از انقلاب وبسته بودن ذهنمان بروی ابعاد جدید آباز شده وبالنتیجه محدودیتهای ناشی از این دو در پیشبرد مسئولیت عظیم رهبری کردن قیامی توده‌ای در آن مقطع زمانی خاص، دورنمای پیروزی فوری را بسیار کم میکرد، اما چاره در آن مقطع، چشم پوشی از بدوش گرفتن این مسئولیت نبود. در واقع در چنین مواقعی همواره چاره در آن است که عقب‌افتادگیها ومحدودیتهای ذهنی را ملاحظه کرده وبه آنها آگاه بوده وبشکلی مقتضی یعنی از دریچه جوابگویی به وظایف عاجل سیاسی وعملی روز به جبرانشان پرداخت. بدون اتخاذ چنین روش دیالکتیکی اولاً: اصلاً نمیتوان عقب‌افتادگیها را جبران کرد، ثانیاً: بهمان میزان که از زاویه جوابگویی به وظایف عاجل عقب‌ماندگیها جبران شود برتوان پیشبرد وظایف افزوده میگردد. ثالثاً: بویژه در اوقات تلاطم اجتماعی، اگرچه خطرات زیادی نیروئی را که دارای عقب‌افتادگیهای کیفی وکمی است تهدید میکند اما فرصتهای بیسابقه ومصالح عظیمی نیز بوجود میاید که در صورت پاسخگویی درست به وظایف عاجل سیاسی وعملی میتوان از این فرصتها برای جبران سریع وجهش‌وار عقب‌ماندگیها سود جست. و بالعکس از آنجائیکه بقول لنین در چنین اوضاع واحوالی تحولات دریکسال سیر چندین سال "عادی" را می‌پیمایند، فرار از جوابگویی به وظایف طلبیده‌شده در چنین اوضاعی بهمان نسبت (یعنی چندین سال "عادی") نیرویی را حتی اگر توان فیزیکیش را حفظ کرده باشد — به عقب میراند.

سوم اینکه: اگرچه در هنگام فرارسیدن نبردی قطعی نیروی کمی میتواند خط فاصل پیروزی وشکست را بکشد، اما بازهم کمونیستها بااطمینان به دورنمای پیروزی نیست که باید تصمیم به ورود در این نبرد یا حذر از آن را بگیرند. شرکت فعالانه مارکس وانگلس در کمون پاریس علیرغم دورنمای شکستش اولین الگوئی است در این زمینه که تاریخ خونین مبارزات پرولتاریا برای ما برجای نهاده است.

آیا گذاردن قسمت اعظم توان ونیروی خود در صف مقدم نبردهای قطعی درست است؟

برای پاسخ بسئوال فوق باید درك خود را از دیالکتیك "حفظ‌خود" روشن کنیم.

برای کمونیستها حفظ نیروی خود اساساً معنایی کیفی دارد ونه "فیزیکی" وبعبارت دیگر آنچه که حفظ میشود باید دارای تجربه‌های انباشت شده وکیفیتی معین باشد؛ کیفیتی که در پروسه تاثیرگذاری بر روند مبارزه طبقاتی حاصل تواند شد، ولاغیر. واین بازبه‌همان مسئله چگونگی به کف‌آوردن توان کیفی وکمی لازم برای کسب قدرت سیاسی ازسوی پرولتاریا بازمیگردد. چنانچه نیرویی در هرنبرد وبویژه نبردهای مهم موفق بهارتقا کیفیت خود و انباشت درسهای لازم نگردد در نبردهای آتی (اگرتا بهان زمان از درون مضمحل نشده وازهم نپاشیده باشد) علیرغم هرکمیتی که داشته باشد نیرویی سست وشکننده خواهد بود مگرآنکه آگاه بر عقب‌ماندگیهای خود بوده و بدرستی بجبران آنها بپردازد.

فقط با اتکا بهاین درك دیالکتیکی است که میتوان رابطه بین "حفظ‌نیروی خود" و گذاردن اساس نیروی خود در خط مقدم جبهه نبردهای تعیین کننده را درك کرد وفهمید که چگونه این روش عین "آینده‌نگری" است، و اینکه با اتکا به این اصل وازمجرای جوابگویی به وظایف عاجل سیاسی وعملی وگذر از این محکهای تاریخی است که میتوان عقب‌ماندگیها را جبران کرد، به نقاط ضعف وانحراف واقعی پی‌برد، وبه حد اعلا برای ورود به نبردهای قطعی‌تر آینده تدارك دید.

لحظاتی در تاریخ فرامیرسند که به کمونیستها حکم میکنند با تمام قوا بتعرض بپردازند. این را تاریخ حکم میکند و نه هوی وهوس رهبران یا تشکلها ۱۳۰ خودداری از پرداختن به وظایف سیاسی وعملی طلب شده در چنین لحظات تاریخی وحذر از درگیرشدن در آن اشکال خاص مبارزاتی که این اوضاع در دستور روز قرار میدهد، ببهانه‌های گوناگون از قبیل نداشتن دورنمای پیروزی، توازن قوای نامناسب، عدم تدارك کافی، حفظ نیروی خود برای دوران بعد و .... وعقب نشینی در زمانی که باید تعرض کرد فقط میتواند یك نیرو را هراندازه بزرگ، در بهترین حالت به نیرویی عقب‌افتاده وناتوان از جوابگویی به معضلات جنبش مبدل کند ومتعاقباً مستعد یأس، سرخوردگی، انحلال‌طلبی، اپورتونیسم ورویزیونیسم سازد.

آیا طرح قیام ما آوانتوریستی بود؟

اگر طرح را "درخود" وبمثابه چیزی منتزع از موقعیت تاریخی‌ای که در آن باید انجام میشد بنگریم، طرحی آوانتوریستی بود. اما چنانچه در چارچوبه اوضاع و شرایط جاری وبا درکی درست از نقش عنصر آگاه وپیشقراول ومحدودیتهای تاریخی آن گذارده شود، این طرح وبرنامه عمل آوانتوریستی نبود. اگر با این دید اکونومیستی بنقش و جایگاه عنصر آگاه وپیشقراول آن توده بنگریم که در روز موعود توده‌ها خود بخود سلاح برکف گرفته وآنگاه کمونیستها را برای رهبری خواهند خواند وبنا براین طرح سازمانی وحزبی معینی برای شروع مبارزه مسلحانه آوانتوریستی است، پس آنگاه کمونیستها چکاره‌اند واینهمه لاف وگزاف مدعیان مارکسیسم وکمونیسم در مورد رهبری توده‌ها برای چیست؟

اگر با این دید مکانیکی وتدریجگرایانه به چگونگی تکامل اوضاع انقلابی وفرارسیدن "زمان مناسب برای کسب قدرت سیاسی" بنگریم که گویا ابتدا باید موج اعتصابات و تظاهراتهای عمومی سیاسی سراسر کشور واکثریت اهالی را در بر بگیرد وظواهر "قابل رؤیتی" از حرکت خود انگیخته توده برای قیام وسرنگونی دیده شود، آری آنگاه طرح قیام مسلحانه ما برای کسب قدرت سیاسی آوانتوریستی بود.

واقعیت آن است که طرح اولیه ما برای قیام مسلحانه نه‌تنها آوانتوریستی نبود بلکه دقیقاً ناظر بر درك صحیح از اوضاع وشرایط فوقاً تشریح شده وعمل کردن به‌وظیفه پیشرو بودن وتقبل مسئولیت رهبری جنبش بود. اما آنگونه که قبلاً ذکر شد، به دلیل عدم تدارك ومحدودیتها وحرکت دیرتر از موقع، زمان مناسب آن از کف رفت. اما اوضاع کماکان برای دست زدن به مبارزه مسلحانه اما با تاکتیکهای نوین مناسب بود، وما میبایست تاکتیك خود را برمبنای شرایط نوین تغییر میدادیم.

همانگونه که الزامات تاکتیکی قبل وبعد از کودتا ازیکدیگر متفاوت بودند، الزامات تاکتیکی پس از کودتا تا چندین ماه پس از آن ارتجاع صفوف خود را منسجم‌تر کرده، نیروهای خود را تقویت کرده،

واولین گامهای پیروزی را درسرکوب توده مردم وپیشروانش کسب کرده بود وروحیه توده مردم روبه افول گذارده بود، نیز فرق می کردند.

در اوضاع وشرایط نوین که امکان قیام کردن در شهرها از کف رفته بود، ما می‌بایست تاکتیک جنگی خود را تغییر می‌دادیم. این تاکتیک میتوانست شروع مبارزه مسلحانه از همان جنگلهای شمال باشد، اما نه برای حفظ خود یا استفاده از جنگل بمثابه خانه تیمی وحرکات پراکنده بلکه برای ناامن کردن منطقه، وارد آوردن یکسری ضربات کاری بدشمن ـ مانند آزاد سازی زندانیان، حمله بشهر اما عقب نشینی فوری، گرفتن روستاهای اطراف شهر وعقب نشینی... وبالا نگهداشتن روحیه مردم، فراهم آوردن امکان پیوستن پیشروان توده به نیروهایمان در جنگل وافزایش کمی توانمان. بدین ترتیب امکان آنرا بدست می‌آوردیم تا دشمن راحتی المقدور، ولااقل در سطح منطقه‌ای، در موضعی دفاعی قرار داده وجلو سرعت تثبیتش را بگیریم، که این بنوبه خود بما امکان میداد که صحنه عمل وتاکتیکهای خود را دقیق‌تر کرده وارتباط این مبارزه را با شرایط سراسری روشن‌تر نموده وآنگاه با برنامه ریزی دقیق‌تر، نیروی اجتماعی لازم برای حل تضادهای مقابل پا را بسیج کرده وتوان کیفی وکمی خود را نیز بالا ببریم، و در مجموع با کسب فرصت وزمان وتجربه بیشتر برای خود وافزایش توان کمی‌مان، توانایی بیشتری را برای روشن‌تر کردن دورنمای پیشرفت مبارزه‌مسلحانه وپاسخگویی بمعضلات مربوط به تکوین آن بدست می‌آوردیم وقس علیهذا.

اما در آن مقطع زمانی، محدودیتهای ذهنی بما اجازه تغییر تاکتیک برمبنای تغییر اوضاع وشرایط را نداد. از همین رو قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ عملی که با هدف تحقق بخشیدن بطرح واهداف آن به عمل درآمد، در بستر از موقعیت وشرایطی اساساً متفاوت از شرایطی که طرح ما ابتدا بر آن ناظر بود بوقوع پیوست.

علل شکست ما

عدم تدارک قبلی ما ونداشتن کیفیت لازم برای رویارویی با اوضاع نوین ووظایف عاجل به حرکت در آمدن بموقع ما، عدم توانایی در بسیج پایه اجتماعی خط صحیح وتبدیل کردن این پایه از بالقوه به بالفعل، وازدست دادن امکان بسیج تمام قوای ممکن، عدم توانایی در تسلط برتحولات روزمره انقلاب وضد انقلاب، به جدا افتادن از این تحولات وازکف دادن توان لازم برای پرداخت تاکتیکهای صحیح وبموقع وانعطاف در طرح اولیه وشکست نظامی وتاکتیکی ما در آمل انجامید.

علیرغم قابل اجتناب بودن برخی از ضعفها واشتباهات در آن دوره، شکست نظامی ما در آمل اساسا به معنای شکست کارما در دوران خرداد تا بهمن ۶۰ نبود. بلکه از یکسو ریشه در انحرافات گذشته ما داشت. انحرافاتی که به عدم تدارک وکسب کمیت وکیفیت لازم منتهی شد. این مسئله علیرغم آغاز ما به گسست از انحرافات گذشته در مقطع خرداد ۶۰، بشدت توان ما را متأثر ساخت. وازسوی دیگر: در محدودیت تاریخی، یعنی بی‌تجربگی وناروشنی ما از پروسه کلی پیشروی انقلاب، منجمله تئوری نظامی آن ریشه داشت. این خود ناشی از آن بود که اصول م ـ ل اندیشه مائوتسه دون دیگر در جوابگویی به برخی تغییر وتحولات نوین در جهان بطور عام وپروسه پیشروی انقلاب در کشورهایی مانند ایران بطور خاص کفایت نمیکرد. جمع‌بندی از شکست پرولتاریا در چین واز انقلاب ایران ودو سال ونیم کشاکش طبقاتی حاد پس از آن میتوانست مصالح لازم برای رفع نسبی این معضل را در برخی عرصه‌ها ـ منجمله عرصه نظامی ـ فراهم آورد. اما تحقق چنین امری قبل از هرچیز منوط به اتکا سرسختانه برروی اصول مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون وبکارگیری آن در جوابگویی به وظایف اساسی کمونیستی‌مان بود. اما گرایش سانتریستی والتقاط برروی اندیشه مائو وتهرا برروی اصول مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائو چنین فرصتی را از ما سلب کرد (دیگران که به کنار!).

مختصر آنکه، در مجموع با توجه به شرایط واوضاع واحوال، آنچه ما انجام دادیم کمابیش حد اکثر آنچه که توانایی های ذهنی ومادی‌مان در آن دوران بما اجازه انجامش را میداد، بود ـ توانایی‌هایی که انحرافات گذشته محدودشان ساخته بود. ما آنچه را انجام دادیم که میتوانستیم و میبایست انجام دهیم. و علیرغم شکست، همین نیز نقطه قوت ما است. زیرا مصالح وتجاربی را برای ما ببار آورد که جز درکوران پاسخگویی به اساسی ترین ومبرمترین وظایف سیاسی وعملی پرولتاریای آگاه در مقاطعی آنچنان توفانی حاصل نتواند گشت.

چه تحولاتی در سازمان ما بوجود آمد؟

برآمد اوضاع انقلابی در مقطع خرداد ۶۰ وچگونگی پاسخگویی به وظایف عاجل سیاسی پرولتاریا بالاجبار تشدید مبارزه درونی در سازمان ما را هم بهمراه داشت. اکثریتی از سازمان ما به گسست از انحرافات گذشته پرداخته و جهشی روبه جلو کرد و در مسیری گام گذارد که سمت آن بطرف گسست همه جانبه تروقطعی تر از انحرافات واستواری بیشتر بر اصول م ـ ل اندیشه مائو وتکامل بود. درحالیکه رهبران اقلیت سازمان جهشی بقهقرا، انحلال طلبی ورویزیونیسم را پیشه کردند.

رویارویی با اوضاع انقلابی وچگونگی پاسخگویی به وظایف مقابل پای کمونیستها، این چنین به تقسیم دیالکتیکی سازمان ما انجامید. تحولی که در تشکلات دیگر منتسب به جنبش کمونیستی ایران رخ نداد.

اکثریت سازمان ما باوجود جهش کمونیستی‌اش بجلو اساساً موقعیت تاریخی بپایان رساندن گسست از انحرافات گذشته وقطعی کردن مبارزه دوخط را درهمه ابعاد وزوایایش ـ منجمله تشکیلاتی ـ نیافت.

عملی کردن طرح سربداران شکست نظامی وتاکتیکی آن وررویارویی با اوضاع نوین ابعاد تازه‌تری از وظایف ومعضلات جنبش کمونیستی ولزوم پاسخگویی بدانها را درمقابل ما گشود وبه رونمودن بیش از پیش ضعفها ومحدودیت‌های جاری ونوین ما انجامید. این امر اثرات خود را در صفوف اکثریت سازمان نیز گذارد. برخی از رهبران وکادرهای اکثریت عاجز از درک ریشه‌های شکست آمل بطور خاص وریشه‌های بحران سیاسی ایدئولوژیك در جنبش کمونیستی بطور عام، به ورطه یاس وسردرگمی افتادند. درواقع پروسه گسستی که در گذشته شروع شده بود، در مورد اینان توسط عجزشان در پیشروی بضد خود بدل گشت. واین روند با ضربه تابستان ۶۱ بسطح انحلال طلبی وتجدید نظرطلبی تکامل یافت. وبدین ترتیب تعدادی از کادرها ورهبران اکثریت بدهمان چیزی رسیدند که رهبری اقلیت سازمان، پیش از این، باطی پروسه ای متفاوت بدان رسیده بودند. وادادگی سیاسی ـ ایدئولوژیك رهبران اقلیت و تعدادی از کادرها ورهبران اکثریت

که بهورطه یاس وسردرگمی درغلتید دبودند، بطور تشرده خود را دربا صطلاح "دادگاه" برخی ازرهبران واعضاء اتحادیه کمونیستهای ایران درزمستان سال ۶۱ نمایان ساخت.

پس از شکست نظامی ماد رزمستان ۶۰ و ضربه تابستان ۶۱، رژیم بورژوا - کمپرادوری جمهوری اسلامی نمایشنامه کاملا منحصر بفرد و "اختصاصی" وبه اصطلاح "محاکمه" برخی از رهبران واعضا اتحادیه کمونیستهای ایران را که دراساس خود یک حمله متمرکزبرعلیه ما بود به اجراد را ورد، اینبار برای درهم شکستن سیاسی - ایدئولوژیک ما.



تظاهرات ۸ مارس ۱۹۷۹ درتهران

لیکن همین تکاپوی "ویژه" جمهوری اسلامی وجنجالهای تبلیغاتیش برای زدودن اثرات قیام ۵ بهمن ۶۰ ونفوذ راهبران یعنی اتحادیه کمونیستهای ایران ازاذهان مردم، نشانگر عمق ترس ووحشت رژیم از مطرح گردیدن یک آلترناتیو مستقل پرولتری درسطح جامعه وضرباتی بود که از سوی این قطب دریافت کرده بودند. واین چیزی بود که بسیاری از تودهها بطوراعم وپیشروان بطوراخص دریافتند.

لیکن "دادگاه" زمستان ۶۱، صرفا یک وجه از تکامل دیالکتیکی اتحادیه کمونیستهای ایران بود.

انچه توده مردم وحتی بسیاری از پیشروان کمترپیرامون ان میدانند؛ و کلیه نیروهای بورژوایی وخرده بورژوایی نیز اگاهانه رقبا نشسکوت اختیارکردند هما نانیروی حیاتی بازمانده اتحادیه کمونیستهای ایران است.

بخش بزرگی از رفقای ما، ازرهبری گرفته تااعضاوبه نه هوادار، باپافشاری سرسختانه براصول مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، درتداوم گسستی که ازانحرافات گذشته انجام داده بودند، وباپشتگاه ومصالحی که دردوران ۱۵ سال نبرد، بویژه درمبارزاتی کهاوج خودرادرقیام ۵ بهمن امل یافت، بهکف آورده بودند درزندانهای رژیم جمهوری اسلامی بدفاع جانبازانهای از کمونیسم وپایداری برمواضع طبقاتی جون. ودرخارج از زندانها به بازسازی تشکیلات وفراهم اوردن مصالح برای کذارمجدد به موضع تعرض سیاسی ایدئولوژیکی ومتعاقبا نظامی پرداختند.

عالیترین تبلور این مبارزه، برگذاری چهارمین شورای اتحادیه کمونیستهای ایران درخرداد ۱۳۶۲، علیرغم دشوارترین شرایط وسختترین موانع ناشی ازازدست دادن کلیه امکانات سازمانی و شناخته شده بودن همه کادرها واعضاء تشکیلاتی بود. این شورا باتصویب قطعنامه هایی کهتحت عنوان "مصوبات شورای چهارم اتحادیه کمونیستهای ایران" انتشارخارجی یافتند، وباانتخاب کمیته رهبری تشکیلات روند بازسازی تشکیلاتی راکه متعاقب ضربه پلیسی تابستان ۶۱ اغازشده بود اساسا به پایان رساند و با این ترتیب مبنای حیاتی لازم برای پیشرفت بیشتردرعرصههای سیاسی - ایدئولوژیک ومتعاقبا تشکیلاتی ونظامی رافراهم ورد.

مؤخره

بیش از یک قرن است که پرولتاریای جهانی درنبردهایش با بورژوازی وبرای کمونیسم، تجارب غنی وخونباری راانباشت کرده است، تجاربی که دربرگیرنده پیروزیها وشکستها، وپیشرفتهای انقلابی وعقب گردهای گردانهای پرولتاریادرکشورهای مختلفجهان میباشند، تجاربی که بهبهای خونهای بیشماری بهکف امده اند، تجاربیکه پرولتاریا درخدمت بهپیشبرد اهدافش هربار به درس اموزی از انها پرداخته وبهفن انقلاب کردن وساختمان سوسیالیسم اشناترگردیده است. این درس اموزی ها هربارخود به میدان مبارزهسختی بین پرولتاریا ودشمنان رنگارنگش مبدل شده است.

"درجریان پیچ وخمهای جنبش، علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون از درون مبارزه متداوم علیه انهایی که روح انقلابی انراگرفته ویاانرا به یک دگم بیروح وایستا تبدیل میکنند شکل گرفته وتکامل یافته است." "درواقع تاریخ نشان داده است که تکامل خلاق واقعی مارکسیسم (نه تحریفات رویزیونیستی قلابی) همیشه بطور لاینفکی با یک مبارزه حاد دردفاع وبرافراشتن اصول پایهای مارکسیسم - لنینیسم مرتبط بوده است. مبارزه دوگانه لنین برعلیه رویزیونیسم آشکاروبرعلیه افرادی مانند کائوتسکی، ک. تحت پوشش "ارتدکسی مارکسیستی" باانقلاب ضدیت میورزیدند. ونبرد بزرگ مائو برعلیه رویزیونیستهای مدرن که تجربه ساختمان سوسیالیسم دراتحاد جماهیرشوروی زمان لنین و استالین رانفی میکردند ودرعین حال به پیش بردن یک نقد علمی وهمه جانبه از ریشههای رویزیونیسم شواهد این مدعا هستند." (بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اردیبهشت ۱۳۶۳، مه ۱۹۸۴).

جنبش کمونیستی ایران باشکست خود درد وره ای از نبردش برتوشه تجارب تلخ پرولتاریای بین المللی افزود. اماکدامین ارتش پیروزمندی است که شکست نخورده باشد؟ پرولتاریا برا شکستهایش عزاداری نمیکند، بلکه ازانها درس میگیرد تا در اینده باچشمان بازتری حرکت کند وازاین درس اموزی برای بازگشت بموضع تعرض

نیرو وتوان میگیرد وبدینسان شکست را به ضد خود مبدل میسازد. آری این حقیقتی است که "ارتش های شکست خورده خوب درس میگیرند".

امروز جنبش کمونیستی بین‌المللی وبه تبع آن جنبش کمونیستی ایران درحال از سرگذراندن بحران سختی میباشند، بحرانی که بازتاب از کف دادن پایگاه پرولتری درچین، تغییروتحولات نوین وحدت یابی تمامی تضادهای جهان است. مضاف براینها، بهمان نسبت که انقلاب ایران منشاامید والهامی برای جنبش جهانی پرولتری گشت، شکست پرولتاریای ایران دراستفاده از این انقلاب وفتح جایگاه پیشرفته‌تری برای پرولتاریای بین‌المللی موجب شد که این انقلاب به شکستی مقطعی گرفتار آید ونه‌تنها نتواند به رفع بحران جنبش بین‌المللی کمونیستی خدمت کند بلکه به سرخوردگی وگیجی بیشتری دامن زد. با این اوصاف تجربه انقلاب ایران به‌بهترین وجهی انحرافات واشتباهات جدی موجود درخط جنبش بین‌المللی کمونیستی وجنبش کمونیستی ایران را عریان ترساخت ومصالح گرانبهایی را برای جمعبندی صحیح ازآنان و ارتقاء جنبش بین‌المللی کمونیستی وتکامل مارکسیسم فراهم آورد.

شاید بجرات بتوان مدعی شد که یک ارزیابی درست ومتکی براصول تئوری شناخت مارکسیستی از تجربه انقلاب و جنبش کمونیستی ایران درسهای انقلابی ارزشمندی را برای پرولتاریای بین‌المللی فراهم تواند کرد. وامروزه چنین وظیفه‌ای بردوش کمونیستهای جهان وبالاخص جنبش کمونیستی ایران سنگینی میکند. این ارزیابی، نه جمع‌بستی برای آینده‌های دوویا ثبت در تاریخ، که برای استفاده عاجل ازآنها دراوضاع بحرانی ای است که نه تنها جامعه ما، بلکه جهان رافراگرفته و بیشترخواهد گرفت. بنابراین چنین وظیفه‌ای خود عاجل ودردستور روز است.

انقلاب ایران درشرایطی به شکست مقطعی خود دچارامد که سیستم امپریالیستی درعمیقترین وشدیدترین بحران های اقتصادی وسیاسی تاریخ خود گرفتارآمده است وجهان به سرعت‌بطرف نقطه‌ای انفجاری نزدیک میشود. چنین بحرانی نه‌تنها اجازه ثبات به نظم کهن دراکثریت قریب باتفاق نقاط جهان - منجمله ایران - رانمیدهد، بلکه هرروز بیشترهمه رژیم های حافظ نظام امپریالیستی، اعم از ریزودرشت را به عمق گردابی که سیستم بین‌المللی سرمایه رادرخود غوطه‌ورساخته مسی-کشاند. بحرانی که تکوین گرهگاهی تاریخی درسطح جهان رادربردارد، و گرهگاهی که فرصتهای انقلابی عظیمی رادرخود فشرده ومتمرکزخواهد کرد.

این شانس تاریخی بزرگی برای انقلاب ایران وکمونیستهای ایرانی است که درفاصله زمانی کوتاهی ازشکست، مجدداً بادورنمای خیزشهای انقلابی وفرصتهای بزرگتری برای کسب پیروزی مواجه میباشند. بنابراین باید به سرعت وفعالانه آماده شد. باید هوشیاربود که فرارسیدن چنین فرصت‌هایی درعین حال خطراتی رانیز با خود بهمراه میاورد. پرولتاریا بالاجبار درپیچ وخمهاودرمیان انبوهی ازفشار-ها ومشکلات و خطرها با بورژوازی روبرو میشود. آنچه که بیش از پیش اورا در مقابل خطرات وفشارهای نبرد مصون خواهد داشت آن است که هرگزخط تمایز بین خود ودشمنان ومتحدان موقتی اش رامخدوش نسازد. بهمین جهت بخش مهمی ازتدارک وآمادگی کنونی پرولتاریا هرچه تیزترکردن خط فاصل مابین خود و تمام دشمنان عیان وپنهان ومتحدان موقتی‌اش می‌باشد.

"بنابراین جنبش مارکسیستی-لنینیستی با مسئولیت خطیر متحدتر وآماده‌ترکردن صفوفش برای رویارویی باآزمایش های عظیم ونبردهای تعیین‌کننده‌ای که درحال تکوین هستند، روبرو میباشد. مأموریت تاریخی پرولتاریا بیش از هرزمان دیگر تدارک همه جانبه وقدرتمندی را برای رویارویی با تغییرات وجهشهای ناگهانی دراوضاع طلب میکند ..... ما باید هوشیاری انقلابی خود راشدت بخشیده وآمادگی سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی ونظامی خود را برای بهره برداری کامل از این فرصتها درخدمت منافع طبقه‌مان وبرای فتح پیشرفته‌ترین جایگاه‌های ممکن وبرای انقلاب پرولتری جهان افزایش بخشیم." (بیانیه جنبش بین‌المللی انترناسیونالیستی)

انقلاب ایران درزمانی شکست مقطعی خورد که نه تنها دورنمای فرصتهای عظیم‌تری برای پیروزی راد رپیشاروی دارد، بلکه جنبش بین‌المللی کمونیستی نیز درحال برون رفتن از بحران آزاردهنده خود میباشد و دراین راه دستاوردهای کیفی مهمی دست یافته است. این نیز شانس تاریخی دیگر. جنبش کمونیستی وانقلاب ما است. تشکیل **جنبش انقلابی انترناسیونالیستی** توسط دومین کنفرانس بین‌المللی احزاب وسازمان های مارکسیست - لنینیست و تصویب بیانیه این جنبش از دستاورد-های کیفیتاً مهم پرولتاریای جهانی وگام بزرگی درجهت تحقق آرمانهای کمونیستی میباشد.

کمونیستهای ایران باید همه این مطالب را بدقت مدنظرداشته ومسئولیت تاریخی خود رابجاآورند.

"مبارزات انقلابی توده‌ها درتمام کشورها رهبری اصیل انقلابی را با فریاد طلب میکند. نیروهای اصیل مار-کسیست - لنینیست، درهرکشورمجزا درتمام جهان، مسئولیت فراهم آوردن چنین رهبری را، حتی درزمانیکه در حال مبارزه برای یکپارچه کردن و ارتقاء سطح اتحادشان می باشند، دارند. بدین طریق خط ایدئولوژیک وسیاسی درست سربازان جدیدی بدست آورده ونیروی مادی قویتری در جهان خواهد شد. جملات **مانیفست کمونیست** امروزه روشن‌تراز هرزمان دیگر طنین انداز است: "پرولتاریا دراین میان چیزی جز زنجیر خود راازدست نمی‌دهند، ولی جهانی رابدست خواهند آورد."" (بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!)

توضیحات :

۱- بودند سازمانهایی درون جنبش انقلابی ایران که حتی تا زمستان ٥٦ رژیم شاه را دراوج ثبات می‌پنداشتند!

۲- درآینجا منظور ما این نیست که باید تحت هر شرایطی، با هر میزان قوای تشکیلاتی، درهرمبارزای سیاسی (ولوتوده‌ای) شرکت جست، بلکه بیشتر چگونگی جهت گیری کمونیستها و زاویه نگرش در بر خورد کمونیستها به‌مجموع مبارزات جاری در سطح جامعه، مد نظرمان است در مجموع این خط سیاسی و تحلیل از وضعیت جاری اجتماعی و اهداف ما و جایگاه هر مبارزه در این پرتو است که سیاست ما در قبال هر مبارزه (انتظاراتمان، چگونگی تخصیص نیرو...) راه در هر مقطع زمانی معین می کند.

۳- یکی از دلایل مهم شکست مقطعی جنبش توده‌ای در مقابل کودتای سال ٦٠، عدم آشنائی توده‌ها، انقلابیون وکمونیستها با شیوه‌ها و روشهای جمهوری اسلامی بود، حال آنکه جمهوری اسلامی بواسطه‌خاستگاه تاریخی اش به بسیاری از "فوت و فن" های مورد استفاده توده و پیشروانش در انقلاب کردن آشنائی داشت.

۴ـ البته بعدها اتحاد مبارزان کمونیست قدری خلاق تر شد و کوشید تا این شماء را "پرولتری" تر و در ضمن "دقیق" تر سازد. قرار شد شوراهای کارگری شکل بگیرند که الزاما انقلابی نیستند، و بعد اینها مبارزه اقتصادی را در سطح کشور متحد سازند، و آنگاه از پائین قدرت دوگانه شکل بگیرد!(فی المثل رجوع شود به مقاله "پیش بسوی تشکیل شوراهای واقعی کارگری در فابریکها" کارگر کمونیست شماره ۱) و لابد قرار است طبقه کارگر مستقیما قدرت سیاسی را نگیرد، بلکه ابتدئا کرنسکی ایران، که نقش اش به رجوی محول شده، حکومتی ما بین مه و اکتبر ایرانی تشکیل و قس الیهذا!

ما نمی دانیم که چقدر "حزب کمونیست" در بسط و تکامل این احکام و تحلیلهای داهیانه پیشین "مارکسیسم انقلابی" کوشش کرده و تا به کجا پیش رفته است. از جمله آیا هنوز مقرر گردیده که چه کسانی قرار است عهده دار نقش میلیوکف ولووف در فاصله فوریه تا مه شوند؟!

۵ـ توضیح ریشه‌های انحرافات فوق و چگونگی شکل گیری آنان در جنبش کمونیستی از حوصله این نوشته خارج است. مختصرا اشاره کنیم که: طیف موسوم به خط ۳ که اساس نیروهای اصیل جنبش کمونیستی ایران را در بر می‌گرفتند عمدتا مشتمل بر سازمانهایی بود که به سختی از بحران در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی تاثیرگرفته و به مواضعی التقاطی، سانتریستی و برخی از آنها کاملا ضد مارکسیستی در غلطیده بودند. این امر به بحران مزبور وحدت مبارزه طبقاتی، مواضع التقاطی و سانتریستی این سازمان ها یکی پس از دیگری در سیری قهقرایی در هم شکست و آنان را از صفوف جنبش کمونیستی بیرون رانده و به تشکلهای خرده بورژوایی و بورژوایی مدعی کمونیسم مبدل گرداند. لیکن این امر "بحران" بسیاری از اینان را "مداوا" نکرد. فی المثل برای سازمانهای کمونیستی چون "مبارزین" "مبارزان"، "پیوند"، "متحدین خلق" و دیگران که بنا به علل پیش گفته به بحران ایدئولوژیکی افتاده بودند، تشکیل "وحدت انقلابی" بیان جهش آنان از یک کیفیت (سازمانهای کمونیست) به کیفیتی دیگر (یک سازمان خرده بورژوائی) و در ضمن بیان تبدیل شدن کیفیت بحران آنان از بحران ایدئولوژیکی تعدادی از سازمانهای کمونیست به بحران ایدئولوژیکی یک سازمان خرده بورژوائی گشت (هر چند بنا به علل خود ویژه تکامل جنبش کمونیستی ایران تا زمان شکست سال ۶۰، بخش اعظم کمونیستهای ایران در صفوف سازمانهائی اساسا خرده بورژوائی چون پیکار، رزمندگان، وحدت انقلابی، کومله و دیگران متشکل باقی ماندند)

این سازمانها عاجز از تکامل دادن مارکسیسم در شرایط ویژه ایران دست به منحل کردن بنیادهای ایدئولوژیکی مارکسیسم در تشخیص معین و پیوستگی ارگانیک تاریخی آن، یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون زدند و باین ترتیب با این انحلال توانائی در پرداخت و پیشبرد یک خط مارکسیستی را از خود سلب کرده و خود را از صفوف جنبش کمونیستی ایران خارج گرداندند. اینان اکثرا از نفی اندیشه مائو آغاز کرده و بطور اجتناب ناپذیری در پایان به نفی لنینیسم (چه به عیان و چه در پوشش و در مجموع چه در اشکال رویزیونیسم ترتسکیستی و شبه ترتسکیستی، مدرن، سه جهان سوسیال دمکراتیک و ...) رسیدند. در آینده بسیار بیشتر در این باره خواهیم نوشت.

۶ـ همانطورکه در پیشگفتار نیز اشاره کردیم، قصد ما در این نوشته ارائه یک جمعبندی همه جانبه از گذشته نیست. چنین جمعبندی ای باید برمتن تحلیل از تکامل جنبش بین المللی کمونیستی، در بر گیرنده نقد جمیع انحرافات اساسی ونیز نقاط قوت ومثبت ما در گذشته ۱۵ ساله این سازمان (که وجه غالب حرکت ما را تشکیل میداد) باشد. که بنابر اهداف این نوشته از آن صرف نظر کرده ایم.

۷ـ در همان شورای اول ا.ک.ا، در بررسی عملکرد تشکیلاتی سازمان از بدو تاسیس آن تا پایان سال ۵۶، انحراف اصلی سازمان سوبژکتیویسم تشخیص داده شد. حال آنکه فی الواقع عکس آن، یعنی تدریجگرائی وکرنش به خود رویی در عرصه وظائف عملی وتشکیلاتی، انحراف اصلی بود. چگونگی موضع گیری ما بر علیه سه جهان، و از جمله اتکا بیش از پیش به تجربه کمینترن وطبعا دیدگاههای اکونومیستی و تدریجگرایانه حاکم بر کنگر ۶ و ۷ کمینترن ارتباط ایدئولوژیکی بلا واسطه با جمعبندی وارونه ما از انحرافات در عملکرد تشکیلاتی گذشته مان داشت.

۸ـ اساسا در پرتو مطالب فوق الذکر است که میتوان مجموعه انحرافات سیاسی ما در مقطع زمانی بین ۲۲ بهمن ۵۷ تا اواخر بهار ۶۰ را از سیاستهایمان در قبال سفارت گرفته تا جنگ ایران و عراق، کردستان وجنبش خلق کرد واز شیوه برخوردمان به "اولین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمانهای مارکسیست لنینیست" گرفته تا دیدگاهها وعملکرد مان در راه ایجاد حزب کمونیست را توضیح داد.

شرح جمعبندیها ودرسگیریهای از آن انحرافات از حوصله این نوشته خارج است. اما نه از آن روکه گویا کم اهمیت اند که درست بعکس اهمیت شان بیشتر از آن است که در این مختصر بدانان پرداخته گردد. فقط مبتوانیم قول آنرا بدهیم که در اسرع وقت این جمعبندیها را تنظیم کرده ودر اختیار جنبش قرار خواهیم داد.

۹ـ میگوییم "نه صرفا باین خاطر" چرا که فی الواقع حتی اگر ما در گذشته هیچ انحرافی نیز نمیداشتیم باز کما کان چنین چیزی بمفهوم آن نبود که الزاما تجربه کافی برای رهبری پیروزمندانه یک نبرد سریع وقاطع در آن زمان بدست آمده باشد، درحقیقت در پروسه شرکت وتلاش در رهبری یک سلسله نبردهایی عظیم اجتماعی است که کمونیستها توانایی هدایت پیروزمندانه انقلاب را پرورش داده وکسب خواهند کرد. در این مورد جلوتر خواهیم پرداخت.

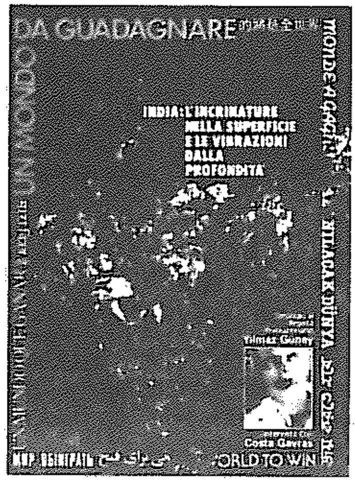
۱۰ـ طبعا برای اجرای چنین وظیفه ای حد اکثر انسجام ونیز انعطاف تشکیلاتی به علاوه دید روشن نسبت به اشکال متفاوتی که هرجنبه مبارزه طبقاتی خود را بروز میدهد، لازم است. مثلا چگونگی تسریع مبارزه زنان برای رهائی از یوغ ستم مردسالاری واشکالی که این مبارزه بخود میگیرد، کاملا متفاوت از چگونگی تسریع مبارزات در کردستان واشکال پیشرفت این مبارزات است.

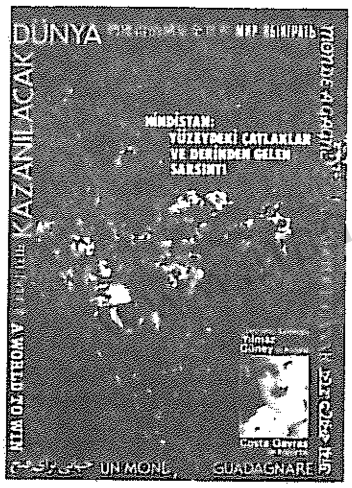
۱۱ـ در اینجا منظور از منطقه هر منطقه اختیاری نیست بلکه اساسا مناطقی است که بلحاظ مادی شرایط برپایی جنگ خلق در آنان موجود باشد. در این باره در آینده خواهیم نوشت.

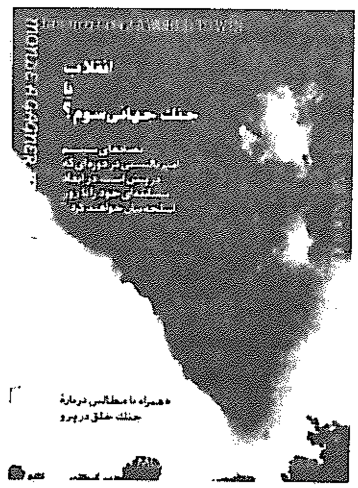
۱۲ـ فی المثل بسیاری از "چپ" های ما توانایی جمهوری اسلامی در بسیج قریب بهنیم میلیون تن در مراسم بگور سپاری "۷۲ تن" را دیدند، ولی پتانسیل عظیم ونیز نیروهای بالفعل ولی پراکنده انقلاب را نتوانستند که ببینند. وباین وصف فرمان عقب نشینی صادر کردن چندان هم عجیب نبود.

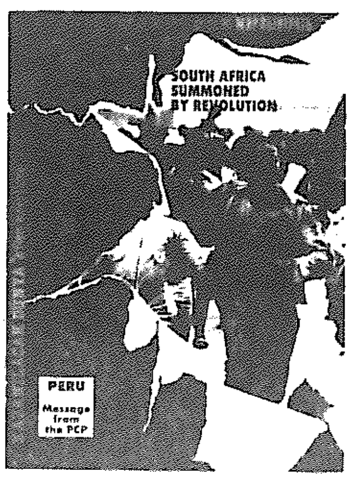
۱۳ـ این نکته ناقض اهمیت اتخاذ تدابیر لازم برای تضمین ادامه کاری رهبری نیست، مهمی که از سوی ما به فاجعه‌آمیزترین وجهی نادیده گرفته شد. ●

جهانی برای فتح را مشترک شوید









جهانی برای فتح

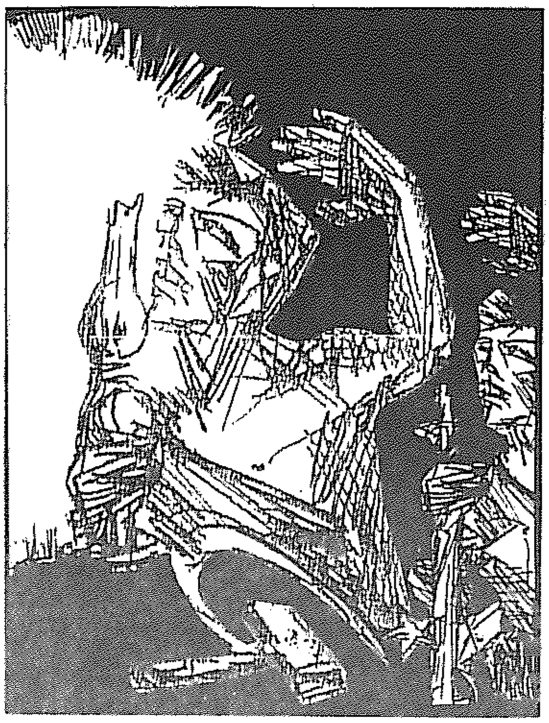
هر سه ماه یکبار انتشار میابد.

حق اشتراک برای ۴ شماره معادل ۷ پوندیا ۸/۵۰ دلار آمریکا. پست هوائی ،
نرخ های تجارتی ومؤسساتی بمحض تقاضا،دراختیار شماست.

لطفاً برای آغاز اشتراک خود،نام،آدرس پستی،چك وتعدادنشریه را به آدرس زیرارسال کنید:

BCM World to Win
London WC1N 3XX, U.K.
Attention: Subscriptions

For North American subscriptions, write to:
Revolution Books, 13 East 16th St, New York, NY 10003
U.S.A.



کدام شعله؟

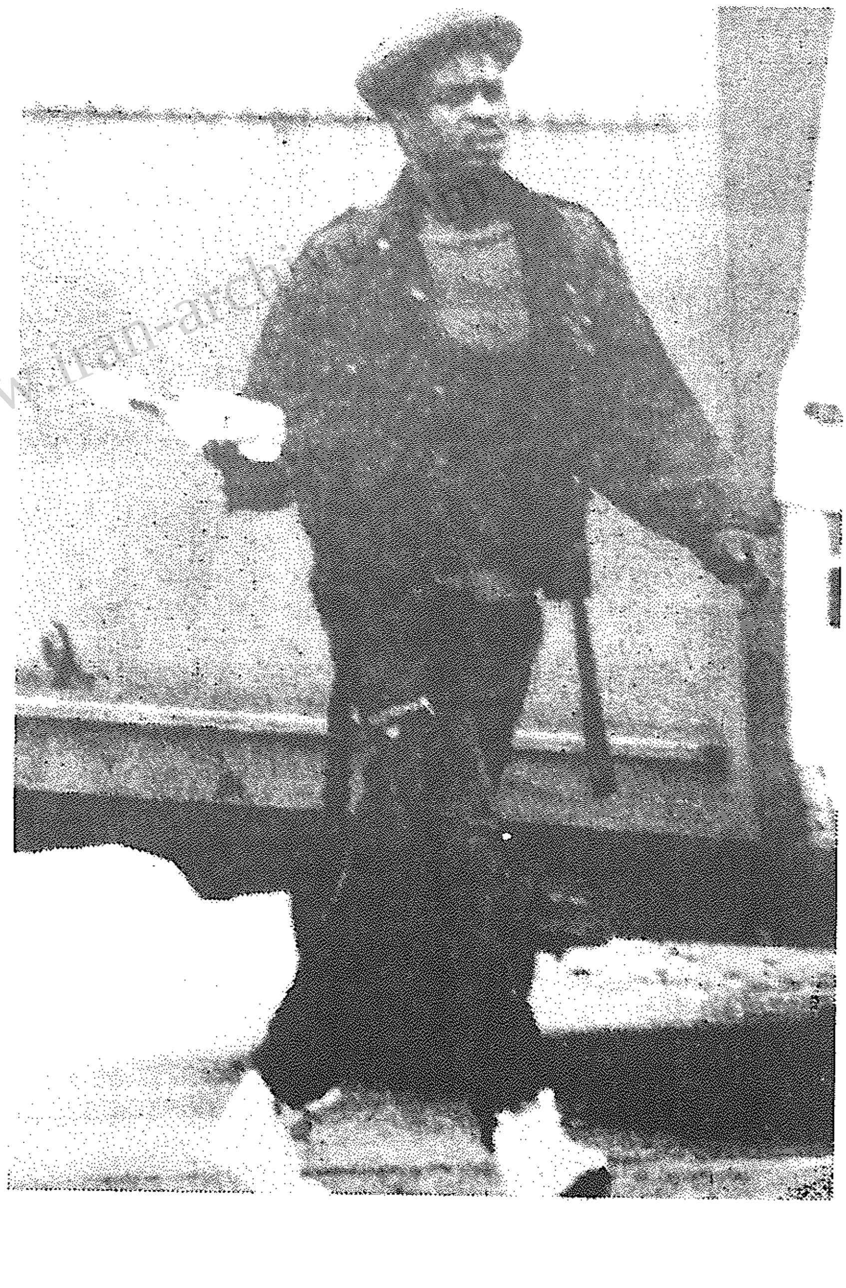
خورشیدنیزباورنخواهدکرد!
زمین ،
این فرزندیرینهٔ خوگرفته برگرمای او
تدارك شعله های سوزانترازمادرمی بیند!
کدام شعله ؟
ازشکاف هسته های ویرانگر
که برخاك سپاردپیکرزندگی ؟
یاانفجارخشم توده های عصیانگر
که پایان بخشدبراین نظم بندگی ؟!
کنون انبارهای باروت است
که می سازنددرهرکارخانه
که می کارنددرهرمزرعه ۰
اینك تولدخورشیدی دیگررابیبن
اینجا،برروی زمین ۰
باانفجاری مهیب درژرفاودرسطح
اینك جهانی برای فتح !

یك هوادارایرانی جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
لندن ـ ۱۴ ژوئن ۱۹۸۵

جوانان پرولتر انگلستان:
آتش زیر خاکستر دوباره شعله می‌کشد

در ماه اگوست در بیرمنگام، قلب صنعتی انگلستان، جان شورتهد (John Shorthead) یک بچه سفید پوست ۵ ساله، در تحت خوابش توسط گلوله پلیس که بزور وارد خانه شده بودند و بدنبال پدرش می‌گشتند کشته شد. در عرض چند ساعت توده‌های خشمگین ماشینهای پلیس را داغان کرده و یک پلیس را به بیمارستان فرستادند. وی تنها اولین فرد از دسته‌هایی بود که پس از او زخمی شدند چرا که در هفته‌های بعدی در ناحیه های مختلف لیورپول و همچنین لندن، با تمرکز سنگین مهاجرین کارائیبی، نبردهای شدیدی بین پلیس ضد شورش و آنهایی که پلیس انگلستان دوست دارد "حرامزاده‌ها" بنامد در گرفت.

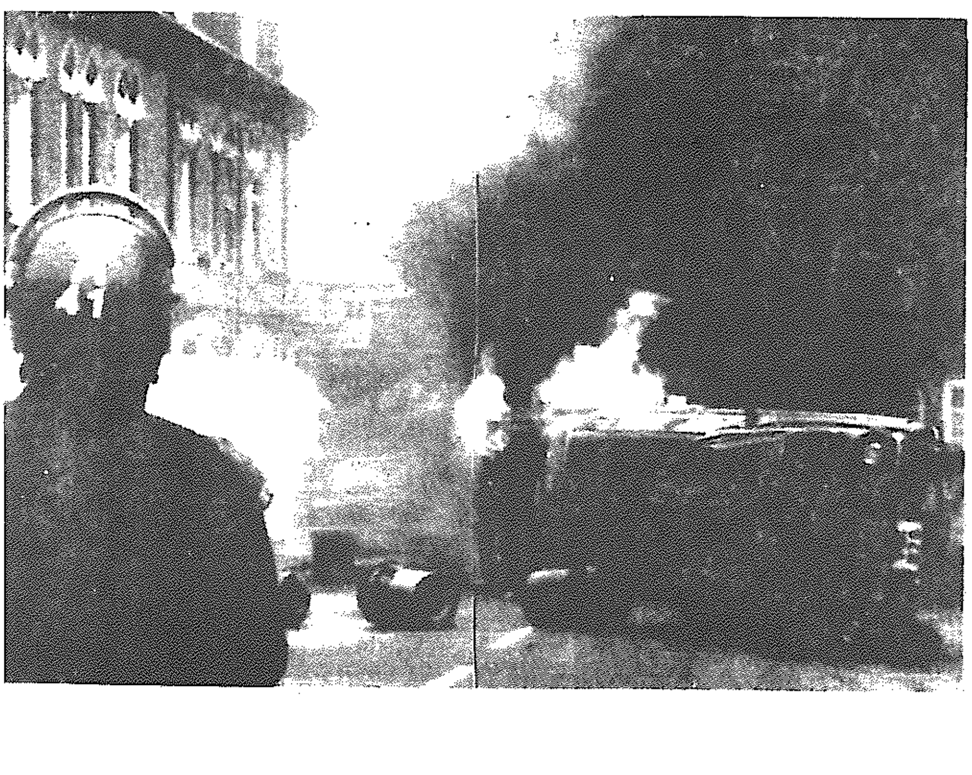
جرقه‌ای که آتش طغیان را در منطقه بریکستون لندن آغاز کرد قتل یک زن توسط پلیس بود. در جریان جستجو بدنبال یک جوان، آنها با استفاده از پتک بزور وارد منزل وی شده و مادر ۳۸ ساله‌اش را از فاصله نزدیک با تیر مضروب کردند. اسکاتلند یارد این حادثه را یک "عملیات بدقت برنامه ریزی شده و بخوبی به اجرا درآمده" نامید. در ناتینهام، در یک پرونده دیگر ورود با استفاده از زور پلیس، مادر دیگری در راه بیمارستان در اثر سکته قلبی درگذشت ــ پس از اینکه وی را شدیداً اذیت کردند. و در تمام مدت فرزندانش را که در مورد ناراحتی قلبی وی هشدار می‌دادند مورد استهزاء و تمسخر گرفتند. جمع‌بندی حزب محافظه‌کار حاکم از علل طغیانهایی که بدنبال این حوادث بوقوع پیوستند توسط وزیر داخله داگلاس هرد (Douglas hurd)



اعلام شدند: "ریشه‌های این اعمال در حرص و آز و هیجان خشونت خوابیده است." البته وی در مورد خوکهای جنایتکارش حرف نمی‌زند. در طول این حوادث یکی پس از دیگری، دسته‌های بزرگ پلیس بالاجبار وارد درگیری در نبردهای طولانی با صدها و حتی هزاران نفر شدند که از آنها با سنگ، بطری و کوکتل مولوتوف استقبال کردند. مقامات رسمی انگلیس برآشفتگی خاصی از مواردی که پلیس به مناطقی کشیده میشد که میتوانست در کمین بیفتد — وافتاد — داشتند. پروژه ساختمانی شهرك برود واترفارم (Broadwater Farms Estate) که قبل از این توسط دولت یك "ویترین" بحساب می‌آمد، عنوانش یك شبه به "کابوس" تغییر یافت: راهروهای طبقه‌های بالا (بالکونی‌ها — م) که چندین ساختمان را بهم متصل میسازند بارها توسط جوانان آنجا برای پرتاب اشیاء مختلف به پلیس وسپس مخفی شدن مورد استفاده قرار گرفتند. ناراحتی وتنفر گسترده از پلیس واضح بود، روزنامه گاردین لندن اعتراف کرد که "بنظر میرسد که اشوبگران از حمایت گسترده صدها نفر از مردم در خیابانها، از جمله سیاهها، سفیدها، اسیایی‌ها، زنان، جوانان و پیرها برخوردار بودند." در هر منطقه‌ای که پلیس واشوبگران ظاهر شدند فریاد وشعار "قاتلها" به‌هوا بلند میشد. پلیسها از بیرحمی حملات شورشیان بسیار متحیر بودند — تا اوائل اکتبر یکی کشته شده و ده نفر بطور وخیمی مجروح شده بودند. از این نمایش خشمناك توسط مفسرین بعنوان مدارکی برای اثبات اینکه این وقایع کار کسانی از خارج از جامعه بوده — و اینکه آنها هیچ ربطی به انگلستان واقعی و روحیه سنتی حرف زدن بطریق اشرافی (keep a stiff upper lip) ندارند یاد میشد. ایناك پاول (Enoch Powell) درخواستش را برای اخراج مهاجرین از نو تکرار کرده وبیشرمانه گفت که احتمالا انگلستان در پروسه تجزیه شدن بوده و از حالت "یك ملت" بودن خارج خواهد شد.

ولی براستی که انگلستان بعنوان یك ملت ثانی است. یك امپریالیسم زشت و شوینیست مثل همیشه، ولی در شرایط کنونی با راههای کمتری برای بهبود اختلافات آن جامعه. ٦٠ سال پیش لیورپول جواهر سلطنتی وعروس یك امپراطوری پرسابقه بود. اما امروز چوب اسکله‌های قدیمی خط "کونارد" (Cunard Line) پوسیده است — ونسبت بیکاری بیك نفر از هرسه نفر در یك میشود. از جوانان سیاه پوستی که در ٤ ماه گذشته در منطقه هنزورث (Handsworth) مدرسه را تمام کرده اند، تنها یك نفر از هر ٢٠ نفر توانسته است کار پیدا کند. تزریق جزئی بودجهٔ مالی به منطقه که به دنبال طغیانهای ١٩٨١ صورت گرفت در واقع کاری نکرده است مگر افزایش پلیس ضد شورش از یکطرف، وحفظ وپشتیبانی از قشر کوچکی از "رهبران محلی" از طرف دیگر. تا چه از هردوی اینها (پلیس ضد شورش و "رهبران محلی" — م) خواست تا طغیانها را خاتمه بدهند. اینها سلاحهایی هستند که دولت با استفاده از آنها برای حل مسئلهٔ شهرهای تقسیم شده" (بین فقرا یا عیان — م) ادامه خواهد داد. لایحه جدیدی برای بازکردن دست بیشتر پلیس در خیابانها، مبنی بر ممنوعیت "رفتار اخلال‌گرانه" پیشنهاد شده است. پلیس هم وسیعا تبلیغ کرده است که تمام اهالی لندن بدانند که هم اکنون به گلوله‌های پلاستیکی (بعضی مرگبار) وگاز اشك آور که قبلا تنها برای استفاده برعلیه ایرلندیها استفاده شده وهرگز در خاك انگلستان مورد استفاده قرار نگرفته بود، مسلح هستند. حزب کارگر در مورد این وضعیت ناله و زاری کرده وخواهان تشکیل یك کمیسیون برای بررسی "دلایل عمیق‌تر" شد — که قبلا پس از جنبشهای ١٩٨١، با طول وتفصیل تهوع‌آوری صورت گرفته وتکرارش به هیچ وجه حتی ارزش محدود عوامفریبانه اولی را نخواهد داشت. بهر حال، وقتی که ارچو (Archo) رئیس حزب محافظه کار اعلام کرد "من میدانم بیکاری چیست — برای پیدا کردن کار باید کمی تکان خورد" دولت نشان داد که درنظر دارد چقدر عمیق مسئله را بررسی کند!

صف‌بندیها در بریتانیا مشخص‌تر شده اند — ولی نه آنگونه که مطبوعات تصویر می‌کنند: سفیدها بر علیه سیاهها، تنها ایستادگی مهاجرین در برابر یك انگلستان متحد همچون سنتی افسانه‌ای و چرچیلی. پانکهای شورشی، اسیایی‌ها و دیگران در چندین شهر پلیس را گوشمالی دادند. همچنین تاثیرات وقایع در سطح جهان نیز به تعمیق این اختلافات ادامه می دهد. وقتی که انگلستان می سوخت ... ماسکهای مدل ایرلندی متداول بوده و سرود های زولویی (Zulu Chants) نیز به گوش می رسیدند ○



نبردهای گسترده در آلمان غربی

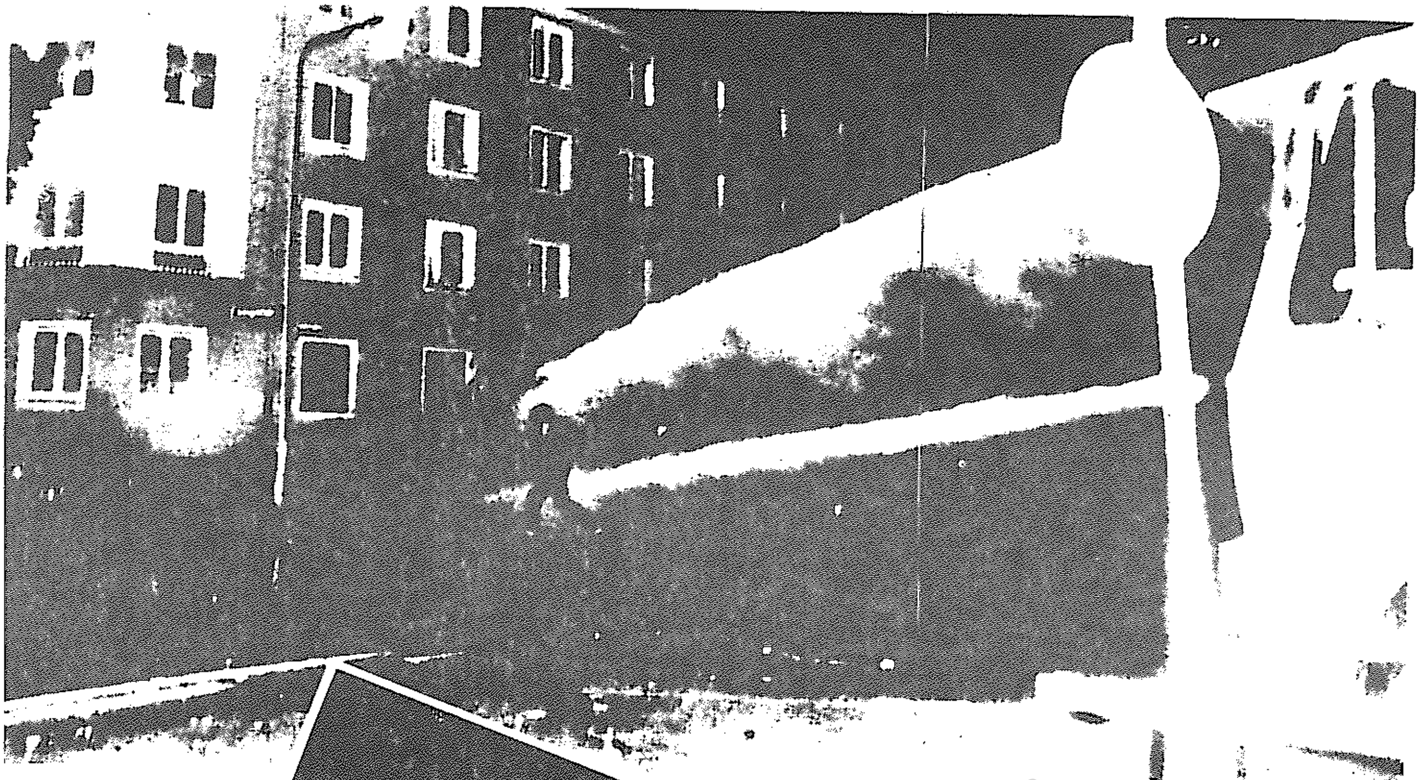
در سپتامبر و اکتبر ۱۹۸۵ در آلمان غربی، اعتراضات تلخ و خشم‌آگین ناگهان به جوشش درآمده و ۱۶ شهر را در برگرفت. در روز شنبه ۲۸ سپتامبر گونترساره (Gunther sare) یکی از فعالین قدیمی منطقه فرانکفورت، در طول یک تظاهرات توده‌ای بر علیه جلسه حزب نئونازی یعنی حزب دمکراتیک ملی (N.D.P.)، در زیر چرخهای یک ماشین آب‌پاش ۲۶ تنی پلیس له شد. بااین ترتیب نیروهای مسلح دولت ـ که خارج از محدوده وظیفه‌شان هم نبود ـ نشان دادند که در این جمهوری "بسیار دمکراتیک" فدرال آلمان موقعی که وقت دفاع از آدمکشان فاشیست و پیام زهرآگین و ارتجاعی ضد مهاجر و ضد ترک آنها برسد، قتل هم مانعی ندارد.

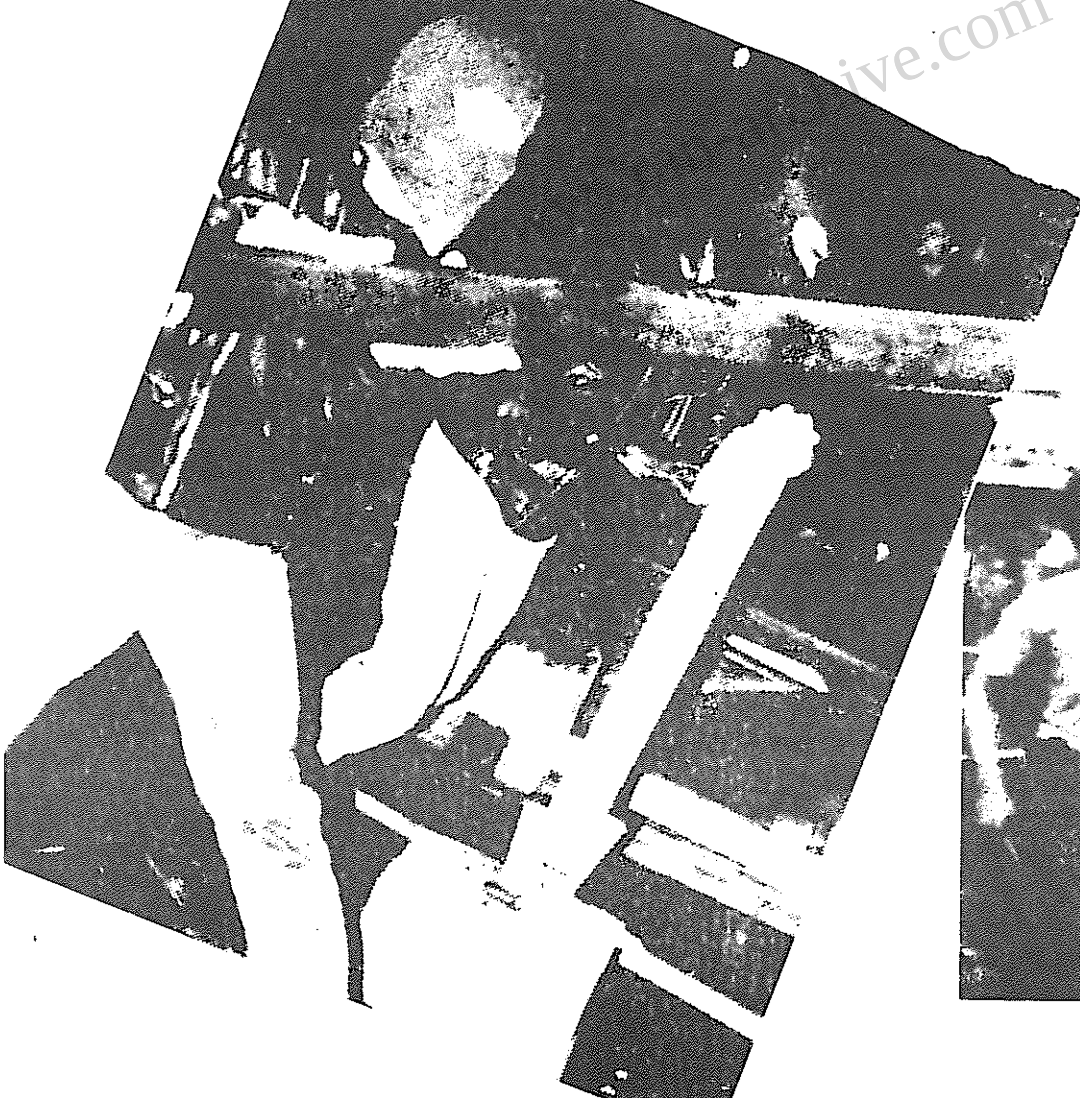
صدها تن از تظاهرکنندگان و همچنین افراد دیگر بلافاصله جمع‌شده و به دنبال یک جوان که حوله‌ای را که گونتر ساره روی آن خونریزی کرده و جان سپرد بدست داشت، در منطقه به راهپیمایی پرداختند. چند ساختمان آنطرفتر یک انبار وسائل یدکی ... به آتش کشیده شد. در اینطرف بخش ... ماشین آبپاشی است که ... ساره را کشته ـ وهمچنین به جاهای دیگر از جمله ترکیه و افریقای جنوبی صادر می‌شود. برای پنهان کردن این جنایت، بعد از ظهر روز بعد دفتر دادستان شهر اعلام کرد که ساره علاوه بر داشتن سینه‌ای خرد شده جمجمه‌اش نیز شکسته بود ـ کذبی شرمانه گفتند "احتمالاً توسط سنگی که یکی از تظاهرات‌کنندگان پرتاب کرده است این اتفاق افتاده است". در همین حین اهالی منطقه‌ای که ساره در آن کشته‌شد، یک منطقه کارگری، خیابان را به خیابان گونترساره تغییر داده و پرچمی به این مضمون در آن آویزان کردند: "کشته شده تحت نام مردم برای محافظت از نازی‌ها".

در عصر آنروز چند هزار تظاهرکننده عصبانی جمع شده، یکبار دیگر توسط پلیس به آنها حمله شد، و آنها برای ساعت‌های متمادی از شب درصحنه‌ای که مانندش از پائیز ۸۲ در آلمان دیده شده است مبارزه کردند.

حتی وقتی که شورای شهر فرانکفورت مرکز شهر تحت فشار گذاشته و کلیه تظاهرات بجز آنهایی که توسط گروههای "مسئول" برگزار میشود، غیرقانونی اعلام کرد، در شهرهای دیگر آلمان غربی مبارزات دیگری شعله‌ور شد. در هامبورگ مرکز مالی ویران شده و یک ماشین پلیس به آتش کشیده شد. در برلین سنگربندی صورت گرفت و ۹ پلیس مجروح شدند. حتی خیلی دورتر در کپنهاک سفارت آلمان غربی با سنگ و رنگ مورد حمله قرار گرفت. ناگهانی بودن و درجه خشم این شورشها ظاهری ... آرامش را که در طول دو سال گذشته بطور سطحی در کشور حکمفرما بود نشان داد. و مانند انگلستان علائم در کار بودن نیروهای عظیم در خیابانها احساس ... این شعار که می‌گفت: "فرانکفورت، بریکستون، ترانسوال، پلیس در همه جا کشتار میکند". ۰









پیراهۀ "چریکی"

نوشته "پ ـ بکر"

"جنگ انقلابی ،جنگ توده هاست "
مائوتسه دون

وضعیت اروپای عربی متداوما"امکانات نوینی رابرای مبارزه اصیل انقلابی عرضه میکند.غلیان اخیرخشم توده های انقلابی بریتانیای کبیروآلمان غربی ،بروشنی به این امرگواهی میدهد .ولی نبود احزاب پیشاهنگ متکی برمارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه،مائوتسه دون دراین دوکشور نیز بخوبی محسوس است .نبردبرای ساختن احزاب پیشقراول ازاهمیت حیاتی برخور داربوده مستلزم،آن است که انقلابیون کمونیست این کشورها،وجنبش بین المللی کمونیستی ـمبارزۀ انتقادی عمیقی راعلیه انحرافات دیرپای رویزیونیستی واپور- تونیستی مبتلا به جنبش این کشورها به پیش برند.دراین پرتو،ارزیابی نوع ویژه ای ازاپورتونیسم که خودراباردای انقلابی وکمونیستی پوشانده وحتی مدعی مقابله بارویزیونیسم میباشد،نه تنهامفید بلکه ضروری است ـمنظورمان آنهائی هستندکه خودرا"چریك شهری "می خوانند.

درسال گذشته یك رشته عملیات تخریب وقتل دراروپای غربی صورت گرفت- ازبمب گذاری درلوله های نفتی ناتو و شرکتهای طرف معاملۀآفریقای جنوبی گرفته تاکشتن یك ژنرال فرانسوی و یك تولیدکننده اسلحه آلمان غربی درزمستان ۱۹۸۵ .دراین حین ،سه گروه از گروههای درگیردراین عملیات "جناح ارتش سرخ (راف)* ازآلمان غربی ،هسته های نبرد کمونیستی ازبلژیك و"عمل مستقیم"+ازفرانسه ،تشکیل یك "جبهه چریکی اروپای غربی "راکه بنابه گفته خودشان ناتورا بعنوان هدف عمدۀ حمله برگزیده،اعلان کردند.

فی الواقع تمام این گروهها مدعی هستند که "کمونیستهایی مبارز"اند،سازمانشان پیشاهنگ مبارزۀ طبقاتی ومارکسیستی لنینیستی است ،وهدفشان انقلاب وکمونیسم میباشد.
عملیات مسلحانه بخش لاینجزای فعالیت امروزی این گروهها بوده وبه ادعای ایشان گسستی است قاطعانه ازرویزیونیسم و رفرمیسمی که مشخصۀ چپ رسمی اروپای غربی میباشد.بعلاوه ،این جنگ چریك شهری ـبنابه گفتۀ هسته های نبردکمونیستی ـ"بیان عملی انترناسیونالیسم اصیل پرولتری "قلمدادمیشود ."زمانیکه بسیاری ازخلقهای جهان تفنگ دردست بامپریالیسم میجنگند،انقلابیون متروپولهاموظفندباهمان ثبات قدم به خطوط اول ماشین امپریالیستی حمله کنند."(مه ۱۹۸۵) .برخی از این گروهها شروع به نوشتن مطالبی درمورد لزوم بین الملل کمونیستی نوین کرده و تعدادی ازایشان تشکیل "جبهۀ چریکی اروپای غربی "راقدمی مثبت دراین راستا میدانند.

بااین وجود،"چریك متروپول " علیرغم ظاهربسیاررزمنده اش نمایندۀ یك خط اصیل انقلابی نیست .درواقع،همانطورکه بیانیۀ جنبش انقلابی انترناسیونالیسی مطرح میکند،"دربرخی کشورهاتعدادقلیلی ازافرادبه اشکال مختلف تروریسم روی آورده اند ـایدئولوژی وخطی سیاسی که بر توده های انقلابی اتکانکرده ودورنمای درستی ازسرنگونی انقلابی امپریالیسم ندارد.درعین اینکه ،این جنبشهای تروریستی میخواهندبسیار"انقلابی "بنظربیایندولی اغلب مجموعه ای ازانحرافات رویزیونیستی ورفرمیستی همچون "مبارزه رهائیبخش "درکشورهای امپریالیستی ، دفاع ازاتحادشوروی امپریالیستی وغیره را شامل میشوند.این جنبشهادرعدم درك از اهمیت بالابردن آگاهی سیاسی توده هاو رهبری آنهادرمبارزۀ سیاسی بمثابه تدارکی برای انقلاب،بااکونومیستها سهیم هستند."

مسئلۀ قهر،محورانتقادازتئوری "چریك متروپول "نیست ،سؤال اینجاست که آیا این قهرتوسط یك عدۀ انگشت شمار، هرچندقهرمان وفداکار،اعمال میشود یا بدست توده هادرجنگی انقلابی برای درهم کوبیدن ارتشهای ظاهرا"شکست ناپذیرامپریالیستهاوریشه کن کردن سیستم سرمایه داری.بایدافق شروع مبارزه مسلحانه باهدف پیشروی به عصری کاملا نوین درتاریخ بشریت را دربرابر آنانکه مشتاق تسویه حساب بابورژوازی هستند،و اینك صرفا"درآتش انتقام میسوزند،گشود. إشکال تئوری "چریك متروپل "دراینست که آنهاخودوتوده هارابه علم انقلاب مسلح نمی کنند.مسلح بودن آنان تغییری در جوهررفرمیستی ،ناسیونالیستی واکونومیستی دیدگاهشان نمی دهد.نظریۀ "چریك مترو-

*Red Army Faction(RAF)
●Communist Combat Cells
+Action Directe

شهری"

اروپای غربی

پل" راباید ردکرد،نه به این دلیل که آنها "افراطی "هستند"و" زیادی تندمیروند"یا بیش ازحدازتوده هاجلوهستند"،بلکه به این خاطرکه اصلاً "جلو"نیستند.

استراتژی جنگ چریکی شهری چیزی نیست جزشکلی نوین ازانحرافی که از زمان پیدایش مارکسیسم انقلابی به اشکال مختلف بروزیافته است -تروریسم، کاربردعلمی این عبارت بافریادهای عوامفریبانهٔ امپریالیستها-که خودبزرگترین امپراطوری ترورورتاریخ حکم رانده ومیکوشنداین واقعیت راوارونه جلوه دهندوتمام مخالفتهای مسلحانه علیه خودرا تروریسم وحشیانه می نامند- هیچ وجه مشترکی ندارد.منظورمارکسیست لنینیست ها،خط سیاسی ویژه ای است که حملات مسلحانهٔ عده ای قلیل راجایگزین مبارزه انقلابی سیاسی ونهایتاً"نظامی توده هامی کند.مارکس علیه این خط که زیر نام "ترویج الویت عمل*"توسط"باکونین" ،"موست" وسایرین تبلیغ میشدجنگید،ولنین حزب بلشویك رابختصاً"درجریان مبارزه باتروریسم پوپولیستی نارودنایا(ارادهٔ خلق) وبعداً "حزب انقلابی سوسیالیست "تحکیم ساخت.

ریشه های جریان تروریستی کنونی هم اغلب همانهاست.هر چندکه این جریان ویژگیهای خودرانیزدارامی باشد. "راف" آلمان غربی و"هوای زیرزمینی"*ایالات متحده که دراواخر سالهای ۱۹۶۰و اوایل ۱۹۷۱موجودیت یافتند،برای ابرازهمبستگی بامبارزات فروزان آزادیبخش ملی در آن دوران وبمنظوررسانیدن کمك مادی به این جنبشها،حملات مسلحانه ای راآغاز نمودند-نوعی عملیات پشت جبهه ای ،که بنابراعتقادشان روزی به جنگ انقلابی بلاواسطه ارتقاءمی یافت.آنهاکاررابابمب گذاری درمؤسساتی که درجنایات جنگی دست داشتندشروع کردند.بعدها گروههایی ازقبیل "خط اول "و"بریگاد سرخ"**ایتالیادست به ابتکاراتی نیز زدندکه ازآن جمله اندگروگان گیری و تیراندازی به زانوی آن مدیران کارخانه ای که علیه شان اعتصاب شده بود واعدام قُضاتی که انقلابیون رامحکوم به زندان میکردندوغیره .سال ۱۹۷۸،یعنی زمانیکه "راف "،هانس مارتین شیلییر "رئیس الرؤسای "آلمان غربی راربوده و اعدام کردو"بریگادسرخ "باآلدومورورهبر بزرگترین حزب سیاسی ایتالیا(دمکرات مسیحی)چنین نمود،اوج فعالیت این گروهها بود.درعرض چندسال یعنی اوایل سالهای ۸۰،صفوف "راف "،"خط اول " و "بریگادسرخ "ازهم پاشیده شد، هزاران نفردرایتالیازندانی گشتند(که ارتباط بسیاری ازایشان بااین فعالیتهاهرگزبه اثبات نرسید).نتیجتاً"فعالیتهایی که در ۱۹۸۴-۸۵آغازگشت به بحثهای زیادی در اروپای غربی دامن زد-بحثهایی به این مضمون که آیااین واپسین نفسهای جریانی درحال مرگ است یاتولد"یك نسل جدید تروریست ".

الف :جنگ چریکی شهری درمتروپل : تئوری

خط تروریستی معتقداست که تعرض مسلحانه به کارگزاران ونهادهای امپریالیستی یك اصل عام بوده ودرهرحالت وظیفهٔ لازم الاجرای نیروهای انقلابی از همان آغازفعالیتشان میباشد.اینگونه حملات مسلحانه مرکزاستراتژی شان را تشکیل میدهد:"جنگ درازمدت خلق " (بقول ایشان)حول محورچریك متروپل، درکشورهای امپریالیستی .قراراست این تئوری نتیجهٔ جمعبندی ازدوتحول ویژه باشد:اول،تجربهٔ شکست احزاب اروپای غربی عضوکمینترن (احزاب کمونیست فرانسه ،ایتالیا،انگلیس وغیره)درامر رهبری انقلاب که باصطلاح "استراتژی دوفاز"تدارك سیاسی وسپس قیام مسلحانه رابکارمیگرفتند(احزابی که امروزه همگی به احزابی رویزیونیست مبدل شده اند)ودوم ،تجربهٔ پیروزمندانهٔ جنگ خلق درچین ،ویتنام وسایرمبارزات آزادیبخش ملی .نتیجه گیری "راف "ازاین جمعبندی چنین است که اگر"تشکیلات انقلابی پرولتاریادرعین حال یك تشکیلات نظامی نباشد،اگرحزب کمونیست درعین حال ارتش سرخ طبقات انقلابی راایجادنکند، نمی تواندانقلاب رابه پیروزی برساند." وبریگادسرخ مطرح میکندکه "درعصرامپریالیسم کارسیاسی رابایدبااسلحه به پیش

* Proqaganda of the deed
*Weather Underground

* Red Brigades

برد."

البته گروههای مختلف به درجات متفاوتی براهمیت نتایج مبارزهٔ مسلحانه و نقش آن در"جنگ درازمدت خلق "تاکیدمی کنندولی این تنهااختلافی دردرجه تاکیداست ـتقریبا"تمام ایشان جنگی فرسایشی رابرنامه ریزی کرده اند،جنگی طولانی که دشمن راذره ذره فرسوده می‌کند. آنهامعتقدندکه قدرت بورژوازی در قرن بیستم بحدی افزایش یافته‌کدا کنون تنها جنگ ممتدچریکی شهری می تواند پیروزمندانه باآن مقابله کند."هسته های نبردکمونیستی" میگوید"قدرت بورژوازی بشدت افزایش یافته وصخره هائی ایجاد کرده که بایدباجنبش انقلابی کنارزده شود". راف مسئله رابه این شکل میشکافد: "انقلاب ،دیگردرمسیراعتصاب عمومی تا قیام مسلحانه تکامل نیافته بلکه باعملیات کماندویی برای ایجادمراکزمقاومت ،برای تشکیل میلیشیابرای ازهم گسستن و تضعیف روحیهٔ نیروهای ستمگروازطریق جنگهای درازمدت کوچك برای فرسودن این نیروهابه پیش میرود.۰۰۰"عملیات مسلحانهٔ چریکها"آسیب پذیری رژیم را به نمایش گذاشته "،به سایرین برای در پیش گرفتن جنگ چریکی شهر ی جسارت می بخشد.بگفتهٔ ایشان ،حملات چریکی دستگاه سرکوب بورژوازی رافرسوده ،وی راضعیف تر ودلسردترمیکندواین امرباعث می شودکه عدهٔ بمراتب بیشتری به شرکت درمبارزهٔ مسلحانه تشویق شوند.به این ترتیب قدرت بورژوازی مرتبا"کاهش یافته وزمانی میرسدکه ـبقول بریگادسرخ ـ"توازن قوای "طرفین درگیردرجنگ قاطعانه بنفع پرولتاریاتغییرکندوپرولتاریا نهایتاً بورژوازی راشکست داده ، حاکمیت خودرابرقرارسازد.

استراتژی نظامی

اززاویهٔ استراتژی نظامی دراین سناریودواشکال وجوددارد: کاربجایی نمیبرد ،ومهمتراینکه ،انقلابی نیست .

بحثهای تروریستهاازمخلوط کردن استراتژی نظامی جنگ انقلابی درکشور های تحت ستم آفریقا،آسیاوآمریکای لاتین باالزامات انقلاب درکشورهای امپریالیستی شروع میشود.طبق استدلال ایشان ، جنگ درازمدت خلق همه جاقابل اجرا است واین امرانعکاس این واقعیت است: درهرجائیکه نیروهای انقلابی درآغازکار ازلحاظ نظامی موقعیت ضعیفی داشته و نیروهای ارتجاعی ازموقعیت مستحکمی برخوردارباشند،جنگ چریکی یك ضرورت است .

ماحصل تلاش برای اعمال این خط در کشورهای امپریالیستی چنین است : عده انگشت شماری از"نیروهای چریکی شهری "به مقابلهٔ نظامی باحریفی برمی خیزندکه نیروی مسلح بغایت قوی تری دارددرشرایطی که آنهاهیچ راهی برای بسیج نظامی توده هاندارندودرواقع انتظارش راهم نمی کشندنمیتوانندنسبتاً بسرعت مردم راعلیه آنهابکارگیرد. در نتیجه "چریك شهری "منفردوتارومارمی‌شود همچنانکه همهٔ تروریستها،حتی درشرایطی مانندسالهای ۱۹۷۰ایتالیاکه هوادارانی هم داشتند،مداوماً قلع وقمع شده اند.

این مسئله ، انعکاس متفاوت بودن شرایط درنقاط مختلف جهان است . اوضاع وشرائط کشورهای تحت سلطه طوری است که دامن زدن به جنگ درازمدت خلق راعموما"امکان پذیرمیسازد ولی تلاش برای پیاده کردن الگووارجنگ خلق درکشورهای امپریالیستی چیزی جزتبدیل آن به یك "نمونه "ایستا،بلااستفاده وحتی مضرنیست .دراین مفهوم ، آنچه تروریستهابه اجرادرمی آورندواقعاً استراتژی نظامی جنگ درازمدت خلق نیست .زیراخواهی نخواهی درپروسه پیاده کردن الگوی خودمجبورندااستراتژی نظامی جنگ درازمدت خلق راازشرایط اجتماعی مناسبش یعنی ملل تحت ستم جدا سازندوبااینکارملزم میشوندبرخلاف روش مارکسیستی لنینیستی مائوحرکت کنند، روشی که مائوبااستفاده ازآن این شرایط راتحلیل کرده ، استراتژی نظامی راتکامل دادونقش حزب رادرتحلیل ازآن ودر رهبری سیاسی-نظامی این مبارزه روشن نمود.چیزی که تروریستهابه آن می رسند جنگ خلق نبوده بلکه ارتدادازجنگ خلق است .

برداشت "راف "ازجنگ خلق رادرنظر بگیریم :"جنگهای درازمدت کوچك برای فرسودن این نیروها(بورژوازی)". جنگ چریکی برای راف جذابیت داردچراکه دسته های کوچك چریکی ازلحاظ نظامی ثمربخشند.ولی جنگ چریکی به این دلیل درکشورهای تحت سلطه قابل پیاده شدن است که باشرایط مشخص سیاسی اجتماعی واقتصادی آنجادرانطباق بوده وبراین پایه قادراست توده هارابه جنگ انقلابی جذب کند.مائوبه عوامل بسیاری اشاره می کند،ازجمله اینکه هیئت حاکمهٔ چین به جناحهای متخاصمی تقسیم میشد، که هر کدام موردحمایت یکی ازامپریالیستها بودند-امپریالیستهایی که خوددرعرصهٔ بین المللی مقابل هم قرارداشتند و دولت مرکزی ضعیف بود. بعلاوه ، مائو نشان دادکه چین یك کشورنیمه فئودال نیمه مستعمرهٔ پهناوربوده وامپریالیستها حامیان ستم فئودالی درآن کشورند، نتیجتا"میلیونهادهقان دروضعیت انقلابی بوده درتب بانجام رسانیدن انقلاب ارضی میسوزند.این عوامل ازعوامل اصلی وجودوضعیت انقلابی هرچندناموزون و همراه باافت وخیز-درکشورهای تحت ستم است .باتوجه به این شرایط،درچین، مبارزه مسلحانه به همراه انقلاب ارضی توانست مناطقی راتحت حاکمیت قدرت سیاسی سرخ بوجودآورد-دراین پایگاههای سرخ زمین تقسیم شده وحتی قبل ازکسب قدرت سراسری دگرگونی های اجتماعی شروع شدتاآینده رابه توده های چینی شناسانده ونیروی توده های میلیونی را برای خدمت نظامی ،اقتصادی وسیاسی به امرپیشبردجنگ انقلابی سراسری آزاد سازد.مائونشان دادکه چگونه شرایط عینی حزب کمونیست راقادرساخت تامبارزه مسلحانه رارهبری کند،ازوضعیت دفاع استراتژیك شروع کرده وقدم به قدم ارتش سرخ رابنانهد.این ارتش درهماهنگی باچریکهاازایجادمناطق پایگاهی درروستاهاآغازبکارنمود،به موقعیت تعرض استراتژیك گذرکرد،شهرهارامحاصره کرده ودولت انقلابی رابرپاساخت .پیروزی استراتژی نظامی جنگ درازمدت خلق مدیون تحلیل اقتصادی سیاسی صحیح .ازشرایطچین واوضاع بین المللی است ـ واین خودانعکاس این واقعیت است که خط نظامی بیان فشردهٔ خط سیاسی بوده وحزب ـبعنوان پیشقراول سیاسی ـاست که تفنگ رارهبری می کندونه بالعکس .

ولی تجزیه وتحلیل وتجربه ثابت کرده که درکشورهای امپریالیستی موقعیت انقلابی عموما"وجودنداشته وبندرت پیش می‌آید.بورژوازی این کشورهاقادراست از موقعیت جهانی غارتگرانهٔ خویش برای تخدیربخشهای وسیعی ازمردم استفاده

کند؛این کشورها، درمقایسه باکشورهای تحت سلطه ،واحدهای عمیقاً درهم ادغام شده اقتصادی بوده وازدولتهای مرکزی قدرتمندی برخوردارندکه میتوانندسریعاً قدرت نظامی عظیمی رابکارگیرند. درچنین کشورهایی چطورامکان داردکه استراتژی جنگ فرسایشی بتواندتوده ها رادریك جنگ انقلابی بسیج کند؟آیا "جنگ چریکی شهری "میتواند نیروی پرولتاریا رااز لحاظ سیاسی به همان ترتیب به بالفعل تبدیل کندکه جنگ چریکی روستایی درکشورهای تحت سلطه نیروی دهقانان راآزادمی کند؟درنوشتجات اولیه ر ا ف مطالبی یافت می شوددرموردمناطقی که تحت کنترل چریکهااست ، از ورودپلیس به این مناطق جلوگیری نظامی بعمل می آیدومیتوان تغییرات اجتماعی رادرآنجاآغازکرد.بریگادسرخ نیزباوجود اینکه صریحاً امکان استقرار"مناطق پایگاهی سرخ "درکشورهای امپریالیستی رااز لحاظ نظامی غیرعملی میدانست ،خواهان ایجادمناطق "قدرت سیاسی سرخ" بود،واین تفاوت چندانی باطرح راف نداشت .درعمل ثابت شدکه این دوطرح توهماتی خطرناکند.استراتژی چریک شهری نمی تواندتوده های کشورهای امپریالیستی راقادربه رویارویی باتهاجم نیروهای نظامی دشمن سازد،حال آنکه همین نیروهای دشمن درکشورهای تحت سلطه به میدان نبردآشنانیستند،خطوط تدارکاتیشان غیرمتمرکزوضربه پذیراست وسعی درسرکوب توده هایی دارندکه درمناطق پایگاهی طعم خوش آینده راچشیده اند. جنگ چریکی دردوران "عادی "وغیر انقلابی درکشورهای امپریالیستی قادربه انجام هیچ یك ازبرنامه هایی که درکشورهای تحت سلطه پیاده میکندنیست وتلاش برای پیشبردآن درچنین دورانهایی ،ناگزیردرحدحملات نظامی منفردعدهٔ قلیلی باقی می ماند.

ناگفته نماندکه شرایط انقلابی در کشورهای امپریالیستی بطورگریزناپذیر ودرنتیجهٔ عملکردخودسیستم بوجودمی آیند. وظیفهٔ انقلابیون آمادگی برای استفاده از این شرایطدرجهت فعال کردن توده ها ودامن زدن به یك جنگ اصیل انقلابی است .لنین توضیح دادکه چگونه این شرایط انقلابی توده هارابه صحنهٔ تاریخ پرتاب میکند.اودرعمل ثابت کردکه مبنای استراتژی حزب عبارت است از حداکثر استفاده ازاین شورشها،دامن زدن به قیام ،سلحانهٔ شهری وچرخش سریع به موضع تعرضی،واردآوردن سریع حملات به دشمن -تانتواندنیروهای خودراکه ابتداًا" از نظرنظامی قوی ترندجمع کند،"کسب پیروزی های روزبروز"وحفظ موضع تعرضی، حداقل تازمانیکه شرایط برای گذاربه جنگ داخلی آماده شود.درنتیجهٔ این پروسهٔ قیامگرانه ،رژیمی انقلابی استقرار یافته وبعنوان یك پایگاه سرخ واقعی به خدمت جنگ داخلی درمی‌آید.چنین رژیمی، بالعکس کشورهای تحت سلطه ،نمی‌تواندذره ذره استقراریابد.این رژیم در دورانی نسبتاً کوتاه وفشرده برقرارمیشود ویك جنگ داخلی فراگیر،یك مبارزه قدرت بین رژیم نوین انقلابی ومناطق تحت کنترل بورژوازی رابدنبال دارد.

ولی نیروهای انقلابی موظفندکه قبل از بروزچنین شرایطی ازلحاظ سیاسی و تشکیلاتی ،تاحدممکن تدارك ببینند و نیروهای پیشرورابرای جهش درموقع مناسب آماده کنند.وهمین طرح اساسی است که میتواندامپریالیستهاراشکست دهدچرا که برپایهٔ دینامیسم واقعی جامعهٔ امپریالیستی استواربوده ومیتواندجنگ انقلابی توده ای رادامن زند.درست همان کاربردی که جنگ درازمدت خلق درکشورهای تحت سلطه دارد.اگرچه هیچ انقلابی "کپیهٔ "انقلاب قبلیش نیست وبدون شك اشکال نوینی ازمبارزهٔ انقلابی برای قدرت د ر کشورهای امپریالیستی ظاهرخواهندشد،ولی تأکیدبرراه اکتبر(که دربالا خلاصه شد)بعنوان نقطهٔ شروع یك استراتژی اصیل انقلابی دراین کشورها،کماکان صحیح است .

سوءتعبیرازجنگ خلق

تروریستهادرابتداکوشیدندکه سوءتعبیرخودراازجنگ خلق بعنوان خط مائوتسه دون جابزنند.بعنوان نمونه ،"راف" آن اوایل (قبل ازاینکه بکلی مائو راکناربگذارد)چنین بحث میکرد:

"آموزشهای مائوتسه دون درموردمبارزه مسلحانه ....یك مشی عام است که برای پیشبردراه مبارزهٔ مسلحانه درهمه جاودر هرموردی که مبارزهٔ طبقاتی تشدیدمیشود،درشرایط تکامل یابندهٔ فرماسیونهای سرمایه داری به اندازه کافی کنکرت است". شکی نیست که خط نظامی مائو اهمیت جهانی دارد- بویژه که اونشان دادخط نظامی بایدبرپایهٔ تحلیل سیاسی مارکسیستی لنینیستی باشدتابتواند به جنگ بمثابه جنگ انقلابی توده هادامن زند.ولی راف ازخط مائوهیچ نفهمیده است ومیکوشدبشیوه ای مکانیکی الگوبرداری کرده ویك مدل ایستابدست دهد، یعنی همان چیزی که خودمائوبرای پیشبرد خط نظامیش مجبوربودعلیه آن بجنگد.دریك دوران نیروهای رهبری کنندهٔ حزب کمونیست چین اعلام کردندکه راه انقلاب اکتبرجهانشمول بوده وانقلابیون چینی باید"ازلنین تبعیت کرده "ودرصدددامن زدن به قیامهای فوری درشهرهاباشند.این خط باصطلاح "بلشویکهای چینی "نه به قیام فوری بلکه به نابودی سریع پیشقراولان درشهرها انجامید. آنهانیزمانندهمپالکگیهای امروزشان یعنی تروریستهاماهیتاً رفرمیست بودند؛درموردچین ،این خط به نادیده گرفتن لزوم وشیوه های بسیج توده های دهقانی درپیشبردانقلاب ارضی وجنگ درروستامنجر شد.خط بلشویکهای چینی هیچ ربطی به خطی که لنین تکامل داد،یعنی راه قیام شهری وجنگ داخلی درکشورهای امپریالیستی نداشت ،همان طورکه خط تروریستی هم هیچ ربطی به خط مائودرموردجنگ درازمدت خلق ندارد.عجیب نیست که راف وبسیاری ازدیگرگروههای تروریست ،که مبداء حرکت خودراتحریف کامل خط مائودر موردجنگ انقلابی قرارداده بودند،مدتهاست که دیگردرهیچ موردی به مائواستناد نمی کنند.

بورژوازی "بسیارقوی است " ....درمقابل چه کسی ؟

تروریستهامجبورشده انددرست درجهت مخالف راه اکتبرلنین ،راه قیام شهری و جنگ داخلی ،راهی که آنرا"ازمدافتاده" می خوانند،حرکت کنند،وتوجیهشان این است که بورژوازی قدرتمندتروزیرکتر شده است .بریگادسرخ تلاش زیادی برای اثبات این امرصرف کرده وچنین استدلال میکند:"قیام گرایی ...شرایط تغییر یافته ای راکه امروزتحت آن ادامهٔ این راه ممکن نیست نادیده میگیرد. یك سلسله دلایل براین امرگواهی میکند ۱) سیستم بورژوادمکراسی بحدکمال تثبیت رسیده ...وقادراست شورشهاوحتی آنتاگونیستی ترین مبارزات

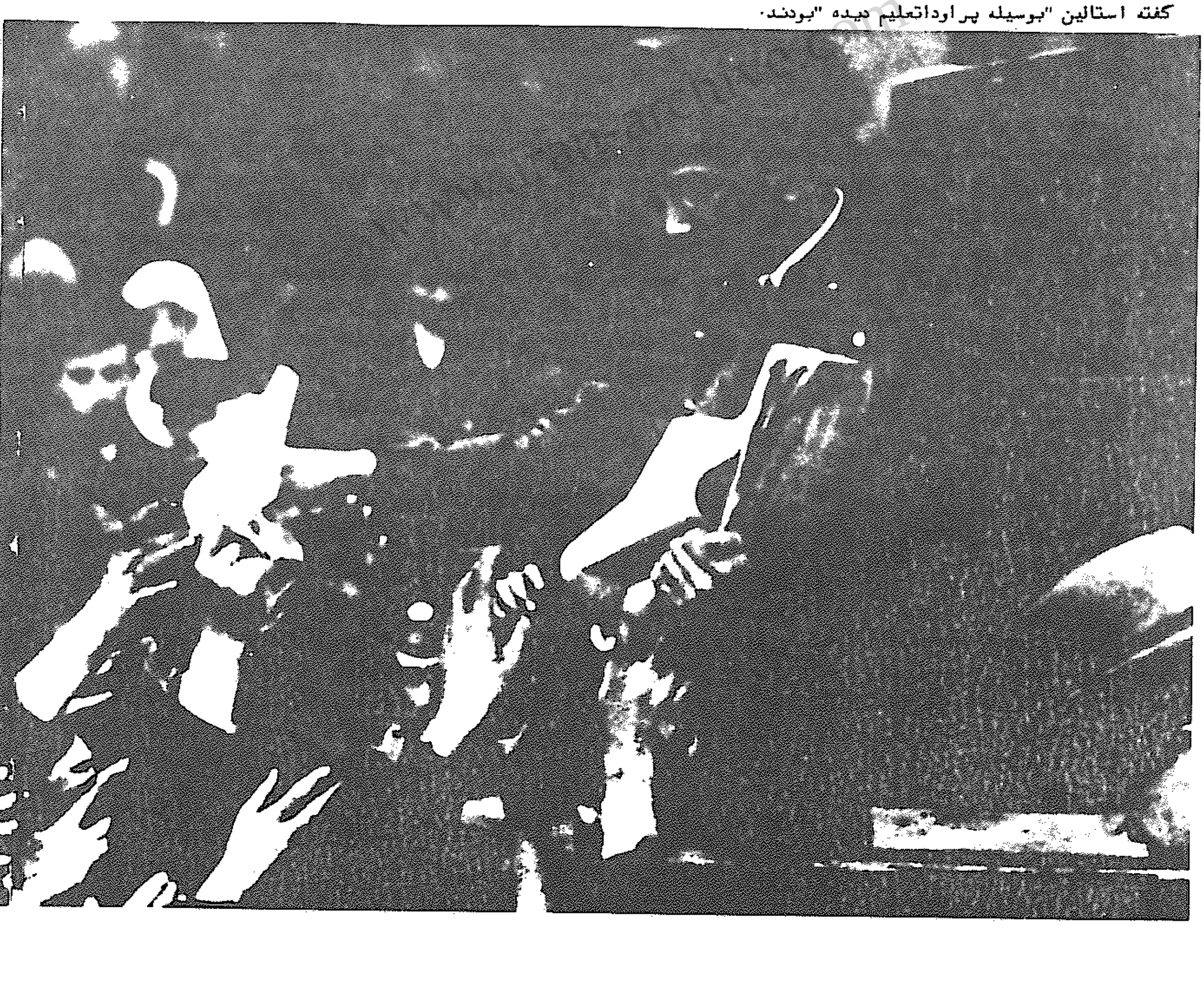
طبقاتی رادریك شبكۀ پیشرفته وپیچیدۀ
واسطه های سیاسی ،اقتصادی ونظامی جذب
وحل کند... ۲)ضدانقلاب پیشگیری
کننده ،بمثابه سیاستی دائمی که اکنون
یك ساختارذاتی است ،ازهرگونه انطباق
بین منافع پرولتری ووظایف انقلابی جلو-
گیری می کند."(گراپو،گروه اسپانیایی
چنین مطرح میکند:"انحصارات به پرو-
لتاریااجازه نمی دهندکه نیروهایش را
متمرکزکرده ومتشکل شود.آنهاچنین اجا-
زه ای بخودنمی دهندکه درآینده باانفجار
یك قیام عمومی تعجب زده شوند....")
۳)ادغام شدن درزنجیرامپریالیستی ....
که نتیجۀ سطح کنونی ساختار سرمایه
چندملیتی است ،بدین معنی است که هر
یك ازکشورهای عضومنافع مشترك زنجیر
رامجسم کرده ،یابه بیان بهترمنافع خود
رابه منظورتحکیم کل زنجیر،درآن ادغام
می کنند...."

واینهاهستند"بسیارقوی"های بریگادسرخ:
بورژوازی قوی تر،عاقل تر و/یامتحدتراز
آن است که به توده ها"اجازه دهد" با
قیام مسلحانۀ شهری کاررایکسره کنند.
تروریستهااغلب برای اثبات این موضوع،
تجربه آلمان درسالهای ۱۹۳۰رامثال مي-
زنند:آنهامیگویندکه قبل ازاینکه حزب
کمونیست آلمان توانایی کافی برای قیام
راکسب کند،توسطنازی هادرهم کوبیده شد
وسرنوشت تمام کسانی که امروزه خوا-
هان حرکت دراین مسیرهستندنیزجزاین
نخواهدبود.

اینجاثمرۀ زهرآلودنگرش فلسفی تررو-
ریستها-ایده‌آلیسم ذهنی-عیان شده و
سبب وحشت بریگادسرخ ازبورژوازی می-
گردد.این دیدگاه فلسفی برآن است که
آنچه واقعیت راشکل میدهدایده های
فردی بوده ودرنتیجه به اغراق درموردنقش
شخصیت درمی افتد:تروریستهامرتبا"بر
توانایی دسته های کوچك چریکهاتأکید
کرده ومستقل ازتوده هاوشرایط عینی حر-
کت می کنند.ولی این دیدگاه نه تنها
قدرت توده ها،بلکه توانایی نیروی ذهنی
راهم بزیرسؤال میکشد،چراکه نقش نیروی
ذهنی دقیقا"دررهبری وفعال کردن توده
هاباتکاءبرشرایط عینی مطرح است.

بریگادسرخ که بواسطۀ دیدگاهش ،از
قدرت توده هاجداافتاده ،دربرابر قدرت
بورژوازی ناتوان وانگشت بدهان مانده
است .بریگادسرخ بادیدن ثبات نسبی
نظم اروپای غربی ،توانایی امپریالیستها
درازسرگذراندن خیزشهای سالهای ۶۰و
این واقعیت که امپریالیستهاهنوزبرای
تخدیربخشهای وسیعی ازتوده های کشور
های امپریالیستی ذخائری دراختیاردارند،
نتیجه می گیرد:اینهانتایج "ساختارهای
ذاتی "و"سیاست مداوم ""ضدانقلاب پیش
گیرنده "بوده وقادراست "مانع هرگونه

درگرماگرم انقلاب ۱۹۱۷،میلیونهانفردچارعطش سیری ناپذیری برای خواندن ،صحبت وبحث برسریك برنامه
برای آینده ،گشتند.درهسته این توده هاحزب بلشویك وبخشهائی ازپرولتاریای پیشرووجودداشت ،کسانیکه به
گفته استالین "بوسیله پراوداتعلیم دیده "بودند.



نزدیکی "بین انقلابیون وتوده ها گـــردد. آنچه آنهانمی بینندوبه دلیل ذهنی گرائی‌ـ شان نمی‌توانندببینند، این است که قـدرت موقتی امپریالیستها، یعنی مبنای ایـــن سیاستها،اکنون تحلیل میرود.بحرانی که امپریالیستهادرآن گرفتارندامروزه عمیق بوده وبطورروزافزونی تشدیدمی یابد ،و علیرغم سیاستهای "پیشگیری ضدانقلابی " وغیره ،عملکردهای واقعی این سیستم ـ ازجمله دینامیزمی که آنهارابطرف جنـگ جهانی بین امپریالیستی می کشاند؛ تواـ نایی امپریالیستها رادرمتحدکردن صفـوف خود،یابقول بریگادسرخ "جذب وحل آنتاـ گونیستی ترین مبارزات طبقاتی "،درهـم شکسته ،میلیونهاانسـان رابه صحنهٔ تاریخ پرتاب کرده و فرصتهای بیسابقه‌ـ ای رادرمقابل پیشروان انقلابی ،ازجملـه دراروپای غربی ،قرارمی دهد.بطورخلاصه بریگادسرخ به بورژوازی نگاه می کندو غول رامی بیندولی نمی بیندکه پای این غول گِلین است ،نمی بیندکه بـورژوازی قدرت خودرابرمبنای تشدیداستثمــار توده هاافزایش می دهدومرتباً میلیونهـا نفررادرسراسرجهان به صـف گورکنان خویش ،پرولتاریای بین المللی ،می افزاـ ید.(این نکته باتحلیل آنهاازاقتصـــاد سیاسی که متروپل راازپیرامون جدامی‌ـ کندمرتبط است .دربخش ج بیشتربه این مبحث می پردازیم.)

بهرحال ،چرادرمقابل قدرت‌بورژوازی و"سیاستهای پیشگیری ضدانقلابیش "وغیره، ،"جنگ چرکی شهری "پاسخ بهتـری از "قیام گرایی "است ؟شایدبریگادسرخ فکر میکندکه "قیام گرایی "پیشقراولان رابه دل بستن به مواهب بورژوازی فراخوانده وخودراباکارپارلمانتاریستی وتشکیـلات قانونی محدودمی کند؟اگراینطوراست آنها بیش ازحدنظاره گررویزیونیستهاوسوـ سیال‌دمکراتهابوده اندوتشکیلات اصیل لنینیستی رافراموش کرده اند(یاشایـــد تصمیم گرفته اندآنراانادیده بگیرنـــد).

همانطورکه بیانیهٔ ج۰۱۰۱۰مطرح مـی کند: "...حزب که ستون فقراتش بایدبرمبنای غیرقانونی بودن ساخته شود،باید آمـادهٔ مقابله باسرکوب مرتجعین که هرگز بـه طورمسالمت آمیزبمدت طولانی وجودیـك حزب اصیل انقلابی راتحمل نمی کنند، باشد."

بعلاوه ،هرچقدرهم بورژوازی درتعقیب وسرکوب کارآیی داشته باشد،شیوهٔ اصلی برای مبارزهٔ موفقیت آمیزباآن اساســاً مخفی شدن وحفظ پیشقراول نبوده بلکـه بسیج توده هاعلیه آن وپروراندن ریشـه‌ـ هایی بس عمیق درمیان توده هاســـت ، ریشه هایی که هرگزبرکنده نخواهدشد. (طبق توصیف راف چریك شهری "هـم‌ـ چون ماهی دردریای توده هاشنامی کند "، واین درواقع به معنی پنهان شدن دراقیاـ نوس بی هویتی است).درواقع تقویـــت ماهیت مخفی حزب بریك پایهٔ صحیح به این خاطراهمیت داردکه ادامه کاری در سازماندهی وپیشبردفعالانهٔ تدارك سیاسی راجهت تسریع فرارسیدن زمان تعـرض سراسری ،امکان پذیرمی سازد.



استفاده ازلنین برای حمله به لنینیسم

تروریستها،باوجوداینکه خطوط کلی ترـ سیم شده توسط لنین جهت راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی راردکرده اند،اما سعی می کنندبرای توجیه خویش ازلنین استفاده کنند.آنهامی گویندمارکسیسم یك دگم نبوده ومرتباروش های نوین مبارزه را بپیش میگذاردوغیره .آنهابرای اثبات این بحث اغلب به "دربارهٔ جنگ پارتیزانی" لنین استنادمی کنند ـدرواقع آنهابیـش ازهرچیز،ازاین اثرلنین وبخصوص ازیـك بخش کلیدی آن سودمی جویند:

"تفاوت مارکسیسم باسایرانواع ابتدائی سوسیالیسم این است که مارکسیسم هیچگاه جنبش رابه یك شکل مشخص مباـ رزه‌محدودنمی کند،مارکسیسم به اشکـل مختلف مبارزه معتقداست ،نه بدین معنی که آنهارا"کشف "می کند،بلکه تنـــها اشکال مبارزه طبقات انقلابی راکه در حین حرکت جنبش بطورخودبخودی بوجود آمده اند،بصورت عام جمعبندی‌میکند،آنها را متشکل می سازدوبه آنهاآگاهی مـــی بخشد.مارکسیسم تمام فرمولهای انتزاعی و نسخه های مکتبی راقاطعانه ردمی کنـــدو خواهان توجه کامل به واقعیت مبـارزات توده ای است ،مبارزاتی که همگام بارشد جنبش ورشدآگاهی توده هاوتشدیدبحـران‌ـ هـای اقتصادی وسیاسی ،شیوه های جدید وگوناگون دفاع وحمله رابدنبال می آورد. ازاینرومارکسیسم بهیچوجه خودراتنهابـه اشکالی ازمبارزه که دریك لحظهٔ معیـن ممکن بوده وبکاربرده می شوند،محـــدود نمی کند." سپس لنین حزب رابه "سازماـ ندهی عملیات چریکی "تشویق می کندو بطورکلی باآن بخش ازحزب بلشویـك که درآن دوران جنگ چریکی رابـــه "تروریسم "و"آنارشیسم "متهم می کردبـه جدل برمی خیزد.

"دربارهٔ جنگ پارتیزانی "دراواسط ۱۹۰۶نوشته شد،یعنی پس ازقیام مسلحانه توده ای دسامبر۱۹۰۵،قیامی که تامرزسرـ نگونی حکومت روسیه پیش رفت وتا آن دوران هنوزدرسراسرکشورانعکاس داشـته زمانیکه توده ها،خوددرحال سازماندهـــی مقاومت مسلحانه درمقابل ضدحملهٔ حکومت بوده وارتش باتوپخانه به دهکده های شوـ رشی حمله می کرد.

دفاع لنین ازجنگ چریکی درآن شرایط چگونـه می تواندامروزدرتبلیغ استراـ تژی جنگ چریکی دراروپای غربی بکمك تروریستهابیاید؟چه کسی درحال "جعـــل" است ؟این حرفهاازآغازتاپایان "نسخـه های جَزمی "است ـ عملیات منفردتخریـب وقتل ،عالیترین شکل مبارزهٔ تروریستهـا دراوایل سالهای ۷۰،اواخرسالهای ۷۰ و

حالا یعنی اواسط سالهای ۸۰ بوده است ـ ومیتوان تصورکردکه بافوران عصیانهای توده ای دراروپای غربی آنها باابتکاری خلاقانه پیش بیایندوبگویند: شکل اصلی مبارزه ....عملیات منفردقتل وتخریب است (دقیقا"همان کاری که مثلا تروریستهای"حزب انقلابی سوسیالیست" در جریان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه کردند).

آنهاهیچ چیزاز"توجه کامل به واقعیت مبارزهٔ توده ای "نفهمیده اند،نتیجتاً در مقابل شورشهای شهری نظیروقایع اخیر بیرمنگام ،بریکستون ،فرانکفورت وغیره سکوت اختیارکرده وبه اظهار مکرر این عبارت دلخوشند: درحالیکه کمونیستها "بهیچوجه خودراتنهابه اشکالی ازمبارزه محدودنمی کنند"پس چرامی بایدجنگ چریکی شهری راردکنند؟!درواقع جنگ چریکی راف وغیره هیچ وجه اشتراکی به جمعبندی سازندهٔ لنین (درهمان اثر)ندارد که "مبارزهٔ پارتیزانی بعنوان شکل اجتناب ناپذیر مبارزه ،زمانی ضرورت پیدامی کندکه جنبش توده ای درآستانه قیام قراردارد وفواصل کم یازیادی بین "نبردهای عظیم "جنگ داخلی بوجودمی‌آیند".

بعلاوه نیایش ممتدجملهٔ لنین یعنی "مارکسیستهابهیچوجه خودراتنهابه‌اشکالی از مبارزه محدودنمی کنند"ازجانب تروریستهاریاکاری محض است .آنها در عینیت ،تمام اشکال مبارزه ،بجز ترور مسلحانهٔ جداازتوده راردمی کنند.البته آنهاچنین نمی گویند ـ درواقع تروریست‌هاتقریباً همه چیزمیگویند.بعنوان نمونه "هسته های نبردکمونیستی" بطورگذرا از، اهمیت تبلیغ وترویج قانونی ولزوم پیشبرد آن "دروحدت دیالکتیکی "باعملیات مسلحانه ،صحبت می کندوبرخی ازگروه های تروریستی برحسب عادت عبارتی چندازبحثهای لنین دربارهٔ اهمیت حیاتی تبلیغ وترویج ،وازجمله روزنامهٔ سیاسی درکارانقلابی رابعاریت میگیرند.مشکل اینجاست که هیچکدام ازآنها هیچوقت هیچیك ازاین کارهاراانجام نمی دهند- آنهاخودرابطریقی دررابطهٔ نظامی با دستگاه سرکوبگر امپریالیستی قرارداده‌اندوطوری درزمینهٔ آن قرارگرفته اند که قادربه جذب توده هادرفعالیتهای خویش نیستند ،پس چطورمی توانندحتی فکر انجام اینگونه فعالیتهارادرسربپرورانند- آیااین وعده هاهیچگاه میتوانندازخیالات خام فراتر روند؟

نکتهٔ مهم این است که اختلاف نظرهای مارکسیست ـلنینیستهاباتروریستها نه برسرتاکتیکها وعملیات مشخص بلکه برسرسماجت سرسختانهٔ تروریستها در پیشبردعملیات خویش بدون توجه به ارتباط آن باتوده هاوبویژه پیشروان است.

ازاین زاویه تفاوت راف وشرکا،باارتش جمهوری خواه ایرلند(ایرا)فاحش است ـ چراکه "ایرا"تاحدزیادی نمایندهٔ بسط مبارزهٔ جاری توده ایست .استراتژی نظامی جنگ درازمدت ارتش‌جمهوری ـ خواه . ایرلندمنعکس کننده هدف سیاسی آ ن ـ یعنی بیرون راندن بریتانیا ازایرلند ـ وبدین ترتیب منعکس کننده خصلت ملی این مبارزه است .به همین دلایل "ایرا"قادربوده مرتباً حمایت توده‌ای کسب کند.ازطرف دیگرتاکتیك های (بظاهر)مشابه برزمینهٔ کشورهای امپریالیستی معانی کاملا" متفاوتی بخودمیگیرند: بورژوازی این کشورهارانمی توان مجبوربه "ترك "پایگاه وطنیش کرد، بلکه یکسره بایدنابودش ساخت .

ثبت نام درلیست رودیار کیپلینگ

برگردیم به گفتهٔ هسته های نبرد کمونیستی :"زمانیکه بسیاری ازخلق‌های جهان تفنگ دردست بامیولا می‌جنگند،انقلابیون متروپولها نیزموظفند باهمان ثبات قدم به جنگ بپردازند"! بله ـ کاملا" درست است .مشکل اینجا است که برای هسته های نبردکمونیستی وسایرتروریستهااین وظیفه درحمله های چریکی ،صرفنظر ازسیاست آن ،خلاصه می شود.غلومی کنیم ؟دراینصورت ازخودشان بپرسیدکه چطورعملیات مسلحانه راف میتوانددرخدمت انقلاب جهانی باشد،وقتی دیدگاه سیاسی این گروه ـ که عملیات درخدمت پیشبردش است ـ ، طبق بیانیهٔ خودشان مدافع دیکتاتوری بورژوازی دراتحادشوروی است ؟!رفقای آنهایعنی هسته های نبردکمونیستی که اتحادشوروی راامپریالیست می دانند، مسلما" اهمیتی برای پاسخ چنین سؤالی قائل نیستند ـضربه زدن به ناتوبخودی خود،صرفنظرازهدف سیاسی آن ،برای تشکیل انترناسیونالیسم انقلابی کافیست.

واگرازتروریستهابخواهیم آن ضربهٔ مادی واقعی که عملیاتشان به امپریالیستهاواردآورده ـ ضربه ای که نه درحد "محکوم کردن صرفاً لفظی "بلکه "مجروح کردن واقعی هیولا "است ـ وبنابراین به مبارزه درسراسر جهان یاری رسانده را نشان دهند،قیافه جدی بخودمی گیرندو می گویند: اینکارواقعا"انجام شده است. بسیاری ازبحثهای تروریستهادرمورد تأثیرات مبارزهٔ مسلحانه قشنگ بنظر میرسد،چراکه این بحث هاواقعیت دارند ... اماآنجاکه پای جنگ انقلابی واقعی درمیان باشد.یك روزشورش توده هادر بیرمنگام،صدباربیشترازسالهاجنگ چریکی شهری اینان به امپریالیستهاضربهٔ مادی واردمیکند ـبگذریم که مهمترین ضربه این شورشها،ضربات سیاسی ایدئولوژیکی است که به بورژوازی واردآورده وادعای وی مبنی برعادلانه وشایسته بودن جامعه حاضررانقش برآب میکند،ودرکنار آن ، عملیات تروریستهاهم رنگ می بازد .

حرف دل تروریستهابنوعی این است که :اگرشماواقعا" به همهٔ حرفهای خود درموردفعال کردن خشونت انقلابی معتقد بودید، همین الان آنرابعمل درمی آوردید، تفاوت بین این خط ومارکسیسم لنینیسم دراین است که مارکسیسم لنینیسم توان پیروزی دارد.واین تنهااشتیاق به انجام کاری که شمارابعنوان یك فردخرسند میکندنیست . تروریستهابابرخورد به مبارزه مسلحانه بعنوان یك وظیفه معنوی مجردازپیشبردانقلاب ،راه رابرای تاخت وتازبرداشت اندیویدوالیستی (فردگرایانه)ازفعالیت انقلابی بازمی کنند،توگویی هدف ازدست زدن به مبارزه مسلحانه ،پاك کردن گناه فردی وتزکیه نفس است"همان چیزی که"رودیارد‌کیپلینگ" ،استعمارگرمسیحی "مسئولیت مردسفیدپوست "می نامید،ولی اینباربا چرخشی به چپ .این بحث تروریستها، وخطشان بطورکلی ،وجوه‌مشترك زیادی باآنارشیسم دارد،واین بخصوص درمورد بحث آنارشیستهادرمقابل دیکتاتوری پرولتاریاصادق است :اگرشما به کمونیسم وازبین بردن دولت واقعا" معتقدبودید،همان فردای روزپیروزی به آن عمل می کردید ـواین درمورد تمام انقلابهای گذشته (وآیندهٔ قابل پیش بینی)تنهابه این معنی است که پرولتا-

ریااسلحهٔ خودرازمین گذاشته وازدفاع مسلحانه ازقدرت انقلابیش دست بکشد. بعلاوه فعالیت کنونی مارکسیست – لنینیستهادرجهت آماده کردن سیاسی توده ها،ودرجریان مبارزهٔ انقلابی، کلیدآزادکردن خشونت انقلابی توده ایست . (بعدا"بیشتربه این نکته میپردازیم) .

یك جرقه می تواندبه حریق منجر شود

سالهاست که احزاب رویزیونیست و سوسیال دمکرات اروپاا ز"شرایط عینی " و"پایهٔ توده ای خود"بعنوان توجیهی برای مهارکردن شعله های قیام اقلیت پیشروان ازطریق لختی وبی حالی جریان مسلط استفاده می کنند.وجریان تروریستی انزجارخودراازسجده درمقابل جریان مسلط اعلام کرده است .ولی تنفرازاین تمایل رفرمیستی توده ها،لزوم اتکاء برتوده هاراازمیان نمی برد،کمااینکه انزجارا ز"احزاب مارکسیست لنینیستی" رویزیونیستهانیزلزوم ساختن وتکامل احزاب اصیل پیشاهنگ برپایهٔ مارکسیسم –لنینیسم – اندیشه مائوتسه دون رامنتفی نمی کند.

نمی توان احتیاج به پیشاهنگ برای تحلیل ازشرایط عینی واتکاء به توده های انقلابی رابه فرارسیدن روزهای بهتر موکول کرد –برعکس ،وظیفهٔ عاجلی که چنین تحلیلی درمقابل انقلابیون قرارمی‌دهدعبارتست ازیافتن شیوه هایی برای عمل کردن مانندیك پیشاهنگ واقعی و تربیت اقلیتی که هم اکنون از لحاظ سیاسی بیداراست ،تابرزمینهٔ بحران سریعاً حادشونده سیستم امپریالیستی قادر باشدبقول لنین خودرادررأس ارتش انقلابی قرارداده وتعرض نظامی رارهبری کند.

نگاهی به فرمولبندی مائوتسه دون "از یك جرقه حریق برمی خیزد"بیفکنیم . مائوبااین شعاربرپتانسیل عظیمی که برای بالفعل کردن انرژی بالقوهٔ میلیون ها دهقان چینی ازطریق جنگ انقلابی در مقابل حزب کمونیست چین قرارداشت تأکیدکرد.تروریستهابدون استثناء در انجام اینکارشکست خورده اند،زیراآن أشکال مبارزاتی راکه بکارگرفته اندو برپایهٔ آن سیاستی حرکت میکنندکه برای جذب وفعال کردن توده های پیشرو طرحریزی نشده است .درواقع آن چه بعنوان فعالیت مرکزی برگزیده اند – عملیاتی ازقبیل قتل مأموران حکومتی – مبارزهٔ عده ای منفردراجایگزین مبارزه انقلابی توده هامی کند.

این عملیات مسلحانه هیچ وجه مشترکی باعملیات انقلابی حقیقتا" پیشروکه بعضی اوقات ،حتی هنگامیکه بااقلیت کوچکی شروع شده ،نقشی قاطع درپروسه انقلابی بازی کرده است ،ندارد.مثلا ایرلند۱۹۱۶رادرنظربگیرید،چندصدانقلابی مسلح ایرلندی به مقابله باحکومت شتافتند.لنین ازاین مسئله درمقابل اتهام "پوچیسم*"دفاع کرده ،چگونگی منتج شدن آن ازتاریخ مبارزهٔ تکامل یابنده درایرلندوانعکاس آن درمیان توده هارامطرح کرده وگفت نمیتوان آنراکودتاتلقی کرد، ولی آیامیتوان دربارهٔ چریکهای شهری اروپای غربی نیزچنین گفت ؟اگرواقعا"و حقیقتا"معتقدندکه عملیات آنهانیزادامه تاریخ یك مبارزه است (مثلا"درایتالیا که چنین ادعایی هم دارند)پس چراهرگز به این شکل علنی به نیروهای حافظ نظم حمله نکرده وبرای جذب حمایت توده ای نکوشیده اند؟نکته این نیست که آنها میتوانستندیابایدچنین میکردند،مسئله این است که این نوع فعالیت هیچوقت حتی وقتی"مورو"رادزدیدندواعدام کردند، موردبحث ایشان واقع نشده (واحتمالا" حتی بفکرشان نرسیده)چراکه دامن زدن به مبارزهٔ توده ای هیچ جایی درخط ایشان ندارد.جرقه های آنان برای شعله‌ورکردن حریق نیست ،آنهاجرقه میزنند که پشت شیشه بگذارندوهیجان زده تماشایش کنند...تاوقتیکه خاموش شود.

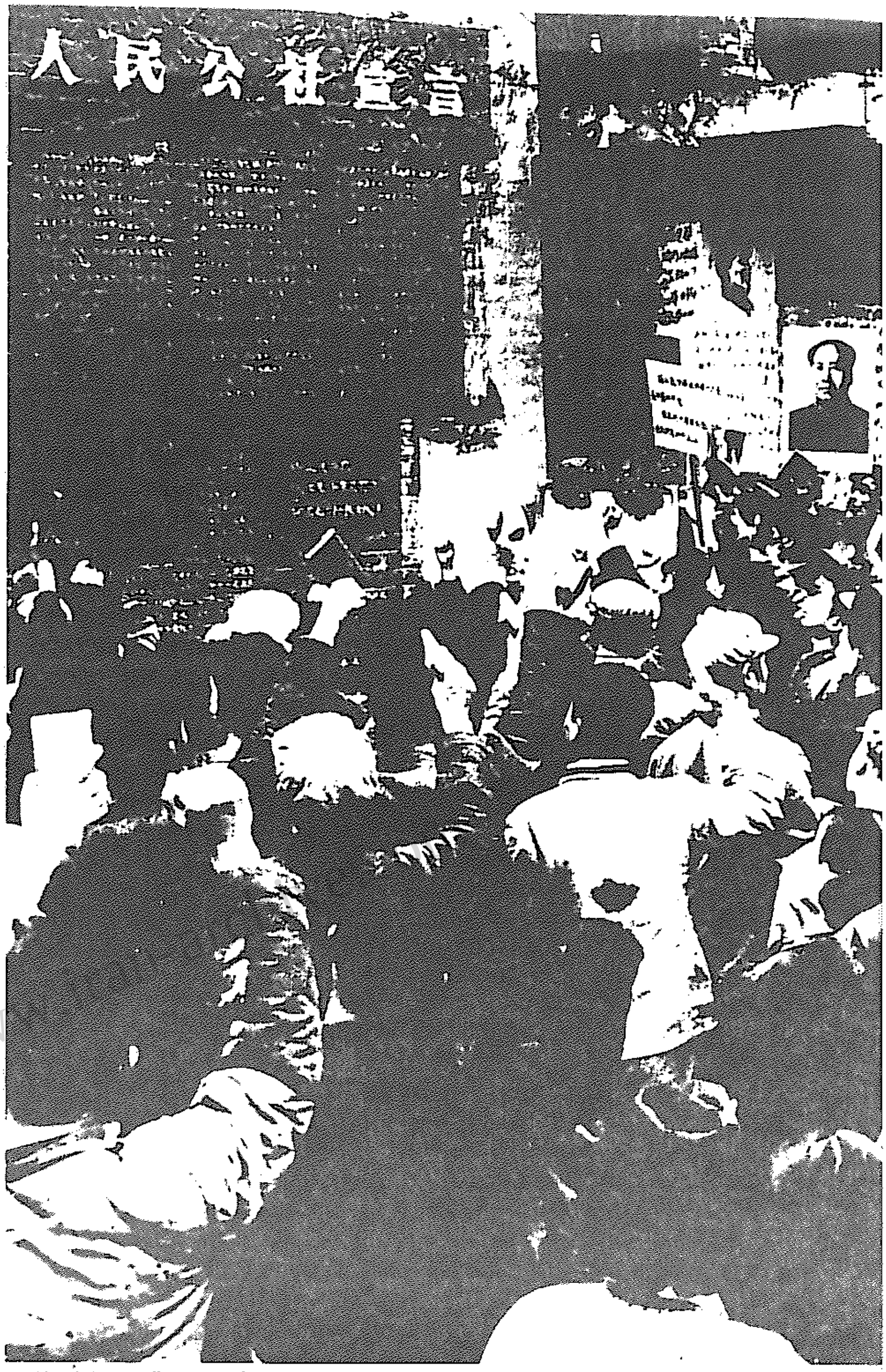
نقش مبارزه مسلحانه

پیشبردمبارزه مسلحانه بعنوان فعالیت توطئه گرانه عده ای انگشت شمار،توسط تروریستها،مخالفت اساسی آنها راباهدف واقعی مبارزهٔ مسلحانه آشکارمیکند.مبارزهٔ مسلحانه شکل اجتناب ناپذیروتنها وسیله ای است که درهم شکستن قدرت طبقات استثمارگررامیسرمی سازد –این حقیقتی است که قدرت سیاسی ازلوله تفنگ بیرون می آید.مائوبصراحت گفت: "بعضی ماراب‌خاطرتبلیغ "توانایی مطلق جنگ "مسخره می کنند.آری ،ما مبلغ

* Putchism کودتاگری

توانایی‌مطلق‌جنگ انقلابی هستیم ،این خوب است نه بد.این مارکسیستی است ....تجربهٔ مبارزه طبقاتی درعصرامپریالیسم نشان می دهدکه طبقه کارگروتوده‌های زحمتکش تنهاباقدرت تفنگ می‌توانندزمینداران وبورژوازی مسلح را شکست دهند.به این مفهوم میتوان گفت که جهان راتنهاباتفنگ میتوان دگرگون کرد."

به این خاطراسلحه بدست می گیریم که توده هارابرای تغییردادن جهان آزاد کنیم – وجداکردن هدف این جنگ از شیوهٔ پیشبردش ناممکن است .همانطورکه بیانیهٔ ج.ا.ا.ا اشاره می کند"جنگ انقلابی ....بایدبگونه ای پیش برده شودکه برای تربیت توده هادرادارهٔ قدرت سیاسی وتحول جامعه ،عرصه ای کلیدی باشد." درغیراینصورت ،اگرآن أشکالی ازمبارزه که برای درهم کوبیدن بورژوازی بکارگرفته شده اند،ازهدف ارتقاء توانایی توده هادرتغییرجهان جداشوند،هیچ نتیجه‌ای جزجایگزینی گروه جدیدی ازاستثمارگران بجای گروه قدیمی متصورنمی باشد. –نتیجه ای که اصلا" ناآشنانیست .حتی اگراستراتژی نظامی تروریستهابطریقی (شایدباکمك ارتش سرخ شوروی ؟!) بتواندبورژوازی رامغلوب کند،آیاکارشان دقیقا" به همانجانخواهدکشید؟ مبتنی نکردن مبارزه‌مسلحانه برسحداقل بخش پیشرو– توده هابه معنی محدودکردن آن به پراتیك پیشاهنگ به تنهایی می باشد – مبارزه‌مسلحانه مختص "کمونیست های مبارز"است وتوده هابایدبروندبسا اشکال ابتدایی ترخودشان مبارزه کنند. گروه اسپانیایی گراپومیگوید:"جنبش سیاسی توده هاوجنگ چریکی دوشکل مکمل جنبش مقاومت خلقی هستندکه به موازات هم ودررابطه بایکدیگرتکامل می یابند".وبریگادسرخ می گوید:"مبارزه مسلحانه شکلی تاریخی است که محتوای سیاسی فعالیت حزب ازطریق آن خودرا بنمایش می گذارد."(تاکیدازخودشان است).واقعیتی است که هستهٔ مرکزی هرنیروی مسلح انقلابی راابتدائا" پیشاهنگ تشکیل میدهد – ولی آیااین فرمولبندی ها،نسخه هایی برای جاودان ساختن مبارزه‌مسلحانه بعنوان فعالیت پیشاهنگ به تنهایی نیستند؟واگرمبارزه مسلحانه به این شکل محدودشود،اگرپرولتاریا در



انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی

خطوط جانبی جنگ به امان خدارهاشود، چگونه میتواندبه یکباره امورجامعه رادر دست بگیرد؟راف درنتیجه گیری ازبحث هایش علیه "قیام گرایی "نظرخودرادربارهٔ موقعیت توده هادراین سناریوآشکارمسی‌-کند:"عملیات توده ای (تظاهرات ،اعتصا‌-بات ،سنگربندی)تنهادرمرحلهٔ نهایی مبارزه‌تعیین کننده است ،ابتداباتأمین پشتیبانی (که میتواندقابل ملاحظه باشد) وسپس باحرکت برای خلع سلاح تمام و کمال دستگاه سرکوبگر"."تأمین پشتیبانی" - این است نقش خلق درنسخه تحریف شدهٔ "جنگ خلق "...پشتیبانی که راف خودرامجبورمی بینداضافه کند"میتواند قابل ملاحظه باشد"اقهرمانان فروتن ما چقدرلطف دارند.لابد توده هاقرار است به "تأمین پشتیبانی "ادامه دهندتا راف جامعه را(البته خیرخواهانه !)برایشان اداره کند.

درك آنهاازمبارزه‌مسلحانه وهدفی که برای آن می جنگندکاملا" بااستراتژی انقلابی درهرکشوری ،ازتحت سلطه گرفته تاسلطه گر،درتضاداست .مائودرمخالفت بانظرگاه خلقی نظامی که دربعضی از تحریفات اینچنینی ریشه داشت ،وظایف ارتش سرخ راچنین توضیح داد:"اهمیت وظایف ارتش سرخ چین دراین واقعیت نهفته است که این ارتش سازمان مسلحی است برای پیشبردوظایف سیاسی ای که یك ماهیت طبقاتی دارند... وقتی ارتش سرخ می جنگد،نه صرفا"بخاطرجنگیدن بلکه برای تبلیغ درمیان توده ها،سازمان دادن آنها،مسلح کردنشان وکمك به آنها برای ایجادقدرت سیاسی می جنگد،بدون این اهداف ،جنگ مفهوم خودراازدست میدهدوارتش سرخ علت وجودی خودرا ازدست میدهد". (درباره اصلاح نظرات نادرست درحزب)راف وهسته‌های نبردکمونیستی وغیره ،قصدشان هرچه بوده ،هیچوقت به امرسازمان دادن ،تسلیح وآموزش توده‌هاوکمك به آنهادراستقرارقدرت سیاسی مبادرت نورزیده اند - وهیچوقت نیز چنین نخواهندکردچراکه شیوه جنگیدن آنهااینکارراغیرممکن می سازد.آنهااز عهده انجام وظایف یك واحدارتش سرخ واقعی هم برنمی آیند...چه رسدبه وظایف یك حزب پیشاهنگ .آیانمی توان گفت که بریگادسرخ ،راف وغیره واقعا" علت وجودی خودراازدست داده اند؟

تروریسم ورویزیونیسم

این جداکردن هدفی که مبارزه‌مسلحانه برای‌رسیدن به آن بپیش برده مسی‌-شوداز‌شیوهٔ اعمال آن است که نحوهٔ تکا‌-مل "چریکهای شهری "راتحت تأثیرخود قرارداده .جریان معاصرتروریستی اروپا دراواخرسالهای ۶۰ریشه داشته وازجرو وقایع آن دوران تأثیرگرفته است :جنگ‌-های آزادیبخش ملی ،بخصوص درویتنام، انقلاب فرهنگی درچین ،شورشهای شهری ۱۹۶۸پاریس وسراسراروپاوآمریکا،وتنفر ازچپ رسمی اروپاکه کوشیدبه شورش مهارزده وآنرادرمسیرهای‌بی‌ضرربیاندازد.

در آن دوران هرکسی که علیه امپر‌-یالیسم آمریکااعلان مبارزه مسلحانه می داد -ازکمونیستهای انقلابی نظیرمائو تسه دون گرفته تاناسیونالیستهای انقلابی نظیر"آمیلکارکابرال"یافرانتس فانون"، وسانتریستهایی مانند"هوشی مین"- با استقبال نیروی وسیعی روبرومی شد.

درموردتروریستها، جدایی اولیه از

رویزیونیسم هرکزعمیقترنشد. مثلاراف این طورجمعبندی کرد: "اهمیت خدمت مائو به تئوری انقلابی دراین است که اونشان دادانقلاب بایدازهمان ابتداباطرق نظامی بپیش برده شود."- وبه این ترتیب انهاتحلیل داهیانهٔ مائوازجنگ درازمدت خلق وانقلاب دمکراتیك نوین رابه مسلح شدن خشك وخالی تنزل داده ونقش کلیدی خط سیاسی راحذف نمودند. وتازه ، این نکته راتنهاخدمت مائودانستن ، اهمیت درجه دوم قائل شدن برای تحلیل مائو ازاحیاءسرمایه داری دراتحادشوروی و لزوم دامن زدن به مبارزه انقلابی توده- ای برای جلوگیری ازآن است - کاری که اوباانقلاب فرهنگی صورت داد. هر چندآنهاظاهرا"انقلاب فرهنگی رامی ستایند، اماباتحریف خط سیاسی آن ، از درك جوهراین مبارزهٔ بی سابقهٔ توده ها برای بازپس گیری قدرت ودکرگونی تمامی عرصه های جامعه عاجزمانده اند، و نفهمیده اندکه انقلاب فرهنگی محصول کست مائودرزمینهٔ درك سیاسی بود.

بدینسان جای تعجب نیست که انتقادات اولیه ایشان ازاتحادشوروی هرکزبرپایهٔ شناخت همه جانبه ازاحیاء سرمایه داری درآن کشورودرسهای آن برای ادامه انقلاب تحت سوسیالیسم استوارنکشته ودرسطح انزجارازسیاستهای این کشور دراواخرسالهای ۶۰(سازش باامپریالیست های امریکایی وخودداری ازکمك به مبارزات آزادیبخش ملی)باقی ماند. چند سال بعدشوروی پُرخاشجویانه ترامریکا رابه مصاف طلبیده ، واَعمالی ازقبیل تهاجم کوبا به آنکولا راسازماندهی نمودو سپس خودبه افغانستان تجاوزکرد، راف این اعمال رامترقی ارزیابی کرد - هر چه باشد، مکرشوروی هادرمقابل امریکا "قدعلم "نکرده بودند؟برای این نیروها زیادمهم نبودکه شوروی هاقدعلم کرده اند تاتسلط امپریالیستی خودشان رامستقر کنند.

مهم نبودن این مسئله رامیتوان در عملیات هسته های نبردکمونیستی مشاهده کرد. آنهادریکی ازپلمیك های اخیرخود چنین مینویسند: "آنچه هسته های نبردکمونیستی راازباقی حیطه های سیاسی اساسا جدامیکندمبارزهٔ مسلحانه نبوده بلکه در درجه اول رهبری اصیل مارکسیست لنیستی ونگرش حقیقتا"انقلابی آن است. ۱۵سال عملیات مسلحانه ای که بهیچ وجه این خط سیاسی ماست که به مبارزه مسلحانه منجرمیشود..."، برای درك کامل مطلب ، اتحاداین کروه باراف درجبهه چریکی اروپای غربی رابخاطربیاوریدهسته های نبردکمونیستی دربیانیه ها و سایرانتشارات علنیش مرتبا"اتحاد شوروی راامپریالیست نامیده است وکماکان راف رارفیق مارکسیست-لنینیست خودمیخواند، کروهی راکه سالهاست شوروی رایك کشورسوسیالیستی میداند. والبته هسته های نبردکمونیستی قسم می خوردکه مشخص کنندهٔ این جریان اتحاد حول تروریسم نبوده بلکه اتحادحول "رهبری اصیل مارکسیست لنینیست ونگرش حقیقتا انقلابی آن است ." این یعنی سرپیچی واقعی ازمارکسیسم لنینیسم وهدف انقلابی ای که ادعامی کنندبرایش می جنگند - آیابیاداتحادشوروی نمی افتید؟! چگونه می توان ادعاهای اینان درمورد تحلیل طبقاتی انقلابی حتی ازکشورخودشان راجدی کرفت ؟

روحیهٔ اصلی حاکم براین نکرش راسالهاپیش "توپامار اهای" اوروکوئه (یکی از الهام دهندکان اولیه راف ، بریکادسرخ و سایرین)درعبارتی که هنوزبه اشکال کوناکون سرزبانهاست فرمولهٔ کردند: "کلمات مارااز هم جدامی کنند، عملیات مارامتحدمی کنند"به عبارت دیگر"این قدربلبل زبانی نکن ، شلیك کن"." این شعاری است که احتمالا" باعث غرورار- تشهای ارتجاعی است - درواقع آنها سربازنادان می خواهند، حال آنکه پرو- لتاریاخواهان چنین سربازانی نیست .

ب - تروریسم بمثابه تدارك سیاسی

استراتژی نظامی جنگ فرسایشی ترور- یستها درکشورهای امپریالیستی ازپای بست ویران است : این استراتژی برپایهٔ تکامل وحرکت واقعی کشورهای امپریالیستی ویابردینامیسم مبارزه طبقاتی دراین کشورها - که تهاجمی قیام کونه به امپریالیستهارامی طلبد - استوارنبوده و نمی تواندبه جنگ انقلابی توده ای دامن زند. بعلاوه نه ازچکونکی مغلوب کردن نیروهای مسلح بورژوازی درمیدان نبردو درهم کوبیدن دستکاه دولتی آن دورنمای روشنی داردونه ازشیوهٔ اعمال حاکمیت مسلح توده ها، بدست توده ها. ولی درنتیجه من الوجوه به فرسایش قدرت نظامی امپریالیستهانیانجامیده ، حداقل بعضی ازنارسایی های این تئوری بعنوان استراتژی نظامی ، حتی به خاطرخودتروریستها هم خطورنکرده است . بانکاهی به نشریات آنها، میتوان دیدکه تأکیدبرجنک چریکی شهری بعنوان استراتژی نظامی جای خود رابه تأکیدبرجنک چریکی شهری بعنوان بهترین شیوهٔ جذب توده هابه مبارزه انقلابی داده است .

محوراین بحث ، ازنقطه نظرتروریستی نقش عملیات مسلحانه درازمیان بردن هالهٔ شکست ناپذیری کردامپریالیستها، درجهت فعال کردن توده هاست . ازنظر کراپو"عملیات مسلحانه باعث میشودتوده- هابه قدرت خوداعتمادکنند، سازمان یافتنشان راتسهیل می کندوآسیب پذیری رژیم رابه نمایش می کذاردونتیجتا آثار ترس وتروری که رژیم درالقای آن می- کوشدراازبین می برد" وبریکادسرخ می- کوید"مشکل نه انتقال آکاهی کمونیستی به تودهٔ مردم ، بلکه نمایاندن لزوم وامکان موجودیت واقعی سیاستهای انقلابی وقابلیت زیست برنامهٔ آلترناتیوبرای قدرت است که به محض مطرح شدن ، مستقیما"(مستقل ازشرایط عینی انقلاب) بادولت به مقابله برمی خیزد."

چه کشف داهیانه ای !آنچه مردم کم دارندآکاهی نیست ، جرأت است ! در دنیای "انقلاب "تروریستی فقط لازم است که مردم اعتمادبنفس کسب کنندوبرترس خودفائق آیندوکارراتمام کنند - آسان ، خودبخودی وبحدتهوع آوری محافظه کارانه

این نکرش تعویض صاحبان قدرت است نه انقلاب کمونیستی - کسی که امروزوضعیت اروپارابیبندونسبت به اثر مخرب دکرکونی هایی نظیر Paye - conge* و Scala mobile● برافکارتوده هایی تفاوت بماند، برای چیزی میجنکدکه هیچ ربطی به کسستی ریشه ای که لازمه انقلاب پرولتری است ندارد. این اظهارات کراپووبریکادسرخ خصلت خرده بورژوایی خط تروریستی راعیان میکند: شایدآنهاواقعاً میخواهندبورژوازی راسر-

---

*قانونی که برطبق آن بیمه های اجتماعی و۵ هفته تعطیلات باحقوق اجباری است

●قانونی درایتالیاکه برطبق آن بابالا رفتن قیمت اجناس حقوق هم بالامی رود

نگون کنند،ولی درك درست وروشنی از الزامات پرولتاریادررهبری واقعی توده هابرای بدست گرفتن کنترل جامعه و دگرگون کردن تمامی عرصه های آن و پیشروی به عصرکاملا" نوین کمونیستی در تاریخ بشریت ندارند، عصری که درآن، بقول مائو،"تمامی نوع بشرداوطلبانه وآگاهانه خودوجهان راتغییرمی دهد"- وظیفه ای که حتی دست زدن به انجام آن بدون جهش های واقعی درزمینهٔ آگاهی ناممکن می باشد.

ناجیان فروتن

این عبارت بریگادسرخ که-"مشکل ، انتقال آگاهی کمونیستی به تودهٔ مردم نیست "- ظاهرا"ضدنخبه گرایی است، توگویی مارکسیست لنینیستهاخودرامسیحای عصر جدیدمی دانندوگمان می برند که حقیقت خدادادوجاودانه ای رادرمیان توده های نادان تقسیم می کنند،ولی این حرف عملا"توهینی نخبه گرایانه رانسبت به توانایی توده هادربکارگیری علم انقلاب وازنوساختن جهان درخوددارد.

این نگرش ،عقدازدواج تروریستهاست باکونومیستهاورفرمیستهای آشکار،همانطور که لنین باصراحت دربخش معروف"چه باید کرد" ،یعنی "چه وجه مشترکی بین اکونومیسم وتروریسم وجوددارد؟"مطرح کرد: "اکونومیستهاوتروریستهای کنونی یک ریشهٔ مشترك دارندوآن سرفرودآوردن در برابرجریان خودبخودی است ...درنظر اول این ادعای ماممکن است خلاف گویی جلوه کندزیراظاهرا" تفاوت بین کسانی که روی "مبارزهٔ عادی روزمره "اصرارمی-ورزندوآنهائیکه افرادمنفردرابه فداکارانه ترین مبارزه هادعوت می نمایندبسیار است .ولی این خلاف گویی نیست .اکونومیستهاوتروریستهادرمقابل قطب های مختلف جریان خودبخودی سرفرودمی آورند: اکونومیستها - درمقابل جریان خودبخودی "نهضت صددرصدکارگری " و تروریستهادرمقابل جریان خودبخودی خشم وغضب فوق العاده آتشین روشنفکرانی که نمی توانندیاامکان ندارندفعالیت انقلابی رابانهضت کارگری دریك واحد کل بهم بپیوندند.کسیکه ایمانش از این امکان سلب شده یاهرگزبه آن ایمان نداشته است حقیقتا"برایش دشواراست بجزترورراه چارهٔ دیگری برای اطفا احساسات خشم آگین وانرژی انقلابی خویش بیابد."رضایت بریگادسرخ ازسطح فعلی آگاهی عملا"توجیه گرعملیات منفرد خودش است .تروریستهاازمسئلهٔ مقابل پای انقلابیون اروپای غربی ،درکی کاملا وارونه دارند.واقعیت این است که پای نیروهای پیشاهنگ درجواب دادن به انتظارات کنونی توده های پیشرواین کشورهابشدت می لنگد.آیاامروزه درسراسر اروپای غربی نیستندمیلیونهاانسانی که درآتش احتیاج به درك ماهیت نیروهای طبقاتی تشکیل دهندهٔ جامعه میسوزند ومی بایدبه یك ارزیابی دقیق ازنیروهای متفاوت دست اندرکاروقایع مهم درتمامی عرصه های اجتماعی - سیاسی ،فرهنگی علمی ،اقتصادی ،وغیره -مسلح شده ونیروی آگاهی راتشکیل دهندکه بتواندپروسهٔ پیچیده قیام مسلحانه وجنگ داخلی را رهبری کرده ویك حکومت انقلابی واقعی رابنیان گذارد؟ هم اکنون دهها هزارنفر آماده اندکه دراین راه تعلیم ببینند.... البته اگرنیرویی میبودکه برای تعلیم دادن به ایشان آمادگی داشته باشد.آنچه از انقلابیون انتظارمیرودعقبگرد به سوی عملیات منفردتخریب وقتل نیست ،آنها بایدتوانایی خویش راارتقاءدهندتابتوانندازلحاظ سیاسی این بخش آگاه پرولتاریارا،بطورمشخص بشکل حزب پیشاهنگ متشکل کنند.

رودهای جوهر

بخش دیگری ازانبوه اتهاماتی راکه به استراتژی باصطلاح "قیام گرایی" وارداست بررسی کنیم .تروریستهامرتبا""فرقه های کوچکی "را"که چندصدنسخه ازروزنامه هایشان منتشرمی کنند"،"همه گروههای کوچك م .لامی " "که دگماتیسم خود را بهترین عذربی عملی شان می دانند"(بریگادسرخ - موضع دوم) و"رودهای جوهری" "که ازقلم همهٔ احزاب کوچك م .ل برای 'روشن کردن توده ها'جاری می شود" را مسخره می کنندودرمقابل ،فراخوان خودشان نه برای "محکوم کردن صرفاً لفظی "که درجهت "نابودکردن واقعی دشمنان پرولتاریای جهانی "(راف)میباشد - یعنی حملات مسلحانه .

احتمالاً بسیاری ازهواداران تروریست های اروپای غربی نیزدرعمرخودفقط شاهد منازعات دگماتیستی وفعالیت انجیلمآبانه وصبورانهٔ فرقه های رفرمیستی بوده اند،چراکه قسمت اعظم جنبش مارکسیست لنینیستی درهم شکسته وقبل ازآن هم درحال پوسیدن ازدرون بوده است . ولی تروریستهاخود - بمراتب بیشتر از سایرین - ازتبارزات همین بیماری اکونومیستی هستند - تصمیم آنهانه تنها بیگانگی شان بافعالیت اصیل انقلابی، بلکه ضدیتشان بااین فعالیت رابنمایش می گذارند.اینان اگرواقعا"می خواهند عَلَم مخالفت بامدافع قابل "جاری کردن رودخانه های جوهر...برای روشن کردن توده ها"وغیره ،بافردی که باحرارت مدافع انتشارنه صدهاکه هزاران نسخه ازروزنامه ای انقلابی بود،رابردارندچرا قدم به جلونمی گذارندومستقیما"به جدل علیه شخصی که ازنظرآنان حامی مقدس دامن زدن به تدارك سیاسی درجهت قیام ودرنتیجه ،برای آنها،مدافع پیگیر محکوم کردن صرفا"لفظی "است - یعنی و.ا.لنین - برنمی خیزند؟

این لنین بودکه علیه تروریسم کهنه و پوسیدهٔ نارودنیك هامبارزه کرده و"چه بایدکرد"رانوشت تاحزب بلشویك را به سمت وظیفهٔ تدارك سیاسی پیشبرد انقلاب پرولتاریایی جهت دهد.دراین کتاب، لنین چنین بحث می کند"معرفت سیاسی وفعالیت انقلابی توده هاراباهیچ چیزنمی توان تربیت نمودمگربوسیله همین افشاگری ها"،اودراینجابه لزوم ترویج وتبلیغ سیاسی مداوم برسرمسائل مهم روزدرتمامی عرصه های زندگی ،اشاره میکند.لنین حتی می گوید"مختصرآن که نقشه تأسیس یك روزنامه برای سراسر روسیه نه تنهاثمرهٔ کارکابینه نشینان نیست ...بلکه برعکس عملی ترین نقشه ای است برای اینکه بتوان قیام را از همه طرف آغازنمود..."

فکرش رابکنیدایك روزنامه سیاسی - همان چیزی که ازنظرتروریستهای ما "رودخانه های جوهر"و"محکوم کردن صرفاً لفظی "میباشد - بمثابه "عملی ترین نقشه" برای قیام مسلحانه طرح شده است . و البته لنین هم بخاطر رهبری "فرقه " ای که "چندصدسازمانده انقلابی "داشت و"نیم دوجین نشریه انقلابیش فقط ماهی یکبار منتشرمی شد"موردحمله قرارمی گرفت . (موضوع راکاملا"روشن کنیم : شکی نیست که خط سیاسی این تبلیغ وترویج کلید قضیه است - إشکال حزب کمونیست فرانسه وحزب کمونیست ایتالیاوغیره ،این

نیست که آنها رودخانه های جوهرجاری می‌کنند،مسئله این است که جوهرآنهامردم رابارویزیونیسم تربیت کرده ودیدگاه بورژوایی موجودراتقویت می کند.و"نسل کارگرانی "که بگفتهٔ استالین "توسط پراوداتربیت شده بود." در۱۹۱۷به خوبی ثابت کردکه بلشویکهاشیوهٔ تربیتی سراپامتفاوتی رابکارگرفتند.)

دراینجالازم است چندکلامی هم درمورد ادعای تروریستهامبنی براینکه عملیاتشان "ترس رااازبین برده "وبه مردم شجاعت می بخشدوغیره ،بگوئیم .اگرگراپووبریگادسرخ ودیگران واقعا"معتقدندکه عملیاتشان واقعا"چنین اثری دارند، حداقل می توانستنداز تجربهٔ خودشان بهتر درس بگیرند.درمواجهه باموج سرکوب اواخرسالهای ۷۰واوایل سالهای ۸۰درایتالیا،کادرهای رهبری بریگادسرخ وخط اول وغیره وهمینطورچندتن ازاعضای ایشان، پس ازدستگیری به پایه های خویش خیانت کرده شروع به همکاری باپلیس نمودند.واین به دستگیری وزندانی شدن صدهانفرانجامید.بجزاین توابین ،صدهانفر دیگربودندکه به خاطربرخوردارشدن از وضعیت بهتری درزندان ،مبارزه انقلابی رابکلی کنارگذاشته ودرملاء عام توبه کردند،وبسیاری ازایشان اکنون با رویزیونیستهای حزب کمونیست ایتالیا همکاری می کنند.

البته درمواجهه باسرکوب جدی ،همیشه عده ای اردوی انقلاب رارهاکرده وحتی باپلیس همکاری می کنند،ولی وادادگی در این موردپدیده ای توده ای بود.دلیل به وجودآمدن چنین صحنه های دردناکی این نبودکه افرادبه اندازهٔ کافی شاهد"عملیات مسلحانه ای که آسیب پذیر ی رژیم را بنمایش می گذارد"و"آثارترس راازبین می برد"نبوده اندوغیره ،دلیل این بودکه این نوع تربیت ،افرادرابه درکی علمی مسلح نمی کند،درکی که به تنهایی اعتماد استراتژیکی رادراشخاص بوجودمی آوردو لازمهٔ مقاومت دربرابر سرکوب وشکنجه است .دراینجاروی سخن ماباآن زندانیان سیاسی ایتالیایی است که قلبشان هنوزبرای انقلاب می طپد:ازقهرمانی‌های زندانیان انقلابی پروبیاموزیسد ، قهرمانانی که مصممانه درمقابل سرکوب وحشیانه مقاومت کرده اند،پرچم سرخ را برافراشته اندوبه دورانی که درزندان بسرمی برندبمثابه دوره تدارك برای بازگشت به خطوط جبهه می نگرند - این شجاعت محصول خط وایدئولوژی اصیل پرولتری است .

رفرمستهایی باطپانچه های کالیبر ۳۸

اغلب گروههای تروریست مدعیندکه عملیاتشان ازلحاظ سیاسی توده هارابه موضعی انقلابی می کشانند،ولی یکی ازاین گروههابطورمشخص - که اخیرا"ازبریگاد سرخ منشعب شده واغلب بنام "موضع دوم "ازآن یادمیشود - این بحث راخیلی برجسته ترعنوان می کند.آنهااخیرا"به خاطرضدیت با"جنگ درازمدت خلق " بعنوان استراتژی نظامی درایتالیا و تبلیغ یك دورهٔ تدارك برای قیام مسلحانه وجنگ داخلی ،توسط اکثریت بریگادسرخ اخراج شده اند .ازنظرآنها نیروی پیشاهنگ بمنظوربه انجام رسانیدن این تدارك بایدباعملیات مسلحانه ای که به دیدآنها"شیوه ای تعیین کننده برای آموزش سیاسی توده ها"است "به قلب دولت "وبخصوص "پروژه های کلیدی بورژوازی "ضربه زند.قراراست این عملیات تمام نیروهای سیاسی جامعه را تحریك به پاسخگویی کندوبدین ترتیب ماهیت طبقاتی واقعی آنهارابرای پرولتاریاافشاسازد.

این تحول خطی، بیانگرورشکستگی برنامهٔ تروریستی دربرابر واقعیت ستبر است - همان چیزی که لنین گرایش نارودنیسم (تروریسم روسی)به مارکسیسم میخواند...ولی کماکان غرقه درتفکرتروریستی (شباهت تئوری "واردآوردن ضربه به قلب دولت "مطروحه ازطرف "موضع دوم "با "ترویج اولویت عمل "و"ضربه به مرکز"نارودنیاولیا،صرفا" یك شباهت ظاهری نیست).."موضع دوم "که بایك شکست جدی ووادادگی بخش بزرگی ازکادرهایش روبروشده ومی بیندکه برنامهٔ تروریستی درهیچ کجای اروپاکاری ازپیش نبرده ، قدم مهمی برداشته واستراتژی جنگ چریکی شهری بمثابه "جنگ درازمدت خلق" را ردکرده وچیزی دیگربجای آن مینشاند: ...جنگ چریکی شهری صرفا"بمثابهٔ" ترور می تهییجی ".

آنهاربودن واعدام آلدومورو،رهبر حزب دمکرات مسیحی ایتالیاراکه بسال ۱۹۷۸ توسط ایشان انجام شد،نمونهٔ برجسته این بازخط میدانند.مورووحزبش درصددموافقت باطرح "سازش تاریخی "بودندکه ازمدتهاپیش حزب کمونیست ایتالیاانتظارش رامیکشید ،بااینکارح.ك.ا.نیزبه درون حکومت آمده وهمهٔ احزاب سیاسی بورژوازی علیه پرولتاریامتحدمیشدند، ونتیجهٔ آن ازنظربریگادیست هاشکستی تاریخی برای پرولتاریابود.به ادعای آنها قتل مورووپروژهٔ "وحدت ملی "هیئت حاکمه راعقیم گذاشت ،نیروهای رویزیونیست وسوسیال دمکرات راکه خواهان آزادی موروبودندافشاکردوبطورکلی امر پرولتاریارابه پیش برد.

وقتی بریگادسرخ ،بمنظورتأثیرگذاری برترکیب پارلمان ایتالیا،موروراعدام کردباتفنگش به پرولتاریاگفت :محتوای سیاسی واقعی "ضربه زدن به قلب دولت" این است که ائتلاف سیاسی حکومتی حاضر بهتر ازدیگری است .آیااین یك نگرش رفرمیستی مسلحانه نیست ؟آیاروشن نیست که چرااپوزیسیون های بورژوایی وقتی فعالیت رفرمیستی شان غیرقانونی میشود به این شیوه روی می آورند - چرا اپوزیسیون بورژوایی نپال ،یاهواداران آکینودرفیلیپین ویادنباله روان بنی صدر درایران دردورانهایی تروریسم را بعنوان استراتژی برمی گزینند؟

ومعمولا" قتل کله کنده های بورژوا از طریق این شکل جداازتوده تنهابه یك جو لیبرالی دامن زده وازلحاظ عینی این توهم را بوجودمی آوردکه نابودی این افراد ممکن است اوضاع راتغییردهد - بالنتیجه وقتی جامعهٔ سرمایه داری بطورمنظم به حرکتش ادامه می دهد،مردم مأیوس شده ودربهترین حالت منتظرعملیات بعدی می مانند.بریگادسرخ فکرمی کندکه مطبوعات ایتالیادرآن دوران مجبوراً اطلاعیه هایش راکه حاوی ادعانامه هایی علیه موروبود چاپ کردندوسرمایه داری ایتالیا هم به ضدحمله دست زد،ولی تنهاچیزی که مسئلهٔ فوق ثابت می کنداین است که مطبوعات بورژوایی ایتالیاخیلی بهترازبریگادیستهامی فهمند،آنچه این گروه انجام دادکاملا" هرآنچه گفته بودراتحت الشعاع قرار می داد.

حال برداشت این دیدگاه ازعملکرد دولت رادرنظربگیریم :آنچه آنهابعنوان "قلب دولت "موردحمله قرارمی دهند،مشتی ازرؤسای این دولت است - وبراتیك جر-

یان تروریستی صحت این گفتار را اثبات می کند،"عمل مستقیم "ژنرال فرانسویش رامی کشدوراف "رئیس الوؤسا"یش را و غیره ،حال اگرتروریستها به نحوی می توانستندهمهٔ رؤسا را ازسرراه بردارندچه می شد ـ آیادولت بدون "قلبش "می مرد؟ یانه ،ازآنجاکه ریشه هادست نخورده مانده‌اند،نسل جدیدی ازرؤسای بورژوا تولیدمی کرد؟تروریستها"قلب دولت " را تاسطح مشتی ازشخصیت های رهبری کنندهٔ دولت پائین آورده اندوبااینکاربغایت به خط سیاسی رویزیونیستهابرسرمسئلهٔ دولت نزدیك شده‌اند،رویزیونیستهایی که "ائتلافات ضدانحصار"وغیره شان تنهادر خدمت جاه طلبی های رویزیونیستی برای جایگزینی رهبران روشن بین خود بجای "رهبران بدبورژوا"می باشد ـ وبه روابط استثمارگرانه ودولت تقویت کننده این روابط کاری ندارند· این دودیدگاه، هردو،بریك واقعیت پردهٔ ساترمیکشند وآن اینکه "قلب دولت "دستگاه سرکوبگر است مرکب ازصدهاهزارمردمسلح ودر پشت آن بوروکراسی قراردارد که بر سیستم استثمارطبقاتی استواربوده و آنرا تقویت میکندوبرای "ضربه زدن به قلب دولت "بایدتوده هارادریك قیام مسلحانه وجنگ داخلی بسیج کردواین دستگاه را درهم کوبیدوسیستم سرمایه داری راریشه‌کن کرد ـ کاری که بریگادسرخ درسال ۱۹۷۸آمادگی انجامش رانداشت وباخطی که دیدش رابه یك مشت شخصیت محدود می کند،هرگزنخواهدتوانست توده ها را برای انجامش آماده کند ·

به جریان انداختن یاتهییج توده ها

بپردازیم به ارزش این عملیات در "برانگیختن "جوانقلابی درمیان توده ها ـ زمانی یکی ازرهبران راف آنرا"انفجار بمب درضمیرمردم "نامید ـ لنین درچه بایدکرد؟به تئوری "تروروتهییجی "چنین پاسخ می دهد :

"بایدسؤال شودکه مگردرزندگی روسیه از اینگونه افتضاحات وبی ترتیبی ها آنقدرکم است که بایدوسائل مخصوصی برای "تهییج "اختراع شود؟ازطرف دیگر اگرکسی اصولاً تهییج نمی شودوحتی استبدادروس هم نمی تواننداوراتهییج کند دراینصورت مگرواضح نیست که این شخص بجنگ تن به تن میان حکومت ومشتی تروریست نیزباخونسردی کامل خواهدنگریست ؟تمام مطلب درهمین است که توده‌های کارگرازپلیدیهای زندگی روس بسیارتهییج می شوندولی مانمی توانیم همه آن قطرات ونهرهای هیجان مردم را،که به میزانی بی اندازه زیادتراز تصورات وخیالات همهٔ ماازدزندگی روس جاری است، باصطلاح جمع ومتمرکزسازیم و حال آنکه لازم است همه آنهارایکجاجمع نمودوازآنها یك سیل عظیم بوجودآورد". آیااکنون با وجودگرسنگی ،سرکوب ،جنایت ،تجاوز، جنگهایی که هزاران میلیون رادرسراسر جهان اسیرخودکرده یاخطریك جنگ هسته ای جهانی ،افتضاحات وبی ترتیبی‌هاکمترازآن دوران است ؟

آنچه ماینهوف "انفجاربمب درضمیر مردم "می نامدتنهامی تواند"قطرهٔ "کوچکی به هیجان عمومی اضافه کند·وتروریستها که درعوض یافتن ظرفی برای "جمع ومتمرکزکردن همهٔ آن قطرات ونهرها"در "یك سیل عظیم "،خودرابه اضافه کردن قطرهٔ کوچکی راضی می کنند،هیچ راه عملی برای پیوندباتوده های پیشرویی که هم اکنون درحال عمل برصحنهٔ سیاسی اروپای غربی اندوهدایت آنهانمی یابند· درواقع آنهااصلا"توده ها رانمی بینند: آنها بحدی ازخیره شدن به قطره های کوچك خویش سرخوشندکه ازدیدن رودخانه ها وجویبارهایی که شدیداً به مسیری تازه نیازمندند،عاجزمانده اند ـ آنها به اروپای غربی نگاه می کنندونتیجه میگیرند که زیادخبری نیست ·مثلا"درپائیز ـ۸۳ اعتراض علیه استقرارموشکهای کرویزو پرشینگ ۲سراسرآلمان غربی رابه لرزه درآورده بود،ولی تروریستهااصلا"به این جنبش توده ای نزدیك نشدند ·

هسته های انقلابی* آلمان غربی ،یك تشکیلات تروریستی که وجوه مشترك زیادی با"چریکهای شهری "دارد،باوجود اینکه اصلا" مدعی مارکسیست لنینیست بودن نیست برای عدم حضورخودتوضیحی ارائه داد: استنتاج آنهااین بودکه این جنبش احتمالا" توسط خودبورژوازی براه افتاده وبهرجهت زیرسلطهٔ سیاست های بورژوایی وکاملا" تحت کنترل جنبش صلح رسمی بود:"آن بخشهای جنبش صلح که بطورمشخص رابطه بین تسلیحات و امپریالیسم راتشخیص داده ودرعمل به افشای آن کوشیدند،همیشه دراقلیت باقی ماندند "آرزوی رادیکال شدن این اعتراض ·······تحقق نیافت "و"بدون شك باید دوباره براین نکته قدیمی تأکیدگذاشت که ···جنبش ،اجازه انتقاددرونی رانمی دهد"·وسپس هسته های انقلابی نتیجه می‌گیردکه "تاوقتی یك جنبش توده ای رادیکال موجودنیست " "روشهای قطعی علیه بالابردن تسلیحات همانا ایجاد آشوب داخلی وانهدام بنیادقدرت درنقاطی است که برای نیروهای کوچك امکان موثرترین مقاومت موجودباشد "،ـ یعنی تروریسم که ازطریق آن "مافرصتهای خودراخود تعیین می کنیم "·

شکی نیست که سیاست حاکم براین جنبش ،بورژوایی باقی ماندوبخش رادیکال دراقلیت بود ـ ولی دریك شرایط غیرانقلابی درآلمان غربی امپریالیستی از جنبشی توده ای که میلیونهانفردرآن در گیرندچه انتظاردیگری میتوان داشت؟ بیشتراوقات بورژوازی برای اهداف خودش توده هاراازدزندگی روزمره جداکرده به عرصه سیاست می فرستد ـ ولی اینکه توده هادراین عرصه چه خواهندکردهیچ‌گاه مشخص نیست ،ولی ازطرف دیگراگر نیروهای انقلابی سپرانداخته ومیدان را ترك کنندو("طبق معمول ")مثل هسته های انقلابی خودرابه تیله بازی بایکدیگرسرگرم کنند،آیااین اقلیتی که میکوشیدسطح نبردراارتقاءداده وامپریالیستهارا آماج حمله قراردهد،این اقلیتی که هسته های انقلابی چنین اهانت آمیزتوصیفش میکند ومسلماً ازهزاران هزارنفرتشکیل شده ، هیچگاه خواهدتوانست به ایفای نقش خود پرداخته وتوسط خط انقلابی به بالفعل تبدیل شودودرموقعیت انقلابی آینده میلیونهانفررارهبری کند؟جنبش توده ای نقش پیشاهنگ راتعیین نمی کند،بلکه تنهازمینه ای عرضه میکندکه عده ای قلیل می توانندبااستفاده ازآن ،نیروی قدرت‌مندی رابالفعل کنند ـ البته وقتیکه ابزار سیاسی چنین کاری راداشته باشند(مراجعه کنیدبه ج ·ب ·ف ·شمارهٔ ۲،مقاله درغرب خبری هست)·وقتی این کار را نمی کنند،درواقع وقتی خطشان درضدیت باچنین کاری است ،چاره ای ندارندجز اینکه یادنباله روجریان غالب باشند یا درحاشیه بمانند ـ موضعی که هسته های انقلابی بارضایت کامل برگزیده است ·

---

* Revolutionary Cells

درضدیت باحزب پیشاهنگ

تروریستهابه توده هاتکیه نمی کنند، تدارك سیاسی توده هارااستهزامی کنند، به ضرورت وجودیك تحلیل همه جانبه از شرایط عینی کم بهامیدهندچراکه عملیات خودراکلیدهمهٔ تحولات سیاسی میدانند، به سطح کنونی آگاهی توده هاراضیندوفقط میخواهندآنانرابرای انقلاب تهییج کنند ـ بااین برنامه ،دیگرچه احتیاجی به حزب دارند؟البته ازآنجاکه خودرا مارکسیست لنینیست میدانند،ادعامیکنندکه خواهان ساختن حزب پیشقراول نیزهستند ـ"حزب رزمندگان کمونیست "ـ اماباشکافتن مسئله می بینیم که وقتی برنامه،"نشان دادن آسیب پذیری رژیم "باشدوازطریق عملیات منفردقتل وتخریب پیاده شود، دیگراحتیاج فوری چه معنائی دارد.....و بدین ترتیب طبیعتا"مسئلهٔ حزب به آینده نامعلوم موکول میشود.

حال اگرآنان ایجادیك حزب راهم اعلام کنند(که حداقل یکی ازاین گروهها یعنی گراپواسپانیاخودرااواحدنظامی حزب می داند).این حزب چگونه خواهدبود؟ "موضع دوم "،منشعب ازبریگادسرخ ، به جایی رسیدکه اعلام کردیکی ازبزرگترین اشتباهات بریگادسرخ این بودکه به این امرتحقق نبخشید"بریگادسرخ با عملیات مورونقش حزب انقلابی رابعهده گرفت ومابعدازعملیات مورومی بایدآگاهانه"خودرابه این سطح ارتقاء میدادیم". وبدینگونه غسل تعمیدحزب پیشاهنگ واقعی با آتش ،درقاموس تروریستها ربودن سیاستمداران بورژوامعنامیدهد!

ج ـ تروریسم : شوینیسم و طرفداری ازامپریالیسم

تروریستهاکه تدارك سیاسی توده ها واتکاءبه آنهابرای انقلاب پرولتری،وتمام الزامات آنراوظیفه خودنمی دانند ـبویژه بــه نقش حزب پیشاهنگ وتئوری کم بهامی دهند ـ وبه جریان خودبخودی کرنش می کنند،کارشان به کرنش خودبخودی به ایدئولوژی حاکم بورژوایی دریك سلسله مسائل عمده سیاسی می کشد.دراینجا به برخی ازاین مسائل می پردازیم .

اوروسنتریسم درمقابل انترناسیونالیسم پرولتری

چریکهای اروپای غربی ،ناتورابعنوان آماج اصلی حملات خودبرگزیده و آنسرا "پیشرفته ترین سیستم سلطه گری "امپریالیسم می دانند.آنهامعتقدندکه ناتونقشی تعیین کننده واستراتژیك در"هژمونیزاسیون "(وگاهی آمریکانیزاسیون)اروپای غربی بازی می کند.بگفته آنهاسطح بالای انتگراسیون استراتژیکی که بواسطه ناتو بدست آمده ،بمنظورتشدیدسرکوب توده های اروپایی (بعضی ازگروههااین راهدف اصلی ناتومی دانند)وپیش گذاشتن پاسخی امپریالیستی به بحران تعمیق یابنده می باشد:"جنگ تعمیم یافته "(بریگادسرخ ازجنگ جهانی بین امپریالیستی صحبت می کند).

هستهٔ این خط ،نظریه ای است مبتنی بربین المللی شدن یاچندملیتی شدن دولتهای اروپایی ،واین نظریه ایست که به اشکال مختلف ازطرف تمام این گروهها مطرح میشود.عمل مستقیم درجزوهٔ " نبرد بین المللی ،یك وظیفه انقلابی "برخی از پایه های تئوریك تشکیل "جبهه چریکی اروپای غربی " رابازکرده می گوید : اروپای غربی ،چه درسطح تولیدوچه در سطح بازار،قلمروواحدی است که در آن سرمایه چندملیتی منطق سودخویش راطرحریزی کرده ،تحقق بخشیده وتحمیل میکند. درواقع تمام ساختارهای تولیدوبازاراروپای غربی چندملیتی شده اند...وحکومت دولتهای مختلف تنهاصحنه ای برای مبارزه داخلی سرمایه چندملیتی بوده وهر کدام عرصه ای راتشکیل می دهندکه بروی آن ،منافع سرمایه چندملیتی باهم رقابت وهمزیستی می کنند".وبدین ترتیب "عمل مستقیم "ادعانامه خودراعلیه بورژوازی اروپاتنظیم می کند:"درپیمان آتلانتیک نقش جدیدی به اروپامحول شده است اروپا،هم قربانی (بمثابه حیطه ای که در بازی سرمایه درمعرض تعرضات هسته ای قراردارد)است وهم دژخیم (ابزارسرمایه درسراسرجهان)..."

این نگرش "عمل مستقیم "شباهت عجیب به تئوری سه جهان رویزیونیستهای چینی دارد،نظریه ایکه کشورهای اروپایی رادر زمره جهان دوم ومابین جهان اول یعنی ابرقدرتهاوملل جهان سوم قرارمی دهد،و نتیجه می گیردکه این کشورهانیزقربانی تجاوزابرقدرتهاهستند.بدین ترتیب عمل مستقیم ،درست مانندتئوری سه جهان ،بر ماهیت امپریالیستی ودهشتناك کشورهای اروپای غربی که سالیان سالاستازغارت خلق هـای جهان تغذیه می کند،پرده می افکند.

"عمل مستقیم"بربین المللی شدن مدارهای انباشت سرمایه داری درون اروپای غربی تأکیدکرده وچشم خودرابربین‌المللی شدن مدارانباشت درسطح جهانی وبخصوص بین کشورهای مختلف اروپای غربی وملل تحت ستم ،که رابطه ای بنیاداً استثمارگرانه است ،می بندد.این روابط استثمارگرانه کماکان ریشه ای بسیارقوی درکشورهای مختلف امپریالیستی بمثابه موجودیت های ملی جداگانه داردکه دولتهای ملی شان ازمنافع سرمایه هایی که درکشورهای خودشان پایه دارددفاع می کنند.جریان تروریستی تمام این واقعیات راحذف کرده برآن پرده مــی اندازد .بریگادسرخ تحلیل مفصلی ازاقتصادسیاسی ایتالیامنتشرکرده اندکه درآن ،ایتالیابعنوان یك موجودیت منفرد یادربهترین حالت موجوددرچهارچوب اروپا بررسی شده است .(مثلا"درمشهورترین اثرآنهابنام "زنبورعسل وکمونیست "که می کوشدتحلیلی ازاقتصادسیاسی امپریالیسم بدست دهد،هیچ تلاشی جهت بکارگیری امپریالیسم لنین نشده است).جریان تروریستی باکم بهادادن به سودمادی ومشخصی که قدرتهای اروپایی بادفاع از سهم خودازغارت ملل تحت سلطه وتوسعه آن بدست می آورند،کارش بجایی می‌رسدکه ناتورااساساً یك ابزارسرکوب داخلی دراروپادانسته وگمان می بردکه امپریالیستهای آمریکایی ،اروپارابه زور و برخلاف منافع واقعیش مجبوربداخل شدن درآن می کنند.بدین ترتیب آنها شعار"آلمان غربی (ایتالیاوغیره)باید از ناتوخارج شود"رابپیش گذاشته واین نگرش راتبلیغ می کنندکه بورژوازی حاکم (یا"سرمایه چندملیتی")به منافع ملی آلمان غربی وغیره واقعا""خیانت "می‌کند،منافعی که بابیرون بودن ازناتو بهترحفظ می شوند.دراین میان ،راف حتی خواستارجنگ "آزادیبخش ملی "درآلمان غربی است !ـ(نظریه ای که بااصطلاح در پیش گرفتن استراتژی نظامی جنگ آزادیبخش ملی درکشورهای تحت سلطه تقویت شده است).

این کدام "منافع ملی "ملت آلمان غربی است که راف خودرامدافعش مـــی،ـ

دانند؟حکام آلمان غربی نه تنهابه این«منافع خیانت نمی کنند،بلکه باموضع خوددر ناتوبخوبی ازآن دفاع می کنند. آیامنافع ملت آلمان به دفاع ازسالیان سال غارت ملل تحت سلطه ــ همان چیزی که ناتو درمقابل تهدیدرقیب امپریالیستی اش یعنی بلوک شوروی وظیفه دفاع از آن و توسعه اش رابعهده دارد ــ وابسته نیست؟

وآیاتنهانتیجه این فرمولبندی دریک کشورامپریالیستی مانندآلمان غربی این نخواهدبودکه پرولتاریابرای دفاع ازاین منافع درمقابل هژمونی آمریکاوناتوباید حداقل باآن بخشهای بورژوازی که در مقابل امریکامقاومت کرده ومدافع "منافع ملی واقعی "هستند،متحدشود؟

کاربه اینجامی کشدکه راف درعین افتخاربه سابقه خوددرحمایت ازمبارزات آزادیبخش ملی علیه امپریالیسم می کوشد به دفاع از"منافع ملی "آلمان غربی بر خیزد ــ منافعی که دقیقاً"درسرکوب جنبش‌های آزادیبخش ملی نهفته است .(تروریستهای دیگرهم دراین مورددست کمی ندارند."عمل مستقیم "فرانسه ،کشوری که به طوررسمی عضوناتونیست ،دراعلامیه ای که درموردقتل ژنرال رنه اودران داد،"تغییر جهت گیری نیروی مسلح فرانسه راکه از موضع دفاع ازقلمروبه موضع "دفاع در پیشروی "تغییرکرده وجهتش کشورهای سوسیالیستی می باشد"محکوم کرده،وبه این ترتیب "عمل مستقیم "که بخاطرحمایت ازآزادی ملی بخودمی بالد،قبول می‌کندکه صفت مشخصهٔ بورژوایی نیروهای مسلح فرانسه این است که "مدافعان قلمروخویش "هستند!)

وقتی منافع مادی بالفعلی که قدرتهای اروپایی رابحرکت درآورده وازجمله آنهارابدرون ناتومی کشاند،ازنظر دور شوند،دیگرحتی آن تروریستهایی که از جنگ جهانی مابین امپریالیستی صحبت میکنند،ازدرک اهمیت عاجل آن ولزوم مبارزهٔ پیگیرسیاسی علیه احساسات شدید ملی که ناشی ازاین دینامیسم دراین گونه کشورهاست ،عاجزمی شوند.آنها اصلاً نمی فهمندکه دردورهٔ پیش رو،وقتی تضادهای امپریالیستی خودراباز وراسلحه بیان کنندمسئله ،نابودی موجودیت امپریالیستی آلمان (ایتالیاوغیره)است ونه حفظ آن ،پرولتاریاناجی لایقترسرزمین پدری نیست بلکه اصلاً کشوری ندارد، استدلال جریان تروریستی درحمله به ناتو،کاملاً به استدلال امپریالیستهای شوروی نزدیک می شود.شوروی هانیزمرتباً" به دولتهای اروپای غربی اشاره می کنند که ممکن است منافع ملی واقعیشان خارج ازناتووبطورکلی بلوک غرب نهفته باشد وبناشی گری به آخرین تجهیزات جنگ هسته ای خویش اشاره می کنند،بویژه که اکنون بیش ازچهارصد اس ــ اس-۲۰ شان در فاصلهٔ چندقیقه ای بااروپای‌غربی مستقر شده است (تهدیدی که بدون شك بیشترازکالیبرهای ۳۸تروریستها ، برخی ازبورژواهای اروپای غربی رابه فکروامی دارد).درنهایت تروریستهانه تنهاازلحاظ عینی درمقابل سرزمین پدری خودسرتسلیم فرودمی آورند،بلکه کارشان مستقیماً"به توجیه ودفاع ازامپریالیسم شوروی می انجامد.راف وگراپوبلوک شوروی راسوسیالیست دانسته برایش هورا میکشندوعمل مستقیم بطورفزاینده از"کمپ سوسیالیستی "حرف می زند.

بریگادسرخ کماکان اتحادشوروی را بعنوان امپریالیست محکوم می کند- ولی امریکارابعنوان "دشمن عمده "آماج حملات خویش قرارمی دهد،انشعاب "موضع دوم " نیزبه امریکابعنوان "قوی‌ترین ،هارترین" امپریالیست حمله می کند.جریان اخیر ازاین بحث می کندکه امپریالیست دانستن اتحادشوروی "نبایدمانع درنظر گرفتن شرایط کنکرت جهانی وارزیابی ازدرجهٔ تجاوزگری امپریالیستهاوویژگی‌های سیاستشان گردد"وماراازتوجه به این که انقلاب به منظورپیشروی دریك جهان بلوك بندی شده می توانندوبایدازتضادهای حاصله ازعملکردشیوهٔ تولیدسرمایه‌داری سودجوید،بازدارد..."ونتیجه می‌گیرد:"کسی که تمام امپریالیستهارابه یکسان محکوم سازدوبااینکاریکی ازوظایف اولیه یك کمونیست واقعی ــ یعنی استفاده ازتضادهای ناشی ازدینامیسم عمومی امپریالیسم به منظورشتاب بخشیدن وپیشبردورهبری انقلاب جهانی ــ رانادیده بگیرد،عملاً اپورتونیست است ".

وبدین گونه است که آماج حمله قرار دادن تمام امپریالیستهادرعوض اینکه تکلیف بدون قیدوشرط انقلابیون انترناسیونالیست باشد،نشانی ازاپورتونیسم میگردد!این بریگادیستهایك "وظیفه اولیه "جدیدهم برای "کمونیستهای واقعی" کشف کرده اند ــ استفاده ازتمام تضادهای امپریالیسم ــ که برای آنهابمعنی حمله به یکی ازامپریالیستهابعنوان "هارترین "و"قدرتمندترین "وغیره است و تنهاتأثیرش بضعف کردن مردم پشت یك اردوگاه امپریالیستهابرای نبردعلیه دیگری می باشد.این اصلاً "وظیفه اولیه نوین‌برای کمونیستهای واقعی "نبوده بلکه همان خیانت کهنه وآشنایی است که از دوران انترناسیونال دوم شروع شده .

وازآنجاکه هرکس ازانجام این "وظیفه اولیه کمونیستهای واقعی "سرباززند،"در عمل یك اپورتونیست است "،بایدمشتاقانه منتظراین بودکه "مارکسیست لنینیستها"ی بریگادسرخ این مبحث رابه لنین منتسب کنند ــ چراکه اومطلقاً" از این بازی دوری جست .لنین پیگیرانه حزب بلشویك وپرولتاریای آگاه روسیه رابانگرشی تعلیم می دادکه به گفته خودش جنبش پرولتری "تنهادرصورتیکه به خود وفادار می ماند که به هیچ یك ازدو جناح بورژوازی امپریالیست نپیوندد،تنهادرصورتیکه بگویدهردوطرف به یك اندازه بدهستند،و درصورتیکه آرزوی شکست بورژوازی‌امپریالیستی درتمام کشورهاراداشته باشد"(زیر پرچم دروغین).اوادامه داده گفت که مهم نیست کدام یك ازامپریالیستها تیر اول راشلیك کند،بانیروهای دشمن درکشور چه کسی مستقراست ،زیرانکته اینجاست که جنگ بین امپریالیستی مانندجنگ بین دوبرده داراست که یکی ۱۰۰ودیگری ۲۰۰برده دارد،و"برای توزیع عادلانه تر برده ها"انجام می شود.تنهامسئله ای که بریگادسرخ بطورعملی می توانندمطرح کنند،این است که هواداران خودرابرای جنگیدن ومردن بخاطرکدام برده دارسازماندهی کنیم .

احتمالاً"برای جریان تروریستی ،که درمقابل جریان خودبخودی کرنش کرده وبواسطه ضعف درتکیه واقعی به توده ها منفردشده ،چرخش بسوی یك قدرت قوی‌تربه منظوراخذ"کمك "درمبارزه امری اجتناب ناپذیراست ،وآنهاکه سوسیالیسم راازمحتوای واقعیش یعنی دگرگونی آگاهانه تمام جامعه بدست توده ،خالی کرده اندهیچ اشکالی نمی بینندکه برای بدست آوردن اینگونه "کمك "هاسراغ اتحادشوروی هم بروند .



مائوتسه دون درمرکزفرماندهی حزب کمونیست چین درینان تأکیدبسیاری برنقش آموزش سیاسی کادرهاوسربازان نمود.

واینگونه است که تمام طیف چریکهای اروپای غربی ،این پیشقراول "مبارزان کمونیست "[که اگرهم بخواهدانتقاد از خودی بکند،احتمالا"فخرفروشانه خواهد گفت بیش ازحدتندروی کرده وازمردم جلوافتاده است] سرانجام به دفاع یا توجیه خیانت تنفرآمیزی که به اولین انقلاب جهان شد،آنچه اکنون دیکتاتوری بورژوازی رویزیونیست مدرن است، می پردازد.واین برای کسانیکه سال ها پیش مدعی ضدیت باباتلاق رویزیونیسمی که سراسراروپارا آلوده کرده بود،بودند و دعوی دفاع ازمائوتسه دون وپرچم سرخ افراشته برفرازچین انقلابی راداشتند واقعاً تأسف باراست - کسانیکه امروزه اغلب به تکاوران گورباچف یاتوجیه گرانِ یکی ازبخشهای طبقه حاکمه امپریالیست خودشان ،تغییرماهیت داده اند.

درس تجربهٔ تروریستهااین نیست که نمیتوان درکشورهای امپریالیستی به مبارزه مسلحانه دست زد،بلکه این است که هیچ جانشینی برای انقلاب پرولتری وجودندارد.هدف کمونیسم - یعنی "همه نوع بشرداوطلبانه وآگاهانه خودوجهان را تغییرمی دهند"- یك انقلاب آگاهانه سیاسی راالزام آورمی سازد،انقلابی که در آن توده هابصورت میلیونی ،نه تنها تفنگ بدست می گیرندبلکه بالاخره قدرت نظامی دول امپریالیستی رادرهم بکوبند،به شناختی مسلح می شوندکه آنها راهدایت می کندتاانقلابشان به جایگزینی یك امپریالیست استثمارگر به جای دیگری منجرنشود.بحران سیستم امپریالیستی حتی امروزه درحال آماده کردن شرایطی است که یکی ازآن فرصتهای نادر برای چنین کاری راامکان پذیر می‌سازد - روزهایی که آینده جهان راتعیین خواهدکرد.اینکه انقلابیون درموقعیتی باشندکبتوانندازلحظات استفاده کرده و عملا"به جنگ انقلابی دامن بزنند،امپریالیستهارادرمیدان نبردشکست داده ودیکتاتوری پرولتاریارادربخشهایی ازاروپابه مثابه بخشی ازانقلاب جهانی مستقرکنند، تاحدزیادی به این بستگی داردکه کوله‌بارکهنه ای که برای مدت زمانی طولانی به دوش جویندگان انقلاب درکشورهای امپریالیستی سنگینی می کرده رابدور افکنند،درامرتدارك جهش های عظیمی کرده ومهمترازهمه احزاب پیشاهنگ مارکسیست لنینیست رابنیان گذارند. فقط دراین صورت است که میتوان از این لحظات استثنایی که پیشاروی مامی‌درخشنداستفاده کردوبرای همیشه از از دستشان نداد. O

کتابنامه

تمام ترجمه هابه انگلیسی (فارسی) از جهانی برای فتح است .بعضی ازآثاری که درنوشتن این مقاله ازآنهاکمك گرفته شده یابه آنهااستنادشده است بقرار زیرند:

- جناح ارتش سرخ ،دربارهٔ مبارزه مسلحانه دراروپای غربی ،۱۹۷۱

- راف ،"مصاحبه درزوسامن کافن "،۱۹۸۵

- سلولهای انقلابی (منتسب به)مدارك در بارهٔ جنبش ضدجنگ

- سلولهای انقلابی "سلولهای انقلابی نتیجه میگیرد..."(انترناسیونال ،۱۹۸۴)

- حزب کمونیست اسپانیا(بازسازی شده) وگراپو،کمون کارل مارکس ،"ادغام اسپانیادرناتو"۱۹۸۴

- هسته های نبردکمونیستی "نامهٔ سرگشاده به اعضاوهواداران حزب کاربلژیك"۱۹۸۵

- هسته های نبردکمونیستی "بیانیه . اول ماه مه :درباره مبارزه‌مسلحانه "مه ۱۹۸۵

- بریگادسرخ ،زنبوروکمونیست ،نامه های بین المللی ،۱۹۸۳

- بریگادسرخ ،"مبارزه طبقه کارگر و اوضاع عمومی سیاسی درایتالیا"مارس ۱۹۸۴

- بریگادسرخ و"موضع دوم "،پلمیك های پائیز۱۹۸۴،منتشره در۱۹۸۵

- عمل مستقیم ،"مبارزه بین المللی ،یك وظیفه انقلابی "۱۹۸۴

- عمل مستقیم ،بیانیه درباره کشتن ژنرال رنه اودرن ،۱۹۸۵

- حزب کمونیست اسپانیا(بازسازی شده) وگراپو،کمون کارل مارکس "جهت پرولتری رادرجنگ بافاشیسم وامپریالیسم تضمین کنیم " ۱۹۸۴،

بقیه ازصفحهٔ ۳۸

سیاهان وسفیدپوستان رادرزیرسقف یک آفریقای جنوبی می دهد)،وبرنامه "منشور آزادی "کاملاغیرانقلابیش – که آینده درخشانی رابرای سرمایه گذاران غربی تحت حکومتی که ك.م.آ.هم درآن سهم داشته باشدترسیم می کند – وبالاخره ضدیتش بارهائی ملی راستین ،می باشد. بسیاری ازاین مواضع همراه باتصمیمات اخیرکنگرهٔ ك.م.آ. که درآن چند نژادی رسماًپذیرفته شده ،توسط مطبوعات بورژوائی که درجستجوی مفری برای غرب هستند،درج گردید.تمامی این مسائل بدان معنانیست که ك.م.آ.حامیان روسی خودراترك گفته است ؛این حامیان کماکان به ارسال اسلحه وحمایت تبلیغاتی درسطح بین المللی بنفع ك.م.آ. ادامه می دهند.

شوروی هادرحالیکه عمدتاًموضع مصاف طلبانهٔ جدیدك.م.آ.،یعنی"مبارزه مسلحانه رابرای خاتمه دادن به آپارتاید حدت بخشید"رابه نمایش می گذارند، مفهوم رویزیونیستی خودشان از"رهائی" رانیزآشکارمی کنند.طبق نظرآنهامبارزه مسلحانه هیچ نیست مگرتاکتیك فشاری برای بدست آوردن برخی امتیازات دمکراتیك .بنابرسرمقاله ای درنشریه "مسکونیوز"، ۲۰میلیون آفریقائی "طالب حق رأی همگانی ،الغاءممنوعیت فعالیت های سازمان های دمکراتیك ،محدودکردن امرجابجائی مردم بومی کشورو آزادی زندانیان سیاسی می باشند.نه اصلاحات ، بلکه ازبین بردن آپارتاید!"

این اصطلاحات خاص مطبوعات شوروی پوشش نازکی است برچهرهٔ "مبارزان " مسلح "آزادی " که باسرمایه‌داران عمدهٔ آفریقای جنوبی ملاقات میکنند،برای "برقراری مذاکرات "تلاش می کنند،امااین بوتا است که ازاین عمل طفره می رود.البته غرب نیزخواهان آن است که رقیب راازبدست آوردن جای پای بیشتردرگرماگرم این بحران (که در حین آن شوروی آشکاراسکوت اختیار کرده است)دورنگاه دارد.امامقصوداصلی آنهاازمذاکره باامثال ك.م.آ. (که همراه با"توتو"و"اوپن هایمر"دارای نفوذ در"جبهه متحددمکراتیك "هستند)عبارتست ازدفع کامل تتمهٔ اعتباراین جریانات و بازکردن راه برای چهره های متعادلتری مانندتوتو وبوتالزی – درواقع پیام می‌دهندکه دیده شدن درکنارسگهای تازی امپریالیستهای واشنگتن درملاءعام هیچ ایرادی ندارد،زیراچریکهای ك.م.آ. هم همین کارارامی کنند.

رئیس "گاتابوتالزی "نیزبعنوان رئیس موطن قبیله "زولو"،بنوبه خود یك انتخاب مطلوب امپریالیستی است ،اما افسوس که دیگرچیزی برای مخفی کردن ندارد.گذشته رسواوهمکاری جاری بادولت آفریقای جنوبی ونیروهای امنیتی آن در حمله به توده ها(به بهانه رسوای "تقسیمات قبیله ای "که تخم خشونت رادرصف مردم می پاشد)برای وی چیزی جزریشخندوتنفر بهمراه نیاورده است .اوخطوط بورژوائی مختلفی رامانندطرفداری ازبهبودزندگی سیاهان (بخصوص خودش)وانتخاب "سران دولتی "سیاهپوست رامنعکس کرده است . (نام اومکررأنه تنهابوسیلهٔ "حزب ناسیونالیست "بوتابلکه توسط حزب دست راستی افراطی محافظه کارنیزآورده می شود). بوتالزی تهدیدکرده است که اگرشرکت سیاهان درقدرت سفیدپوستان بخشی از راه حل بحران جاری نباشد،همکاری نخواهدکرد.

واقعیت این است که مبارزه توده‌های آزانیابسیارفراترازنیروهای بورژواملی وخرده بورژواهای ناسیونالیست که عموماًامپریالیستهابرای کنترل ازپائین امورازهم گسیخته شان درمستعمرات ونو مستعمراتشان به آنهامتکی هستند،پیش تاخته است .نیروهای مختلف نظاره گر ومصالحه جوحتی اگرمستقیماًبه ساختار فعلی قدرت سفیدخدمت نکرده باشند ، دراوضاع تغییرات شایان توجهی راهم بوجودنیاورده اند.به همان اندازه که امپریالیستهاسعی درکاهش هرگونه امکان انقلاب دارند،ومکررأبه فقدان نیروئی که قادرباشدآنهارابرسرقدرت سیاسی به مصاف بطلبداشاره می کنند،آنها به خوبی آگاهندکه احساسات توده هاکاملاً انقلابی است وبهیچوجه درمقابل رهبران رفرمیست که باهژمونی برمبارزه برحسب عادت آن رابه گودال تسلیم طلبی می‌کشانند،تزلزلی پیدانکرده اند.بااین وجود آنهاچاره دیگری ندارندمگرآنکه دراین راستامذاکره کرده ومانوربدهند،وتوده ها راازاینکه سرنگونی مسلحانه آنهارا در دستورفوری کارشان قراردهند،بازدارند. مخالفت باآپارتایدبیشترتمام چیزیست که می توانندوعده دهند.

این مدافعان امپریالیسم‌که‌قصد همخوابگی بادولت مهاجری سفید راکرده اند، تاخودبرتوده های سیاه حکمروائی کنند،حمله دیگری رانیزآغاز کرده اند.حمله ای که ازبورژوازی سرچشمه گرفته وعلاقمنداست که موقعیت را یك "جنگ نژادی "خونین ترسیم نماید. سپس این موقعیت باوعده های شیرین در موردبهبودشرایط وحشتناك سیاهان همراه بااشکال جدیدی ازادغام سفیدها و سیاهان به مقایسه گذارده می شود.دراین طرح ،شمشیر"برابری "چنان قرارداده شده است که درك رایج درمیان توده های آزانیا – یعنی انقلاب – راتحریف کرده ومغلوب سازد.

تازمانیکه بدلیل عدم وقوع انقلاب، حاکمیت اقلیت سفیدپابرجاست ،این بحران نمی تواننددرچارچوب کنونیش حل گردد.شایدامپریالیستهابرای اینکه مبارزه رابطورفیزیکی مختل سازنددست به قتل عام بزنندوآنرابه تسلیم موقت بکشانند.یاشایدازطریق قراردادن چهره‌های سیاهپوست درمناصب دولتی ،تعویض بوتا،یاحتی بوسیله ازبین بردن بعضی عناصر رسمی آپارتاید،فرصتهای کوتاه مدت دیگری بدست آورند.اماعلیرغم بکاربست ترکیب های ویژه ترورووعوامفریبی بیشتر توسط امپریالیستها،طغیانهای توده ای بیشتری درراه است .وپیش بینی یك راه حل باثبات امپریالیستی بهیچوجه معتبر نیست .

تاریخ برای رهائی آزانیاازچنگال منطق امپریالیستی ،نابودی کامل ماشین آپارتایدوتارومارکردن مباشران سفیدپوست آن راطلب می کند.هیچ چیزجز مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون نمی تواندقوه ابتکارسیاسی توده هارارها کرده ومبارزه مسلحانه ای رارهبری کند که باخودیك انقلاب دمکراتیك نوین بهمراه بیاورد.فراخوانی که مابرای انقلابیون آزانیاجهت پیوستن به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صادرکردیم معتبرتروعاجلترازهمیشه است .بحران انقلابی آفریقای جنوبی برکل پیکر امپراطوری امپریالیستی ضربه واردمی کندوامروزه موقعیتی عالی رابرای این خط انترناسیونالیستی پرولتری جهت ریشه یابی در میان توده های آزانیافراهم می نماید.○